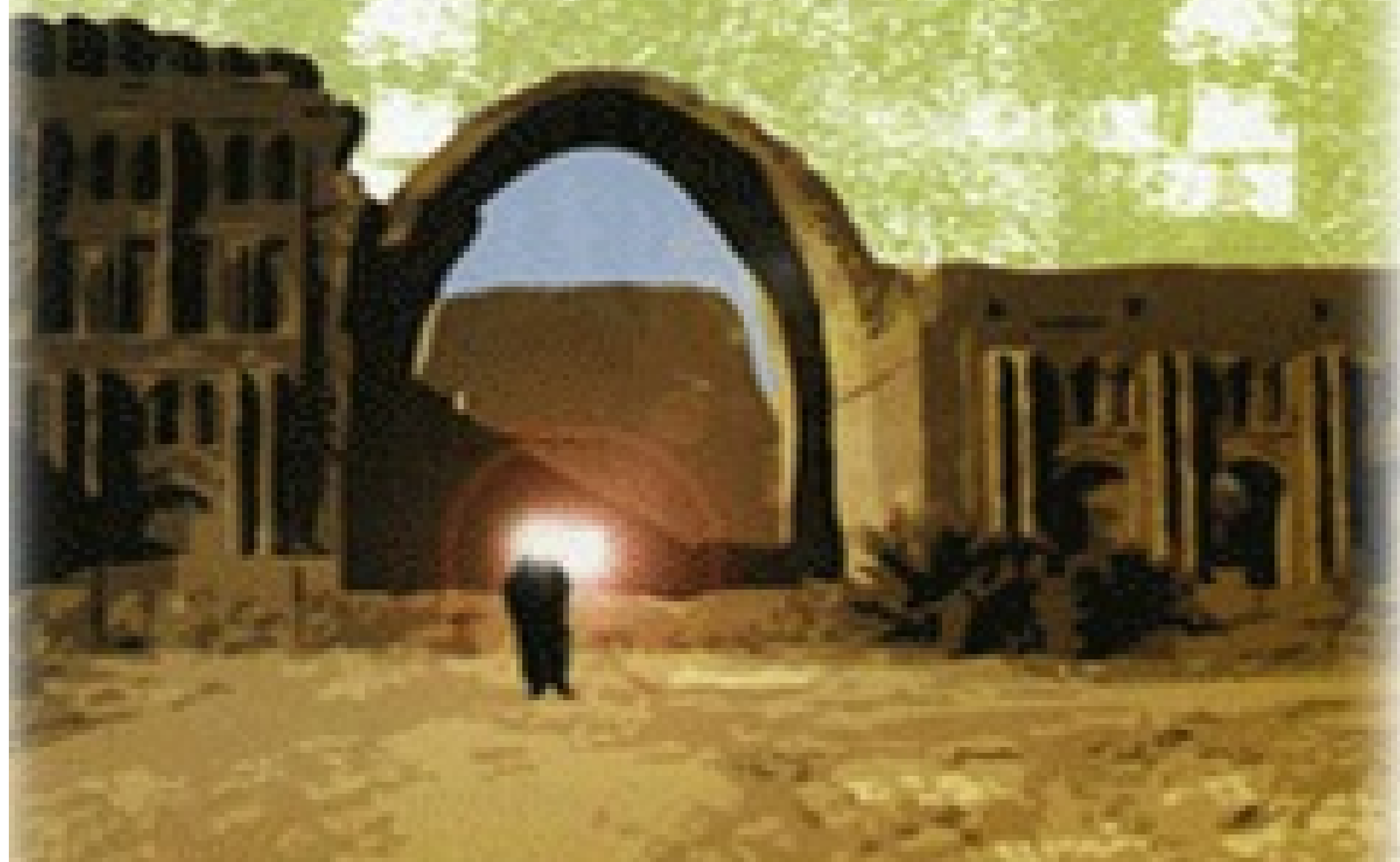
اندیشه سبز

دفتر پانزدهم

در قصر تنهایی

با حماسه صلح امام حسن(ع) آشنا شوید.



بسم الله الرحمن الرحیم

در قصر تنهایی ، حماسه صلح امام حسن علیه السلام

نویسنده:

مهدی خدامیان آرانی

ناشر چاپی:

وثوق

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

در قصر تنهایی، حماسه صلح امام حسن علیه السلام

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور : در قصر تنهایی، حماسه صلح امام حسن علیه السلام/مهدی خدامیان آرایی

عنوان و نام پدیدآور : در قصر تنهایی/مهدی خدامیان آرایی

مشخصات نشر : قم: وثوق، ۱۳۸۸

مشخصات ظاهری : ۱۲۵ص.

وضعیت فهرست نویسی : در انتظار فهرستنویسی (اطلاعات ثبت)

یادداشت : ۱

شماره کتابشناسی ملی : ۲۴۴۵۰۹۴

مقدمه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ

همیشه می خواستم بدانم چرا امام حسن(ع) از جنگ با دشمن کناره گیری کرد و با معاویه صلح نمود .

راستش را بخواهید من در مورد حماسه کربلا ـ خیلی چیزها شنیده بودم و تعجّب می کردم که چرا امام حسن(ع) در مقابل دشمن استقامت نکرد !

من می دانستم که حتما کار او علّت واضحی داشته است که من از آن بی خبر مانده ام .

سرانجام یک شب تصمیم گرفتم تا به عمق تاریخ، سفر کنم و از رمز و راز صلح امام حسن(ع) با خبر شوم .

و این چنین بود که سفر شش ماهه من آغاز شد و فهمیدم که من از چه حماسه بزرگی بی اطّلاع بوده ام .

این کتاب که در دست شماست حاصل سفر من است .

شما می توانید با خواندن این کتاب از عظمت حماسه صلح امام حسن(ع) با خبر شوید و باور کنید که اگر این حماسه نبود اکنون از اسلام هیچ خبری نبود .

این کتاب را به قهرمان این داستان اهدا می کنم ؛ به آن امید که روز قیامت شفاعتش، نصیب خوانندگان این کتاب گردد .

مهدی خدّامیان آرانی

قم، آبان ماه ۱۳۸۷

من فرزند پیامبر هستم

چرا این کتاب را در دست گرفته ای ؟

آیا می دانی که من می خواهم در این کتاب تو را به سفری در عمق تاریخ ببرم ؟

آیا همسفر من می شوی ؟ ما باید به سال چهل هجری قمری برویم، روز جمعه، بیست و یکم ماه رمضان ۱.

اینجا چه خبر است ؟ چرا همه مردم در حال گریه و زاری هستند ؟

دور تا دور خانه حضرت علی(ع) پر از جمعیّت است .

آری، مردم شهر فهمیده اند که حضرت علی(ع) به دیدار خدا شتافته است .

گویا

ضربه شمشیر ابن مُلجَم، کار خود را کرده است، دیگر مردم کوفه، امام مهربانی چون حضرت علی(ع) ندارند .

افسوس و صد افسوس که مردم قدر امام خود را ندانستند و امروز این چنین بر سر و سینه می زنند .

آرزوی حضرت علی(ع) این بود که از دست این مردم راحت شود و امروز به آرزوی خود رسیده است .۲

مردم، برای تشییع پیکر امام خود جمع شده اند، لحظه به لحظه بر تعداد جمعیّت افزوده می شود .

اما ناگهان، درِ خانه باز می شود و امام حسن(ع) بیرون می آید و رو به مردم می کند و به آنها خبر می دهد که دیشب، نیمی از شب گذشته، بدن حضرت علی(ع) دفن شد !

همه، متحیّر می شوند، چرا نیمه شب ؟

ما می خواستیم مراسم باشکوهی برگزار کنیم، ما می خواستیم با امام خود وداع کنیم .

به راستی قبر آن حضرت کجاست ؟

جایی در میانِ نی زارهای خارج شهر !

ای مردم، قبر پدرم حضرت علی(ع)، مخفی خواهد بود، چرا که اگر دشمنان او بدانند قبر او کجاست بدن او را از قبر بیرون خواهند آورد !

اکنون صدای گریه مردم بلند می شود، آنها در حسرت عمیقی فرو می روند .۳

اکنون ساعت ده صبح است، و جمعیّت زیادی در کنار خانه حضرت علی(ع) جمع شده اند، دیگر جای سوزن انداختن نیست، عدّه ای از مردم نیز به مسجد کوفه رفته اند .

اشک از چشم همه جاری است، شهر کوفه سراسر غم و عزاست .

همه می دانند که حضرت علی(ع)، فرزند خود، امام حسن(ع) را به عنوان امام بعد از خود معرفی نموده است، آنها می خواهند با او بیعت کنند .

همسفر خوبم !

خوب نگاه کن، این مردم خودشان برای بیعت کردن با امام حسن(ع)

آمده اند، هیچ کس آنها را مجبور نکرده است !

همه منتظر هستند تا امام حسن(ع) به مسجد بیاید ؛ امّا هنوز آن حضرت

داخل خانه است .

نزدیک اذان ظهر می شود .

ناگهان صدای صلوات بلند می شود، شوری در جمعیّت می افتد، آنجا را نگاه کن، امام حسن(ع) همراه با امام حسین(ع) و برادران دیگر خود از خانه بیرون می آیند و به سوی مسجد می روند .

آری، سرانجام انتظار به سر آمد، بیا ما هم خود را به مسجد برسانیم، باید جایی را نزدیک منبر پیدا کنیم تا سخنان امام حسن(ع) را به خوبی بشنویم .

امام حسن(ع) وارد مسجد می شود، همه مردم با صدای صلوات و تکبیر، احساسات خود را نشان می دهند .

امام به سوی محراب می رود، آری، اینجا همان محراب مسجد کوفه است، همان جایی که پدرش به نماز می ایستاد .

آنجا را نگاه کن، منبری که می بینی هنوز صدای حضرت علی(ع) را به خاطر دارد، امام به بالای آن می رود، مسجد سراسر، سکوت است .

او سخن خود را آغاز می کند : «ای مردم ! امروز در سوگ بزرگ مردی نشسته ایم که دیگر همانند او نخواهد آمد .

او کسی بود که وقتی در رکاب پیامبر شمشیر می زد ، جبرئیل از سمت راست و میکائیل از سمت چپ ، او را همراهی می کردند . پدرم کسی بود که جان خویش را فدای پیامبر می نمود و در جنگ ها ، پیامبر ، پرچم اسلام را به دست او می سپرد . او دیشب به دیدار خدا رفت در حالی که از ثروت دنیا ، چیزی برای خود ذخیره نکرده بود ».۴

گریه و اشک مردم، نمی گذارد امام حسن(ع) سخن خود را تمام کند.

امام حسن(ع) داغدار پدر

است، او بارها و بارها مظلومیّت پدر را به چشم خود دیده است .

با بلند شدن صدای گریه امام حسن(ع)، مسجد سراسر ناله و فریاد می شود، آری، به راستی که تاریخ دیگر همانند حضرت علی(ع) را نخواهد دید .

دقایقی می گذرد، و بار دیگر، سکوت به مسجد باز می گردد و امام به سخن خود ادامه می دهد : «هر کس مرا می شناسد که می شناسد ، و هر کس مرا نمی شناسد بداند من حسن ، فرزند پیامبر هستم . من چراغ هدایتم ، من آن کسی هستم که خدا در قرآن ، هر گونه پلیدی را از من دور ساخته است . من آن کسی هستم که خدا محبت به مرا در قرآن ، واجب ساخته است» .۵

خواننده خوبم !

دلم می خواهد قدری در این کلام امام حسن(ع) دقّت کنی .

به راستی چرا امام، خودش را به عنوان فرزند پیامبر معرفی می کند ؟

چرا نمی گوید من حسن بن علی هستم ؟

نگاهی به اطراف خود کن، چه می بینی ؟

بزرگان شهر کوفه، ریش سفیدان، اکنون می خواهند با امام حسن(ع) که کم سن تر از آنهاست و حدود سی و هفت سال دارد، بیعت کنند .

امام حسن(ع) باید به معرفی خود بپردازد تا مردم بدانند با چه کسی بیعت می کنند ، در روی زمین غیر از امام حسن و امام حسین(ع)، کسی دیگر نیست که فرزند دختر پیامبر باشد .

آری، در میان این جمعیّت، پیرمردانی هستند که از یاران پیامبر بوده اند و به یاد دارند که چقدر، آن حضرت به امام حسن(ع) علاقه داشت .

نکته دیگر این که امام حسن(ع) به آیه تطهیر اشاره می کند، آیا می خواهی حکایت این آیه را برایت بگویم

یـک روز که پیـامبر در خـانه اُمّ سَـلَمه (همسـر پیامبر) بود، او را صـدا زد و فرمود : «اُمّ سَـلَمه ! برو و از علی و فاطمه و حسن و حسین بخواه تا به اینجا بیایند» .۶

وقتی آنها وارد خانه شدند پیامبر به احترام آنها از جای برخاست و از آنها دعوت کرد تا کنار او بنشینند .

اُمّ سَلَمه دید که پیامبر دست راست خود را باز کرد و علی(ع) را در آغوش خود گرفت .

آنگاه دست چپ خود را باز نمود و حسن(ع) را در آغوش گرفت .

حسین(ع) هم آمد و دست خود را در گردن پیامبر انداخت، و روی سینه پیامبر قرار گرفت .

وقتی که فـاطمه(س) هم در مقابـل پیـامبر نشـست، پیامبر نگاهی به آسـمان کرد و چنین فرمود : «بار خـدایا ! اینها، خانـدان من هستند، از تو می خواهم تا آنان را از هر بدی پاک گردانی» .۷

نگاه پیامبر به سوی آسمان بود، چه صحنه قشنگی ! یک شمع و چهار پروانه !

جبرئیل فرود آمد و "آیه تطهیر" نازل شد .

«انّما یرید اللّه لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهّرکم تطهیراً: و خداوند می خواهد شـما خاندان را از هر پلیدی پاک کند» .

اکنون، مردم بیش از پیش امام حسن(ع) را شناخته اند .

بیعت با خورشید

حتما نام عبّاس، عموی پیامبر را شنیده ای ؟ او دو پسر دارد یکی به نام عبد اللّه و دیگری به نام عُبید اللّه .

این دو برادر امروز در کوفه هستند و هر دو از علاقمندان به امام حسن(ع) می باشند .

اما اگر با من تا آخر کتاب همراه باشی متوجّه می شوی که چگونه، راه این دو برادر از هم جدا شده و

یکی از آنها (عبید اللّه) بزرگترین ضربه را به حکومت امام حسن(ع) می زند .

نگاه کن ! عبد اللّه بن عبّاس، از جا بر می خیزد و در کنار منبر می ایستد رو به مردم می کند و می گوید : «ای مردم ! این آقا فرزند پیامبر شما و جانشین امام شماست، برخیزید و با او بیعت کنید» !۸

با تمام شدن سخن عبد اللّه بن عبّاس همه مردم، آمادگی خود را برای بیعت کردن با امام حسن(ع)، اعلام می کنند و در جواب عبد اللّه بن عبّاس می گویند : «ما بسیار امام حسن(ع) را دوست داریم، به راستی که او شایسته خلافت می باشد» .۹

مردم دسته دسته به سوی امام می روند و با او بیعت می کنند .

همسفر خوبم !

امام حسن(ع) وقتی هجوم مردم را برای بیعت می بیند از آنها قول می گیرد که همواره به سخنان و دستورات او گوش فرا دهند و مردم نیز با صدای بلند می گویند : «ما همه گوش به فرمان تو هستیم» .۱۰

آیا می دانی چند نفر در کوفه با امام حسن(ع) بیعت می کنند ؟

بیش از چهل هزار نفر !۱۱

اکنون بیعت با امام تمام شده است، و امام حسن(ع) زمام حکومت را به دست می گیرد، و برای شهرهای مختلف فرماندارانی را منصوب می کند، عبد اللّه بن عباس را به سوی شهر بصره می فرستد .

امام حسن(ع)، دو ماه به بررسی اوضاع می پردازد و سعی می کند مسائل داخلی را سر و سامان بدهد .۱۲

البتّه لازم است بدانی که محدوده حکومت امام حسن(ع) فقط عراق نیست، بلکه تمام مناطق اسلامی (به غیر از شام) زیر نظر کوفه اداره می شوند .

آری کوفه به منزله پایتختی برای حجاز (مکه و مدینه)، یمن، ایران

و . . . به شمار می رود .۱۳

دو جاسوس با سکّه های طلا

حتمـا می دانی که معـاویه از زمـان عثمـان (خلیفه سوم) تـاکنون، هنوز بر شام حکومت می کنـد و او با حیله و نیرنگ توانسـته حکومت خود را بر آنجا ثابت نماید .

اگر چه حضـرت علی(ع) به جنگ او رفت و در صفین جنگ سختی در گرفت؛ امّا درست در زمانی که مالک اشتر تا پیروزی فاصـله زیادی نداشت معاویه دستور داد تا قرآن ها را بر سر نیزه کنند و با این کار، مردم کوفه را فریب داد و مانع پیروزی سپاه حق شد .

اکنون، امام حسن(ع) به حکومت رسیده است، او ریشه و اساس فساد را هدف قرار می دهد .

آری، معاویه و حکومت او ریشه همه فسادهایی است که در امّت اسلامی روی می دهد .

امام حسن(ع) به خوبی می داند که معاویه می خواهد اسلام را از بین برده و همه زحمت های پیامبر را نابود نماید .

اکنون ماه ذی الحجّه است و امام حسن(ع) نامه ای به معاویه می نویسد : «همانا پدرم علی بن ابی طالب به دیدار خدا رفته و او مرا به عنوان جانشین خود معرفی کرده است . ای معاویه ، به خوبی می دانی که امر رهبری بر مسلمانان ، حق ما اهل بیت است ، پس از تو می خواهم که از خـدا بترسـی و بـا من بیعت کنی و حکومت شام را به من بسپاری . بـدان که اگر این پیشـنهاد را قبول نکنی من همراه با سپاهی بزرگ به سوی تو خواهم آمد».۱۴

نـامه امـام به دست معـاویه می رسـد، اکنون، معاویه، مشاوران خود را جمع می کنـد و از آنها می خواهـد که به طرح نقشه ای برای مقابله با امام

حسن(ع) بپردازند .

طبق نقشه این نامه برای امام حسن(ع) فرستاده می شود : «ای حسن بن علی ! مگر فراموش کرده ای که در صفین ، ابو موسی اشعری ، پدر تو را از حکومت ، کنار زد ، حال چگونه شده است که تو حقّ پدر خود را می طلبی در حالی که حقّ خلافت به من واگذار شده است» .۱۵

همچنین در این جلسه مهم، معاویه تصمیم می گیرد که دو جاسوس به عراق بفرستد یکی به شهر کوفه، و دیگری به شهر بصره .

این دو جاسوس وظیفه دارند تا با خرج کردن سکّه های طلا، مردم این دو شهر را نسبت به حکومت امام حسن(ع) بدبین کنند و در میان مردم آشوب و فتنه ایجاد کنند .۱۶

موقع حرکت است و جاسوسان معاویه می خواهند به سوی عراق حرکت کنند .

معاویه نزد آنها می آید و با آنها سخن می گوید و به آنها وعده پول و مقام می دهد و از آنها می خواهد برای ترور امام حسن(ع) و یاران مهم او تلاش نمایند .

همسفر خوبم !

اکنون دیگر جان امام حسن(ع) در خطر است، بیا دعا کنیم تا خداوند، امام مهربان ما را از شرّ دشمنان حفظ نماید .

آیا آرزوی مرگ داری؟

جاسوس های معاویه به سوی عراق می آیند، یکی به سوی بصره می رود و دیگری به سوی کوفه .

این دو جاسوس به فتنه و آشوب می پردازند و امام حسن(ع) دستور دستگیری آنها را می دهد .۱۷

بعد از دستگیری این دو جاسوس، برنامه های معاویه آشکار می شود و امام حسن(ع) می فهمد که معاویه در پی آشوب و فتنه است .

امام حسن(ع) دستور می دهد تا این دو نفر را به سزای اعمالشان برسانند و آنها را اعدام کنند و

از این راه، جواب واضح و روشنی به معاویه می دهد .

سپس امـام این نامه را می نویسـد : «ای معاویه ، جاسوسان خود را برای فتنه انگیزی و ترور می فرستی ، گویا تو آرزوی مرگ داری و می خواهی به دست من ، کشته شوی . منتظر باش که به خواست خدا ، به زودی ، مرگ تو فرا می رسد».۱۸

امام، نامه را به یکی از یاران خود به نام جُندب می دهد و از او می خواهد تا هر چه سریع تر نامه را برای معاویه ببرد .

جُنْدب به سوی شام به پیش می رود و خود را به قصر باشکوه معاویه می رساند .۱۹

به راستی که چقـدر میان خانه ساده امام حسن(ع) و قصـر پادشاهی معاویه فرق است، در کوفه هر وقت بخواهی می توانی امام حسن(ع) را ببینی، به خانه اش بروی و با او همنشین شوی ؛ امّا در اینجا معاویه چه قصر زیبایی برای خود ساخته است .

جُندب وارد قصر می شود و نامه را به معاویه می دهد .

معاویه، نامه امام را می خوانـد، اکنون او احساس خطر می کند، آری، اگر سـخن امام حسن(ع) را قبول نکند باید خود را برای جنگ آماده کند .

معاویه در جواب نامه چنین می نویسد : «من نامه تو را خواندم ، و اگر سن و سال تو بیش از من بود و سابقه حکومت داشتی با تو بیعت می کردم ، امّا تو می دانی که من از تو بزرگتر هسـتم و سالها حکومت کرده ام و برای همین شایستگی من بیش از تو می باشد ، اگر تو با من بیعت کنی من حکومت عراق را به تو می دهم» .۲۰

خواننده خوبم !

نگاه کن، معاویه همان حرفی را می زند که

بعد از وفات پیامبر، مردم به حضرت علی(ع) گفتند ؛ آری، حرف آنها هم این بود که ای علی تو جوان هستی و ابوبکر سن و سالش از تو بیشتر است .

به هر حال، جُنْدب نامه معاویه را می گیرد و از قصر بیرون می آید .

او تصمیم می گیرد تا چند روز در شام بماند و از وضعیّت این شهر بیشتر آگاه شود .

نگاه کن !

نامه رسان های زیادی از قصر معاویه به سوی شهرهای مختلف حرکت می کنند .

چه خبر شده است ؟ این همه نامه رسان کجا می روند ؟

اینها خیلی عجله دارند، بر اسب های تندرو سوار هستند و به پیش می تازند .

جُندب پس از تحقیق از متن این نامه ها باخبر می شود : «خدا را شکر که دشمن ما ، علی بن ابی طالب به قتل رسید ، وقتی نامه من به دست شما رسید ، لشکریان خود را آماده کنید که ما به زودی به سوی عراق حمله خواهیم کرد ، این را بدانید پیروزی از آن ماست» .۲۱

جُندب با خود می گوید : عجب ! معاویه در فکر لشکر کشی به عراق است، هر چه سریع تر باید خود را به کوفه برسانم و به امام خبر بدهم .

او با عجله به سوی کوفه به پیش می تازد .

چند روز بعد، او به کوفه آمده و خدمت امام حسن(ع) می رسد و از امام می خواهد که هر چه سریع تر مردم عراق را بسیج نموده و به سوی شام حمله کند .

پیراهن خونین خلیفه

معاویه برای این که بتواند سپاه بزرگی برای جنگ با امام حسن(ع) راه بیاندازد نیاز به بهانه ای دارد .

آری، این یک قانون است که اگر بخواهی با یک مکتب

دینی مبارزه کنی باید تو نیز مکتبی تأسیس کنی، و معاویه می خواهد به اسم دین به جنگ دین واقعی برود .

او یک برنامه ریزی دقیق انجام می دهد و در همه جا تبلیغ می کند که ما می خواهیم قاتل عثمان را به سزای عملش برسانیم .

–ای مسلمانان ! خلیفه پیامبر مظلومانه و با لب تشنه شهید شد، ما باید انتقام خون مظلوم را بگیریم .

آری، تبلیغات کاری می کند که مردم شام باور می کنند امام حسن(ع) قاتل عثمان است .۲۲

خواننده عزیزم !

آیا موافقی با هم مقداری تاریخ را مرور کنیم، و از قضیّه قتل عثمان با خبر شویم و حوادث سال سی و پنج هجریِ قمری را بررسی کنیم ؟

آن زمان عثمان به عنوان خلیفه سوّم در مدینه حکومت می کرد .

او بنی اُمیّه را همه کاره حکومت خود قرار داده بود و مردم برای اینکه بنی اُمیّه، بیت المال را حیف و میل می کردند از عثمان ناراضی بودند .

مردم مصر بیش از همه، مورد ظلم و ستم واقع شده بودند و سرانجام وقتی کاسه صبر آنها لبریز شد، در ماه شَوّال سال سی و پنج هجری قمری به سوی مدینه آمدند .

آنها خانه عثمان را محاصره کردند و نگذاشتند که او برای خواندن نماز جماعت به مسجد بیاید .

حضرت علی(ع) برای دفاع از عثمان، امام حسن و امام حسین(ع) را به خانه عثمان فرستاد و به آنها دستور داد که نگذارند آسیبی به عثمان برسد .

محاصره بیش از دو هفته طول کشید و در تمام این مدّت امام حسن و امام حسین(ع) و گروهی دیگر از اهل مدینه از عثمان دفاع می کردند .

جالب این است که خود معاویه

چون می دانست تاریخ مصرف عثمان برای او تمام شده است، طرّاح اصلی این ماجرا بود .

او می خواست با از میان برداشتن عثمان به اهداف خود برسد .

مروان که منشی و مشاور عثمان بود روز هجدهم ماه ذی الحجّه از او خواست تا از کسانی که برای دفاع او آمده اند، بخواهد که خانه او را ترک کنند .

عثمان هم که به مروان اطمینان داشت و خیال می کرد خطر برطرف شده است از همه آنهایی که برای دفاع از او آمده بودند در خواست کرد تا به خانه های خود بروند .

او رو به همه کرد و چنین گفت : «من شما را قسم می دهم تا خانه مرا ترک کنید و به خانه های خود بروید» .۲۳

امام حسن(ع) رو به عثمان کرد و فرمود : «چرا مردم را از دفاع کردن از خود منع می کنی ؟» .

عثمان در جواب او گفت : «تو را قسم می دهم که به خانه خود بروی، که من نمی خواهم در خانه ام خونریزی شود» .۲۴

آری، آخرین فردی که خانه عثمان را ترک کرد امام حسن(ع) بود .۲۵

حضرت علی(ع) چون متوجّه بازگشت امام حسن(ع) شد به او دستور داد تا به خانه عثمان باز گردد .

امام حسن(ع) به خانه عثمان بازگشت ؛ امّا بار دیگر عثمان او را قسم داد که خانه او را ترک کند .۲۶

شب هنگام، نیروهایی که از مصر آمده بودند از فرصت استفاده کردند و حلقه محاصره را تنگ تر کردند .

محاصره آن قدر طول کشید که دیگر آبی در خانه عثمان پیدا نمی شد، عثمان و خانواده او در تشنگی بودند .۲۷

امّا شورشی ها، اجازه نمی دادند کسی برای عثمان آب ببرد، آنها می خواستند

عثمان و خانواده اش از تشنگی بمیرند .

هیچ کس جرأت نداشت به خانه عثمان نزدیک شود، شورشیان با شمشیرهای برهنه خانه را در محاصره خود داشتند .

اینجا بود که حضرت علی(ع) به بنی هاشم دستور داد تا سه مشک آب بردارند و به سوی خانه عثمان حرکت کنند، آنها هر طور بود آب را به خانه عثمان رساندند .۲۸

امام حسن(ع) همراه با قنبر هنوز بر در خانه عثمان ایستاده بود که تیراندازی شروع شد و در این هنگام امام حسن نیز مجروح(ع) شد .

سرانجام شورشیان به خانه عثمان حمله کردند و او را به قتل رساندند .

امّا همسفر من می بینی که امروز معاویه با تبلیغات کاری کرده است که مردم باور کرده اند امام حسن(ع) قاتل عثمان است .

آری ، تبلیغات می تواند کاری کند که مردم، شب را روز ببینند و همین طور روز را شب!

ما باید همیشه هوشیار باشیم تا فریب تبلیغات شوم دشمنان اسلام را نخوریم.

سربازان سرخ می آیند

نگاه کن ! اکنون، معاویه مشاوران خود را جمع کرده و از آنها می خواهد که به طرح نقشه ای برای مقابله با امام حسن بپردازند(ع) .

آنها به این نتیجه می رسند که باید کاری کنند تا مردم کوفه از یاری کردن امام حسن(ع)، منصرف شوند .

آری، اگر امام حسن(ع) اکنون معاویه را تهدید به مرگ کرده است به خاطر این است که مردم را یار و یاور خود دیده است .

آنها باید بین امام حسن(ع) و مردم فاصله، ایجاد کنند .

اما چگونه ؟

یکی از مشاوران می گوید : «ای معاویه ! سربازان سرخ خود را به کوفه بفرست، آنها می توانند تو را نجات بدهند» .

به راستی سربازان سرخ چه کسانی

هستند ؟

سکّه های طلا !

آنها می خواهند سکّه های طلا را به سوی کوفه بفرستند و در میان بزرگان مردم کوفه پخش کنند .

مگر نمی دانی که مردم در هر جای این دنیا باشند پول را دوست دارند، هر کس پول خرج کند و جیب آنها را پر کند طرفدار او می شوند.

همسفر خوبم !

آیا مردمی که با امام حسن(ع) بیعت کرده اند به خاطر پول، دست از یاری او بر خواهند داشت ؟

معاویه می داند که لشکر او توان نخواهد داشت با لشکر امام حسن(ع) مقابله کند .

درست است که معاویه در جنگ صفین توانست گروهی خشک مقدّس (خوارج) را فریب بدهد و قرآن بر سر نیزه ها کند و از این راه مانع شکست خود شود ؛ امّا امروز دیگر خوارج، تار و مار شده اند و در جنگ نهروان، تعداد زیادی از آنها نابود شده اند .

از طرف دیگر، خوارج بعد از قتل و کشتاری که در میان مردم عراق، راه انداختند دیگر جایگاه مردمی خوبی ندارند و از طریق آنها دیگر نمی تواند حکومتش را حفظ کند .

بنابراین معاویه به فکر این است که از راه پول، مردم عراق را از امام حسن(ع) جدا نماید .

سکّه های طلا به سوی کوفه فرستاده می شوند، تماس های زیرزمینی و مخفیانه با بزرگان کوفه برقرار می شود و نامه ها ردّ و بدل می شود .۲۹

عروس زیبا در کجاست؟

معاویه نامه هایی را به صورت مخفیانه برای بزرگان کوفه می فرستد و از آنها می خواهد تا با او بیعت کنند .

آیا می خواهی یکی از این نامه ها را برایت بخوانم ؟

ای اَشْعَث ! اگر حسن را به قتل برسانی دویست هزار درهم به تو می دهم و تو را فرمانده سپاه شام می کنم و دخترم را

به عقد تو در می آورم .۳۰

آری، معاویه برنامه ترور امام حسن(ع) را در دستور کار خود قرار داده است .

البتّه جا دارد که از من بپرسی اَشْعَث کیست ؟

او یکی از بزرگان طایفه ربیعه است، او در میان قبیله خود نفوذ زیادی دارد .

معاویه می داند که او عاشق ریاست و پول است، به راستی که داماد معاویه شدن برای او بسیار مهم و جذاب است .

فکر نکن که معاویه فقط به اَشْعَث این قول را داده است، او به بسیاری از بزرگان کوفه چنین نامه ای فرستاده است .

اکنون عدّه زیادی به دنبال فرصت هستند تا امام حسن(ع) را ترور کنند .

راستش را بخواهی من خیلی نگران هستم، آیا کسی هست که به امام حسن(ع) خبر بدهد که جان او در خطر است ؟

پیش به سوی شام

امام حسن(ع) تصمیم گرفته است تا لشکری را آماده کند و به سوی شام حرکت کند .

او می خواهد تا جنگ بین او و معاویه در داخل مرزهای شام انجام گیرد، آری، این در روحیه مبارزان، بسیار اثر دارد، همان طور که حضرت علی(ع) در جنگ با معاویه، لشکر خود را به صفین برد، (صفین در داخل کشور سوریه می باشد) .

امام حسن(ع) هم می خواهد موضع تهاجمی خود را حفظ کند برای همین برای آماده کردن لشکر خود برنامه ریزی می کند و می خواهد قبل از این که معاویه به عراق برسد او از عراق خارج شده و خود را به شام برساند .

آری، هزاران نفر با امام حسن(ع) بیعت کرده اند و قول داده اند که امام خود را در هر شرایطی یاری کنند .

امام، تلاش می کند تا لشکر مجهّزی را به سوی شام بفرستد،

امام به حُجْر دستور می دهد تا برای تجهیز لشکر عراق اقدام نماید .۳۱

حُجْر تلاش زیادی می کنـد ؛ امّا مردم کوفه آمادگی لازم برای حرکت به سوی شام را از خود نشان نمی دهند، آری، آنها آن قدر معطّل می کنند تا این که سرانجام معاویه لشکر خود را به سوی عراق حرکت می دهد .

خبر می رسد که معاویه با لشکر شصت هزار نفری از شام حرکت کرده است و به سوی عراق می آید .

امام اعلام جهاد می کند و بیش از چهار هزار نفر از بهترین یاران آن حضرت، آمادگی خود را برای جهاد اعلام می کنند .

خواننده خوبم !

این چهار هزار نفری که در اولین مرحله، اعلام آمادگی کردنـد گل سـر سـبد کوفه هسـتند و برای همین به سـرعت ندای امام خود را اجابت می کنند .

امام اولین سـپاه خود را سامان دهی می کنـد و فرمانـدهی آن را به عهده یکی از فرماندهان به نام کِنْدی می سـپارد و از او می خواهد که به سوی انبار حرکت کنند و مانع پیشروی معاویه در خاک عراق بشوند .۳۲

چهار هزار رزمنده به سوی مرزهای شام حرکت می کنند .

من خیلی خوشحال هستم که سرانجام مردم کوفه سر عقل آمدند و به یاری امام خویش شتافتند .

همسفر خوبم ! آیا موافقی ما نیز همراه این لشکر به سوی مرزهای شام حرکت کنیم ؟

راه زیـادی در پیش رو داریم پس بایـد عجله کنیم و هر چه سـریع تر خود را به منطقه انبـار برسـانیم و مـانع ورود سـپاه شام به عراق بشویم .

روزها می گذرد و ما به پیش می رویم، خدا را شکر که ما به موقع به منطقه انبار رسیدیم، هنوز دشمن به اینجا نرسیده است .

فدایی سکّه ها هستم

لشکر معاویه در نزدیکی های شـهر حلب اردو زده اند، معاویه منتظر است تا دیگر نیروهای کمکی از شهرهای مختلف شام به او ملحق بشوند .

او می خواهد با لشکر شصت هزار نفری به عراق حمله کند .

خبر به معاویه می رسد که کِنْدی، فرمانده امام حسن(ع) در انبار سنگر گرفته است .

معاویه از زیرکی امام حسن(ع) ناراحت می شود، آری دیگر عبور از انبار کار بسیار سختی می باشد .

معاویه به فکر فرو رفته است، ناگهان فکری به ذهن او می رسد .

آیا می دانی او چه تصمیمی گرفته است ؟

او می خواهد فرمانده امام حسن(ع) را با پول و مقام خریداری کند .

معاویه دسـتور می دهـد تا این نامه برای کِنْدی نوشـته شود : «من تو را دعوت می کنم تا به من ملحق شوی که در این صورت تو را امیر شهری از شهرهای شام می کنم» .۳۳

معاویه نامه رسان خود را صدا می زند تا این نامه را همراه با کیسه های سکّه برای کِنْدی ببرد .

خواننده عزیزم !

آیا می خواهی بدانی معاویه چقدر پول برای کِنْدی می فرستد ؟

پانصد هزار درهم !

آری، این پول کمی نیست، واقعا ایمان می خواهد که بتواند از این همه پول بگذرد و وسوسه نشود .

نامه رسان معاویه، خود را به انبار می رساند و سراغ خیمه فرماندهی را می گیرد .

نیروها او را به خیمه کِنْدی راهنمایی می کنند، او وارد خیمه می شود .

نامه را همراه با سکّه ها تحویل کِنْدی می دهد .

کِنْدی، فرمانده سپاه امام حسن(ع)، نامه را می خواند، نگاهی به سکّه ها می کند، برق سکّه ها چشم او را می گیرد .

پانصد هزار درهم و حکومت بر شهری از شهرهای شام !

او سر خود را پایین می اندازد و به فکر فرو می رود .

آخر من با امام

حسن(ع) بیعت کرده ام، او به من اعتماد کرده است و چهار هزار نیرو در اختیار من قرار داده است تا از مرز کشور دفاع کنم .

شیطان در وجود او رخنه می کند و به او می گوید : پانصد هزار درهم، پول کمی نیست ! با این پول می توانی تا آخر عمر راحت زندگی کنی، خانه زیبا برای خود بخری و خوش بگذرانی . ای کِنْدی ! شانس به در خانه ات آمده است، بیا و از آن استفاده کن، تو دیگر خواب چنین پولی را هم نخواهی دید .

سرانجام، شیطان پیروز می شود و کِنْدی تصمیم می گیرد که به معاویه ملحق شود .

در چادر فرماندهی، جلسه محرمانه ای برگزار می شود، هیچ کس از موضوع این جلسه خبر ندارد .

کِنْدی، دویست نفر از نیروهای خود را جمع می کند و از آنها می خواهد تا همراه او به معاویه ملحق شوند .۳۴

نیمه شب است و همه نیروها در خواب هستند، کِنْدی همراه با دویست نفر از بزرگان لشکر کوفه به سوی حلب، محل استقرار معاویه حرکت می کنند .

صبح که می شود سپاه کوفه متوجّه می شوند که دویست تن از فرماندهان سپاه و کندی به معاویه ملحق شده اند .

چرا هیچ کس جواب نمی دهد؟

بی وفایی فرمانده سپاه، دل مرا به درد آورده است، من تصمیم گرفته ام تا هر چه سریع تر به کوفه برگردم و امام حسن(ع) را در جریان بی وفایی فرمانده سپاه قرار بدهم .

آری، معاویه این بار با سکّه های سرخ به میدان آمده است .

امام حسن(ع) با شنیدن این خبر بسیار ناراحت می شود و رو به یاران خود می کند و آنان را از عشق به دنیا بر حذر می دارد .

لشکر معاویه در نزدیکی های مرز عراق اردو زده

است و هر لحظه ممکن است که به سوی عراق حمله کند ؛ امام شخص دیگری به نام مُرادی را به عنوان فرمانده به سوی انبار می فرستد تا بار دیگر سپاه را سامان دهی کند .

امام به او توصیه می کند که او دیگر فریب معاویه را نخورد و او قول می دهد که به امام و هدف او وفادار بماند .۳۵

مرادی همراه با عدّه ای از نیروهای تازه نفس به سوی انبار حرکت می کنند و در آنجا اردو می زنند .

اما معاویه برای این فرمانده هم خواب خوشی دیده است، پانصد هزار درهم همراه با نامه ای محبت آمیز !

چه بگویم که این فرمانده نیز با دیدن این همه پول، به معاویه ملحق می شود .

این فرمانده که امام حسن(ع) دوباره انتخاب کرده بود یکی از بهترین گزینه هایی بود که امام حسن(ع) در اختیار داشت ؛ امّا پول معاویه آن قدر زیاد بود که او را هم وسوسه کرد .۳۶

اکنون، معاویه، سرمست از پیروزی خود در خریدن دو فرمانده امام، این نامه را برای او می نویسد : «ای پسر عمو ! دیدی که مردم کوفه چگونه به تو بی وفایی کردند ، پس بیا و رشته فامیلی که بین ما هست را پاره نکن و از جنگ کردن منصرف شو» ۳۷.

امام حسن(ع) این بار تصمیم می گیرد تا خودش فرماندهی سپاه را به عهده بگیرد برای همین به مردم خبر می دهد تا در مسجد جمع شوند .

بعد از این که همه مردم به مسجد آمدند امام به منبر می رود و شروع به سخنرانی می کند : «ای مردم ! خداوند جهاد را بر بندگان خویش واجب نموده و از آنها خواسته است در راه او

صبر نمایند ، از شما می خواهم که به سوی اردوگاه نُخَیله حرکت کنید تا به جنگ معاویه برویم» ۳۸.

حتما می گویی که نُخَیله کجاست ؟

اردوگاه بزرگی در خارج از شهر کوفه که در همه جنگ ها، سپاه کوفه در آنجا مستقر می شد و بعد از سامان دهی از آنجا به سوی دشمن حرکت می کرد .

سکوت بر فضای مسجد حکم فرما شده است، همه مردم منتظر هستند تا بزرگان و ریش سفیدان، آمادگی خود را برای همراهی امام اعلام کنند .

نمی دانم این صحنه را چگونه برایت روایت کنم، فضای مسجد کوفه پر از جمعیتی است که سرهایشان را پایین انداخته اند و هیچ نمی گویند ۳۹.

چند ماه قبل، روز بیست و یکم ماه رمضان، همین ها با امام حسن(ع) بیعت کردند، آیا یادت هست که چگونه فریاد می زدند که ما همه، سرباز تو هستیم ؟ امّا چه شده است امروز که روز عمل است و باید شمشیر به دست گرفت و به جنگ معاویه رفت، همه سکوت کرده اند .

آری، سکّه های طلای معاویه در جیب های این مردم سنگینی می کند، دیگر چگونه به جنگ کسی بروند که وام دار او هستند .

امام حسن(ع) بالای منبر نشسته است و هیچ کس جواب او را نمی دهد .

خدایا ! این چه مظلومیّتی است که من با چشم خود می بینم .

چرا هیچ کس، جواب امام حسن(ع) را نمی دهد ؟

همه منتظر هستند تا بزرگان شهر سخن بگویند ؛ امّا آنها سکوت اختیار کرده اند .

همه مردم، به یکدیگر نگاه می کنند، به راستی چه شده است ؟ چرا مسجد این طور بوی غریبی گرفته است ؟

صدایی، ناگهان سکوت را می شکند : «ای مردم، خجالت نمی کشید ؟ فرزند پیامبرتان شما را به یاری

فرا می خواند و شما این گونه سکوت می کنید ؟ مگر شما با او بیعت نکرده اید ؟» .

آیا تو این جوانمرد را می شناسی ؟

او عَدی بن حاتم است .

او جمعیّت را می شکافد و نزدیک امام حسن(ع) می آید و می گوید : «من سخن تو را شنیدم و به سوی نُخَیله (اردوگاه نظامی کوفه) حرکت می کنم تا جان خویش را فدای تو کنم» .

نگاه کن، او به سوی درِ مسجد می رود و سوار بر اسب خود می شود و به سوی نُخَیله می رود .۴۰ بی وفاترین پسر عموی دنیا

یک نفر از جای خود بلند می شود و با صدای بلند با مردم کوفه این چنین سخن می گوید : «ای مردم کوفه، وای بر شما، آیا این گونه امام خود را یاری می کنید ؟ آیا از خدا نمی ترسید ؟» .۴۱

امام به سوی نُخَیله (اردوگاه کوفه) حرکت می کند، و مغیره بن نوفل را به عنوان جانشین خود در شهر قرار می دهد و از او می خواهد تا مردم را به جهاد تشویق کند .۴۲

امام ده روز در نُخَیْله می ماند ؛ امّا جمعیّت زیادی به اردوگاه نمی آیند .

معاویه با لشکر شصت هزار نفری به سوی کوفه می آید، برای مقابله با لشکر معاویه، نیاز به نیروهای زیادی است .۴۳

امام بار دیگر به شهر کوفه باز می گردد و در مسجد به منبر می رود و این چنین می گوید : «ای مردم ، من می توانم به خلوت تنهایی پناه ببرم و خدا را عبادت کنم ولی بدانید اگر من حکومت را به معاویه واگذار کنم شما در حکومت او هرگز روز خوش نخواهید دید . من می بینم روزی را که فرزندان شما در آستانه خانه های

فرزندان معاویه ایستاده باشند و از آنها آب و غذا بخواهند ولی کسی به آنها چیزی ندهد» .۴۴

آری، مردم کوفه خیال می کننـد که این پول های معاویه ادامه پیـدا خواهـد کرد، آنها نمی داننـد که این پول هایی که معاویه برای آنها می فرسـتد برای این است که اکنون حکومت خود را در خطر می بینـد ؛ امّا وقتی که خطر برطرف بشود ظلم و سـتم های او هم شروع خواهد شد .

به هر حال، تعدادی از مردم به سوی نُخَیْله (اردوگاه نظامی کوفه حرکت می کنند و امام لشکر خود را سامان دهی می کند و به سوی معاویه به راه می افتد .

امام در مسیر راه به ساباط (نزدیک شهر مدائن) می رسد و دستور می دهد تا لشکر اردو بزنند .۴۵

امام می خواهد چند روزی اینجا بماند تا نیروهای کمکی از شهرهای دیگر عراق به او ملحق شوند .۴۶

اکنون امام تصـمیم می گیرد تا قسـمتی از نیروهای خود را زودتر به سوی معاویه اعزام کند تا از پیشـروی بیشتر سپاه معاویه در داخل خاک عراق جلوگیری کند .

همسفر خوبم !

به خاطر داری که دو فرمانده قبلی، بی وفایی نمودند و به سوی معاویه رفتند .

امروز امام حسن(ع) می خواهد پسر عموی خود را فرمانده سپاه عراق نماید .

آری، چه کسی بهتر از عُبید اللّه بن عبّاس!

حتما او را می شناسی .

عُبید اللّه پسر عبّاس عموی پیامبر است، او همراه با برادرش عَبد اللّه بن عبّاس در لشکر امام حسن(ع) می باشند .

گوش کن !

امام حسن(ع) با او سـخن می گوید : «من تو را با لشـکری دوازده هزار نفری به سوی سـپاه معاویه می فرسـتم ، تو همین امروز حرکت کن و هر کجا که به لشکر معاویه رسیدی از

پیشروی آنها جلوگیری کن تا من خود را به تو برسانم» ۴۷.

اکنون امام قَیس بن سعد را صدا می زند و از او می خواهد همراه عُبید اللّه بن عبّاس برود و معاونت لشکر را به عهده بگیرد .

حتما می خواهی اطلاعات بیشتری از قَیس بن سعد داشته باشی .

قَیس یکی از یاران شجاع لشکر کوفه می باشد، او افتخار داشته که ده سال خدمتگزاری پیامبر را بنماید و در جنگ های مهم در رکاب او شمشیر بزند ۴۸.

وقتی که همه مردم با ابوبکر (خلیفه اوّل) بیعت کردند قَیس حاضر نشد با او بیعت کند ۴۹.

قَیس در جنگ نهروان، فرمانده قسمتی از لشکر حضرت علی(ع) بود و امروز نیز آماده است تا در رکاب امام حسن(ع) جانفشانی کند ۵۰.

قَیس قامتی رشید و اندامی قوی دارد و شجاعت او مثال زدنی است ۵۱.

عبید اللّه بن عبّاس آماده حرکت می شود، دوازده هزار نفر از بهترین نیروهای کوفه با او به سوی معاویه حرکت می کنند .

آنها در مَسْکِن (شمال بغداد) با سپاه معاویه روبرو می شوند و دو لشکر در مقابل هم صف آرایی می کنند ۵۲.

معاویه به فکر این است که هر طور هست این فرمانده را نیز مانند دو فرمانده قبلی با پول بخرد .

البتّه او می داند که عُبید اللّه بن عبّاس، پسر عموی امام حسن(ع) است و نمی توان فقط او را از راه پول جذب کرد .

اینجاست که معاویه از راه نیرنگ وارد می شود و یکی از فرماندهان خود را به نزد عُبید اللّه بن عبّاس می فرستد .

فرستاده معاویه به نزد عُبید اللّه بن عبّاس می آید و از او می خواهد تا با او به طور خصوصی، سخن بگوید .

عبید اللّه

بن عبّاس دستور می دهد تا همه، خیمه فرماندهی را ترک کنند .

اکنون فرستاده معاویه به عُبید اللّه بن عبّاس می گوید :

آیا خبر داری که حسن بن علی به معاویه نامه نوشته است ؟ آیا می دانی که او می خواهد صلح کند ؟

آخر چگونه چنین چیزی ممکن است ؟

معاویه مرا فرستاده تا به تو این خبر را بدهم، و به تو بگویم که بعد از صلح کردن حسن بن علی، تو مجبور هستی با من بیعت کنی، پس چه بهتر است که الان با من بیعت کنی، زیرا در این صورت من یک میلیون درهم به تو پول می دهم .

یک میلیون درهم !

آری، نگاه کن، این کیسه ها را که می بینی پانصد هزار درهم است که همین حالا تقدیم شما می شود و بقیه آن نیز در کوفه تقدیم خواهد شد .

عبید اللّه بن عبّاس تا به حال این همه پول ندیده است !

دیگر فکر او به این پول ها متوجّه شده است، او دیگر نمی تواند فکر کند که آخر چطور ممکن است امام حسن(ع) با معاویه صلح کرده باشد و به او خبر نداده باشد .

آری، معاویه برای فریب دادن فرمانده کوفه، یک دروغ بزرگ گفت و او هم آن را باور کرد .

او با خود فکر می کند حالا امام حسن(ع) با معاویه صلح خواهد نمود پس چه خوب است که در این کار پیش قدم شده و یک میلیون درهم هم به دست بیاورم .

قرار بر این می شود که نیمه شب، وقتی که همه در خواب هستند فرمانده سپاه کوفه به اردوگاه معاویه برود .۵۳

فرمانده ما کجا رفته است؟

همسفرم، برخیز !

موقع اذان صبح است، همه دارند

برای خواندن نماز صبح آماده می شوند .

همه در صف های نماز می نشینند، حتما می دانی که فرمانده سپاه، امام جماعت سپاه هم می باشد .

چرا فرمانده دیر کرده است، چرا وقت دوازده هزار نفر، برای او اهمیت ندارد ؟

کمی حوصله داشته باش، الآن می آید .

امّا هر چه صبر می کنند خبری نمی شود، قَیس (معاون فرمانده) به سوی خیمه فرمانده می رود .

اما فرمانده آنجا نیست،، خدایا ! فرمانده کجا رفته است ؟

هیچ اثری از فرمانده نیست، نکند برای او حادثه ای روی داده باشد ؟!

به هر حال، قَیس به سوی نمازگزاران می آید و نماز به امامت او خوانده می شود .۵۴

اما همه به فکر فرمانده هستند، هیچ کس باور نمی کند که پسر عموی امام حسن(ع) نیز به آن حضرت خیانت کند .

درست در مهم ترین نقطه تاریخ، جایی که سپاه حق و باطل در مقابل هم موضع گرفته اند عُبید اللّه بن عبّاس، بزرگترین ضربه را به سپاه حق زد .

وقتی که خورشید بالا آمد و هوا روشن شد یاران امام حسن(ع) نگاهشان به گوشه ای از سپاه معاویه می افتد .

چه خبر شده است، چرا همه با انگشت یک طرف را نشان می دهند ؟

نگاه کن !

عبید اللّه بن عبّاس، فرمانده گم شده ما شمشیر به دست، در سپاه معاویه ایستاده است !

خدایا ! چه شده است ؟ نکند او حواسش پرت شده است و لشکر ما را با لشکر معاویه اشتباه گرفته است !

خیر، او خیلی هم، حواسش جمع است، او به خوبی حساب یک میلیون درهم خود را دارد که ایمان خود را به آن فروخته است .

ناگهان صدایی سکوت صحرا را در هم می شکند : «ای مردم عراق ، نگاه کنید

! این فرمانده شماست که با معاویه بیعت کرده است ، امام شما ، حسن بن علی نیز با معاویه صلح کرده است ، پس چرا جان خود را به خطر می اندازید؟».۵۵

با این سخن، مردم باور می کنند که امام حسن(ع) صلح کرده است، آخر وقتی آنها فرمانده خود را ببینند که در کنار معاویه ایستاده است دیگر چه بگویند ؟

نگاه کن، ببین چگونه مردم، گروه گروه به سوی سپاه معاویه می روند، اینان کسانی هستند که غربت و مظلومیّت امام حسن(ع)را رقم می زنند .۵۶

فقط با شمشیر به دیدارت می آیم

از آن سپاه دوازده هزار نفری فقط چهار هزار نفر باقی مانده است، هر کس که اهل دنیا بود رفت و فقط کسانی ماندند که بنده دنیا نیستند .

اینان یاران واقعی امام حسن(ع) هستند و بر بیعت خود پایدار مانده اند .

قَیس، فرماندهی سپاه را به عهده می گیرد و سپاه خود را سامان دهی می کند .

گوش کن، اکنون قَیس دارد برای نیروهای خود سخن می گوید : «یارانم، تصمیم شما چیست ؟ آیا مرد جنگ هستید یا اینکه می خواهید با معاویه که ریشه همه گمراهی ها می باشد بیعت کنید ؟» .

یاران او به وفاداری با او قسم خورده و بار دیگر با او بیعت می کنند که تا پای جان در راه امام حسن(ع) شمشیر بزنند .۵۷

دو لشکر در روبروی هم قرار می گیرند، معاویه وقتی می بیند که قَیس در تصمیم خود مصمّم است نامه ای به او می نویسد تا شاید او را هم مثل سه فرمانده قبلی بتواند فریب دهد .

معاویه از قَیس می خواهد تا همدیگر را ملاقات کنند ؛ امّا قَیس در جواب نامه او چنین می نویسد : «ای معاویه ، به خدا ! قسم من تو

را ملاقات نمی کنم مگر اینکه بین من و تو شمشیر و نیزه باشد» .۵۸

آری، منظور قَیس این بود که فقط من در میدان جنگ حاضر هستم تو را ببینم .

آفرین بر تو ای قَیس، تو نشان دادی که می توان بنده پول و مال دنیا نبود، تو مردانگی را بار دیگر به تصویر کشیدی .

به راستی که ما شیعیان چقدر تو را می شناسیم ؟ ! چقدر تو را الگوی خود قرار می دهیم ؟ !

به خدا هیچ مکتبی به اندازه مکتب شیعه، این قدر الگوهای زیبا ندارد !

همسفرم !

تاریخ در مورد مبلغ پولی که معاویه به قَیس پیشنهاد کرده است سکوت می کند ؛ امّا معاویه ای که برای عُبید اللّه بن عبّاس یک میلیون درهم پول می دهد برای قَیس حاضر است چند برابر آن را بدهد ؛ امّا قَیس قبول نمی کند .

آری، خدا می داند وقتی معاویه می فهمد که قَیس و چهار هزار سرباز جان بر کف او را نمی تواند با پول خریداری کند چقدر ناراحت می شود .

آری، اینان شیعیان واقعی امام حسن(ع) هستند که تا پای جان حاضر هستند در راه امام خویش فداکاری کنند .

معاویه بسیار عصبانی است، برای همین نامه ای به قَیس می نویسد : «ای قَیس تو یهودی هستی همانگونه که پدرت یهودی بود ، بدان که مرگ در انتظار توست» .۵۹

عجب! در منطق معاویه هر کس که بنده پول نیست، یهودی است ؟ هر کس بر بیعت خود با امام حسن(ع) وفادار بماند، یهودی است ؟ !

این نامه، دلیل واضحی است که معاویه چقدر مقابل قَیس درمانده شده است که به ناسزا متوسل شده است .

همسفر خوبم !

نگاه کن، قَیس، نامه معاویه را می خواند،

قلم و کاغذی در دست می گیرد و در جواب معاویه چنین می نویسد : «ای معاویه ، تو همان بت پرست هستی که وقتی پیامبر ، مکه را فتح کرد از روی ترس ، مسلمان شدی ، تو دین نداری و دشمن خدا و رسول خدا هستی» .۶۰

وقتی معاویه، نامه قَیس را می خواند عصبانی می شود و دستور آغاز جنگ را می دهد .

لشکر معاویه با سپاه قَیس به جنگ می پردازند و یاران قَیس جانانه شمشیر می زنند .

جنگ سختی در می گیرد، یاران قَیس عدّه ای از لشکریان معاویه را به خاک سیاه می نشانند و در این میان تعدادی از آنها به شهادت می رسند .۶۱

معاویه هراس دارد که خون های زیادی در اینجا ریخته شود و احساسات مردم عراق تحریک شود، به همین دلیل او دستور عقب نشینی می دهد .

این طور که معلوم است معاویه برنامه های بسیار دقیقی طرح ریزی کرده است .

او از سپاه شام می خواهد چند روزی صبر کنند، آری، او امیدوار است که اوضاع به نفع او تغییر کند .۶۲

قَیس منتظر آمدن امام حسن(ع) است، زیرا در آخرین دیدار با امام حسن(ع) در ساباط قرار شد که وقتی نیروهای کمکی به امام ملحق شدند امام دستور حرکت بدهد .

به راستی چرا امام حسن(ع) این قدر دیر کرده است، قَیس می داند که او به زحمت فقط چند روز خواهد توانست در مقابل لشکر بزرگ شام مقابله کند .

قَیس بسیار نگران است، او نمی داند که در ساباط چه خبر است و علّت دیر کردن لشکر امام حسن(ع) چیست ؟

تیر بر قلب خورشید

امام حسن(ع) در ساباط (نزدیکی مدائن) اردوگاه خود را بر پا نموده است و منتظر است تا دیگر نیروهای کمکی از

راه برسند .

اگر یادت باشد برایت گفتم که معاویه از ماه ها قبل برای عدّه ای از مردم کوفه نامه نوشته و به تک تک آنها وعده داده است که اگر امام حسن(ع) را به قتل برسانند دختر خود را به عقد آنها در آورد و پول بسیار زیادی به آنها بدهد .۶۳

این نامه ها به صورت مخفیانه در میان مردم کوفه پخش شده است، آری، امروز دیگر دختر معاویه، عاشقان زیادی دارد !

همسفر خوبم !

اینجا ساباط است، ما هنوز تا میدان جنگ فاصله زیادی داریم ولی امام حسن(ع) در زیر لباس خود، زره پوشیده است .

آیا می دانی چرا ؟

چون بعضی از یاران، جریان نامه های معاویه را به امام حسن(ع) خبر داده اند و جان امام در خطر است .

اکنون وقت نماز شده است، همه سپاه کوفه در صف های نماز ایستاده اند، بیا من و تو هم در صف اول نماز بایستیم .

امام حسن(ع) از خیمه فرماندهی بیرون می آید و همه جمعیّت، پشت سر امام به خواندن نماز مشغول می شوند .

این جا اردوگاه سپاه کوفه است، وقت نماز است و مناجات با خدا .

همه، مشغول خواندن نماز هستند که ناگهان . . .

تیری به امام اصابت می کند، نمی دانم این تیر از کجا می آید، تیر از طرف خودی هاست، دشمن که کیلومترها با ما فاصله دارد .

همه مات و مبهوت هستند، عجب ! یک نفر از داخل سپاه خودی به سوی امام تیراندازی کرده است .

این اولین سوء قصد به جان امام است .۶۴

من فدای مظلومیّت تو !

کسانی که برای یاریت آمده اند اکنون قصد جان تو را نموده اند .

تاریخ، دو نماز را هیچ گاه از یاد نمی برد، یکی نماز امام حسین(ع) در

کربلا و دیگر نماز امام حسن(ع) در ساباط .

اگر امام حسین(ع) در روز عاشورا در میان دشمنان به نماز ایستاد چند تن از یارانش مثل پروانه، سینه سپر کردند و تیرهایی که از طرف دشمن می آمد به جان خریدند .

امروز امام حسن(ع) در میان یاران خود نماز می خوانـد، اینجا که میدان جنگ نیست، اردوگاه نیروهای خودی است ؛ ولی در نماز به سویش تیراندازی می کنند .

خدا را شکر که امام زره به تن دارد و برای همین آسیبی به او نمی رسد .

هر شب، عدّه ای از اردوگاه، خارج می شوند و به سوی سپاه معاویه می روند تا با او بیعت کنند .

آری، روز به روز تعداد سپاه کوفه کم تر شده و بر تعداد لشکریان معاویه افزوده می شود .

به راستی چند نفر به امام حسن(ع)، وفادار خواهند ماند و تا آخر کار، حاضر خواهند بود در راه او، جانفشانی کنند ؟

همه ما، آماده کشتن تو هستیم

اسب سواری به سوی ما می آید و سراغ امام حسن(ع) را می گیرد .

مثل اینکه او نامه مهمّی را از طرف معاویه برای امام حسن(ع) آورده است .

بیا من و تو هم به خیمه فرماندهی برویم .

او اکنون در حضور امام نشسته است، عجیب است او به جای یک نامه، ده ها نامه با خود همراه دارد .

من تعجّب می کنم، تا حالا چنین چیزی سابقه نداشته است .

یکی از نامه ها به امضای معاویه است، امام آن را باز می کند و مشغول خواندن آن می شود .

معاویه در این نامه از امام خواسته است امر حکومت را به او واگذار کند .۶۵

این چیز تازه ای نیست، ولی آنچه مهم است این است که معاویه در نامه خود اشاره به نامه هایی می کند که

یاران امام حسن(ع) برای او نوشته اند .

اکنون، معاویه، همان نامه ها را برای امام حسن(ع) فرستاده است .۶۶

امام، این نامه ها را باز می کند، آری، این دست خط بزرگان کوفه است : «ای معاویه ، هر چه سریع تر به سوی ما بیا ، ما به تو قول می دهیم که وقتی لشکر تو به نزدیکی ما رسید ما حسن بن علی را اسیر کرده و تحویل تو دهیم» .۶۷

در نامه دیگری نوشته شده است: «ای معاویه ، به سوی کوفه بیا که ما همه ، گوش به فرمان تو هستیم ، هر وقت تو دستور بدهی ما حسن بن علی را به قتل خواهیم رساند» .۶۸

خدایا ! این نامه ها را چه کسانی نوشته اند ؟

این نامه ها را همان افرادی نوشته اند که الآن در اردوگاه امام حسن(ع) هستند .

خدایا این چه غربت و مظلومیّتی است که من می بینم !

اشک در چشم امام حسن(ع) حلقه می زند، خدایا ! همین مردم با من بیعت کردند، من به امید یاری آنها از خانه و کاشانه ام بیرون آمده ام ؛ امّا اکنون، این گونه در حق من نامردی می کنند .

خدایا ! من با این مردم چه کنم، من می خواهم دین تو را از انحراف نجات دهم و این مردم قصد جان مرا دارند .

همسفرم !

این طور که معلوم است دختر معاویه عاشقان زیادی پیدا کرده است !

آخر مگر دختر در کوفه پیدا نمی شود که این مردم این گونه عاشق این دختر شده اند .

البتّه معلوم است که دختر زیاد است ؛ امّا هیچ کدامشان، دختر معاویه نمی شوند، کسی که دامادِ معاویه بشود به گنج بزرگی رسیده است .

کیسه های طلای سرخ، حکومت و ریاست و دختر معاویه،

همه اینها را می توان با ریختن خون امام حسن(ع) بدست آورد .

امان از دوستی و محبت دنیا !

معاویه مردم زمانه خود را به خوبی می شناخت، می دانست که آنها عاشق پول و ریاست هستند .

به راستی که محبّت به دنیا، ریشه همه پلیدی ها و پستی هاست!

بار خدایا ! ما به تو پناه می بریم از این که دنیا را معشوق و محبوب خود قرار دهیم .

عشق یک میلیون درهم !

امام، نامه ها را تحویل می گیرد و آنها را در جایی مخفی می کند .

او می داند که اگر این خبر در میان سپاه پخش شود و آبروی بزرگان کوفه برود، در لشکر آشوب به پا خواهد شد .

امام در فکر است که با این مردم چه کند .

نامه رسان دیگری از راه می رسد و خدمت امام می آید .

او از طرف قَیس آمده است، امام نامه را باز می کند و آن را می خواند .

در نامه آمده است که عُبید اللّه بن عبّاس، پسر عموی امام، فریب معاویه را خورده و به خاطر یک میلیون درهم به لشکر معاویه پیوسته و با او بیعت کرده است .۶۹

این خبر، برای امام بسیار سخت تمام می شود، چه کسی بهتر از پسر عموی امام که او هم فریب معاویه را خورده است .

معاویه این بار با سکّه های طلا به جنگ آمده است .

امام با خود فکر می کند اگر او به جنگ معاویه برود، در همان شب اول بسیاری از این مردم به لشکر معاویه خواهند پیوست .

چون معاویه همراه خود آن قدر پول آورده است که بتواند تمام سپاه کوفه را بخرد .

وقتی که پسر عموی امام، به خاطر پول، امام را تنها بگذارد دیگر تکلیف بقیه مردم

روشن است .

ممکن است گروهی از شیعیان واقعی باقی بمانند ولی امام می داند که تعداد آنها بیش از پنج هزار نفر نخواهد بود، خوب، پنج هزار نفر در مقابل شصت هزار نفر چه کار می توانند بکنند .۷۰

اگر جنگ شروع شود، معاویه، همه این شیعیان را به قتل خواهد رسانید و خاندان بنی هاشم را قتل عام خواهد کرد .

معاویه می خواهد هیچ اثری از خاندان پیامبر باقی نماند .

در این جنگ ممکن است معاویه هزاران نفر از یاران خود را از دست بدهد امّا برای او کاری ندارد که یاران جدیدی برای خود درست کند .

هر کس که پول را دوست داشته باشد می تواند در لشکر معاویه قرار گیرد، او با پول بیت المال می تواند هزاران نفر دیگر را به سوی خود جذب کند .

اما برای این که یک نفر، پیرو مکتب شیعه باشد باید پول را دوست نداشته باشد، دلش از محبت دنیا خالی باشد تا بتواند تا آخر عمر، شیعه باقی بماند .

درست است که الآن قَیس و یاران باقی مانده او قسم خورده اند تا پای جان در راه امام حسن(ع) جانفشانی کنند .

امّا اگر اینها کشته شوند دیگر نمی توان به آسانی، جایگزین آنها را پیدا کرد .

باید سال ها بگذرد تا افرادی همچون اینان تربیت شوند، تربیت افرادی که از پول بگذرند بسیار سخت است .

خبری در سپاه کوفه به سرعت منتشر می شود : «قَیس کشته شد» .

این شایعه را هواداران معاویه در دهان مردم انداخته اند تا اگر کسی هم به فکر یاری کردن امام باشد روحیه خود را از دست بدهد .۷۱

آری، معاویه برای شکست امام حسن(ع)، از شیوه جنگ روانی استفاده می کند

و می خواهد از این راه روحیه سپاهیان امام را در هم بشکند .

ما زندگی را دوست داریم

اکنون، موقع اذان است و همه سپاهیان امام برای نماز جمع شده اند .

امام تصمیم دارد تا از میزان آمادگی سپاهیان خود برای جنگ با خبر شود، به راستی آیا این مردم در مقابل معاویه جنگ خواهند نمود ؟

امام رو به آنان می کند و چنین می گوید : «ای مردم ، معاویه ما را به صلح و سازش فرا می خواند ، اگر شما آمادگی برای مرگ در راه خدا را دارید با شمشیرهای خود به جنگ او برویم و اگر زندگی دنیا را انتخاب می کنید خواسته او را قبول کنم» ۷۲.

سخن امام که به این جا می رسد، عدّه ای فریاد می زنند : «ما زندگی را دوست داریم، ما می خواهیم زنده بمانیم .» ۷۳.

آری، این فریاد، اوج مظلومیّت امام حسن(ع) را نشان می دهد، مردمی که به اردوگاه امام آمده اند اهل جهاد نیستند، اینها عاشق زندگی دنیا هستند و از مرگ با عزّت نیز می ترسند .

امام می داند که این مردم علاقه ای به جنگ ندارند، برای همین ادامه می دهد : «ای مردم ، من نمی دانم با شما چگونه رفتار کنم ، این نامه قَیس است و به من خبر داده که بزرگان شما همراه با فرمانده خود به سپاه معاویه پیوسته اند . ای مردم کوفه ، شما با من بیعت کردید و من به امید یاری شما از کوفه خارج شدم ، امّا اکنون این گونه بی وفایی می کنید . بدانید که من دیگر از یاری کردن شما دل کنده ام و می خواهم امر حکومت را به معاویه واگذار کنم» ۷۴.

در این میان، عدّه ای از سپاهیان امام حسن(ع) به فکر

فرو رفته اند، آرزوهای زیاد آنها بر باد رفته است .

چون وقتی که امام حسن(ع) خودش بخواهد با معاویه صلح کند دیگر معاویه حاضر نخواهد بود به کسی پول بدهد .

عدّه زیادی از این مردم، خواب های خوشی برای خود دیده بودند، آنها می خواستند که امام حسن(ع) را دستگیر کنند و یا به قتل برسانند و در عوض پول زیادی از معاویه بگیرند .

آنها خود را در کنار عروس شام می دیدند، در قصر معاویه، در حجله عروسی دختر معاویه !

امّا با این تصمیم امام، همه چیز به هم خورد، معاویه عاشق چشم و ابروی کسی نیست که بخواهد دختر به او بدهد، معاویه برای حکومت خود می خواست این کارها را بکند ؛ امّا وقتی که خود امام حسن(ع) می خواهد صلح کند دیگر همه قول و قرارهای قبلی به هم می خورد .

مردم پیش خود می گویند : ما نباید بگذاریم این خبر به معاویه برسد که امام حسن(ع) می خواهد صلح کند .

ما باید همین الآن کار حسن بن علی را تمام کنیم، هر چه سریع تر، قبل از اینکه او نامه ای رسمی به معاویه بنویسد باید او را به قتل برسانیم .

اما چگونه ؟

خوب کاری ندارد، شعار خوارج را به زبان می آوریم .

در این میان یکی از عقب جمعیّت فریاد می زند : «به خدا قسم، این مرد هم کافر شد» .۷۵

آری، چه بهانه خوبی، حسن بن علی کافر شده است، او می خواهد با معاویه صلح کند .

ای مردم، مگر ما برای جنگ با معاویه از کوفه بیرون نیامده ایم، مگر ما نمی خواستیم معاویه را از بین ببریم ؟ اکنون حسن بن علی می خواهد با او صلح کند، مردم ! این کفر

است . هر کس که با معاویه سازش کند، کافر است .

آری، همان کسانی که به معاویه نامه نوشته بودند و مخفیانه با او بیعت کرده بودند اکنون این گونه سخن می گویند . هزاران نفر به سوی امام حمله می برند تا او را به قتل برسانند .

مردم کوفه عجب مردمی هستند، یک زمان حضرت علی(ع) را مجبور کردند تا در صفین جنگ را متوقّف کند و بعد از آن به او گفتند که به خاطر این که سخن ما را قبول کردی کافر شدی، اکنون هم، چون سخن صلح را از امام حسن(ع) می شنوند، قصد جان او را نموده اند .

این نامردان، خیمه امام را غارت می کنند و عبای آن حضرت را پاره کرده و می ربایند .۷۶

عدّه ای از یاران باوفای امام به دور آن حضرت حلقه می زنند، امام از آنها می خواهد که دست به شمشیر نبرند، آری، امام نمی خواهد در میان مردم کوفه جنگ داخلی روی دهد .

امام حسن(ع) در حالی که عبایش را ربوده اند، در گوشه ای ایستاده است، و سپاهیانش، قصد جان او را دارند .۷۷

شاید باور نکنی تعداد یاران باوفای امام به بیست نفر هم نمی رسد !

آری، فقط بیست نفر !۷۸

این اوجِ مظلومیّت است، بیش از چهل هزار نفر با امام حسن(ع) بیعت کرده بودند که جان خویش را فدایش کنند، اکنون از آن همه، فقط بیست نفر مانده اند .۷۹

آری، اگر قَیس و سربازانش اینجا بودند چه کسی جرأت می کرد قصد جان امام را بکند .

اما افسوس که قَیس کیلومترها از ما فاصله دارد، او اکنون در مَسْکِن (شمال بغداد) مقابل سپاه معاویه ایستاده است .

غم در چهره امام نشسته است، بنی

هاشم گرد او را گرفته اند، به راستی امام در این شرایط چه تصمیمی خواهد گرفت .۸۰

امام اسبی را می طلبد و سوار بر آن می شود و همراه با عدّه ای از یاران خود اردوگاه سپاه را ترک می کند و به سوی شهر مدائن حرکت می کند .

آری، این مردم دیگر لیاقت ندارند که رهبری همچون امام حسن(ع) داشته باشند .

در کمین خورشید نشسته ام

امام چون اوضاع اردوگاه را این گونه آشفته می بیند تصمیم می گیرد تا به سوی مدائن حرکت کند .

اما بدخواهان از تصمیم امام با خبر می شوند و برای همین چند نفر از آنها زودتر اردوگاه را ترک می کنند و در بین راه کمین می کنند .

امام به سوی مدائن می رود، هیچ کس نمی داند که چه خطری جان امام را تهدید می کند .

در بین راه، جَرّاح کمین کرده است و منتظر است تا به امام حسن(ع) حمله کند .

نگاه کن !

او از مخفی گاه خود بیرون می آید !

خدای من ! در دست او خنجر برهنه ای است و با آن خنجر به سوی امام حمله می کند .

او فریاد می زند : «ای حسن ! تو مشرک شده ای، همانگونه که پدرت مشرک شد» .۸۱

چند نفر از یاران امام به سوی امام می دوند ؛ امّا او خنجر را به پای امام می زند، زخمی عمیق در رانِ او ایجاد می شود .

خون از بدن امام فوران می کند و امام بیهوش، از اسب بر روی زمین می افتد .

یاران امام، جَرّاح را به قتل می رسانند ؛ خون از پای امام جاری است، متأسفانه خونریزی امام بسیار شدید است، من خیلی نگران هستم، خدایا ! جان امام در خطر است .۸۲

یاران، زخم امام را محکم می بندند، و بعد از مدّتی او

به هوش می آید .

اکنون، جوانان بنی هاشم، امام را بر روی تخته چوبی می خوابانند و آن حضرت را به سوی شهر مدائن می برند .۸۳

چرا یاران خود را رها کرده ای؟

ما در نزدیکی شهر مدائن هستیم، چهره امام حسن(ع) از شدّت خونریزی، زرد شده است .

همه نگران هستند، اگر آن نامرد، خنجرش را مسموم کرده باشد خطر بزرگی، جان امام را تهدید می کند .

وارد شهر می شویم، امیر شهر مدائن، سعد بن مسعود با خبر می شود و به استقبال ما می آید .

آری، حضرت علی(ع)، سعد بن مسعود را به عنوان امیر مدائن انتخاب نموده بود و امام حسن(ع) هم او را در همان مقام، باقی گذاشته است .

امیر مدائن تا امام را به این حالت می بیند دستور می دهد که بهترین پزشک شهر را با خبر کنند .

او امام را به خانه خود می برد و امام در آنجا بستری می شود .

نگاه کن، پزشک وارد اتاق می شود و زخم امام را مورد بررسی قرار می دهد، خدا را شکر که خنجر مسموم نبوده است .

او به امام می گوید که استراحت کند و برای زخم امام، دستور تهیه داروی مخصوصی را می دهد .۸۴

امام به یاد بی وفایی مردم کوفه می افتد و چنین می گوید : «من می دانستم که در شما مردم هیچ خیری نیست، شما دیروز پدرم را کشتید و امروز با من چنین کردید» .۸۵

سپاه امام در هم ریخته شده است، عدّه زیادی به معاویه ملحق شده اند،عدّه کمی هم که به امام وفا دار مانده اند با شنیدن خبر مجروح شدن امام، روحیه خود را از دست می دهند .

گزارش هایی که از اطراف می رسد نشان دهنده این است که عدّه زیادی از مردم به سپاه معاویه ملحق شده اند و

عدّه ای هم در پی فرصت هستند تا امام را اسیر نموده و تحویل معاویه بدهند .

آری، امروز مرز دوست و دشمن به هم ریخته است، اگر امام حسن(ع) صلح نکند به دست یاران خود ترور خواهد شد .

نگاه کن زید بن وهب به دیدار امام می رود بیا همراه او برویم .

زید بن وهب حضور امام سلام می کند و می گوید : «این چه حالی است که من می بینم، شما در بستر بیماری قرار گرفته اید و مردم متحیر هستند که چه کنند ؟» .

امام نگاهی به او می کند و می فرماید : «تو از کدام مردم سخن می گویی ؟ به خدا قسم ! معاویه برای من بهتر از این مردم است، اینان خیال می کنند که شیعه من هستند ؛ امّا برای کشتن من نقشه ها دارند، اگر من با معاویه صلح کنم بهتر است از این که به دست سپاهیان خود کشته شوم» .

زید بن وهب می گوید : «ای پسر رسول خدا، آیا یاران خود را به حال خود رها می کنید ؟» .

امام در پاسخ می گوید : «می گویی چه کنم ؟ از یادم نمی رود آن روزی که نزد پدرم حضرت علی(ع) نشسته بودم، او به من نگاهی کرد و فرمود : "ای حسن، روزی می آید که من شهید شده باشم و تو گرفتار بنی امیّه شوی، آن روز آنها پول زیادی را در میان مردم تقسیم کنند و مردم را از دین خدا منحرف کنند"» .۸۶

آیا می خواهی به ثروت و ریاست برسی؟

آن جوان کیست که دارد با امیر مدائن سخن می گوید ؟

نگران نباش ! او آشناست، پسر برادر امیر مدائن است .

او نزد عموی خود می رود و می گوید :

ای عمو، آیا نمی خواهی به

ثروت و ریاست برسی ؟

منظور تو چیست ؟

اگر ما امام حسن(ع) را اسیر کنیم و تحویل معاویه بدهیم، او حکومت عراق را به ما خواهد داد .

خدا تو را بکُشد، این چه حرفی است که تو می زنی، مگر نمی دانی که من نمک پرورده این خاندان هستم، حضرت علی(ع) مرا امیر این شهر کرد و به من بزرگی و آبرو داد، چگونه من فرزند او را تحویل معاویه بدهم .۸۷

همسفر خوبم !

حتما دوست داری من نام این نا مرد را برای شما بگویم، راستش را بخواهی من اوّل می خواستم از ذکر نام او خودداری کنم ؛ امّا بعد با خود گفتم درست نیست، من باید تمام حوادث را بدون کم و زیاد برای شما که دوستِ خوب من هستید بگویم .

آری، این شخصی که برای رسیدن به ریاست، پیشنهاد اسیری امام حسن(ع) را به امیر مدائن می دهد کسی نیست جز مختار ثَقَفی !

همان کسی که بعد از حادثه عاشورا، قیام می کند و انتقام خون شهدای کربلا را می گیرد .

حتما تعجّب می کنی، شاید هم باور نکنی، آخر چطور چنین چیزی ممکن است !

راستش را بخواهی من هم، اول باور نمی کردم ؛ امّا این نشانه اوج مظلومیّت امام حسن(ع) است .

در قصر مدائن، تنها مانده ام

ما در شهر مدائن هستیم، حتما نام ایوان مدائن یا طاق کسری را شنیده ای ؟

گوش کن !

دو نفر از یاران واقعی امام دارند با هم سخن می گویند :

می بینید که چگونه جان امام در خطر است، ما باید فکری بکنیم .

می گویی چه کنیم ؟

باید با امام، سخن بگوییم و از ایشان بخواهیم به قصر کسری (ایوان مدائن) بروند .

من فکر نمی کنم

که امام قبول کند، آخر امام حسن(ع) و قصر نشینی !

چاره ای نیست، جان امام در خطر است، هر لحظه ممکن است عدّه ای به امام حمله کنند .

امیر مدائن هم با این پیشنهاد موافق است، برای اینکه امنیّت قصر، خیلی بهتر از اینجاست .

سرانجام قرار می شود تا این موضوع با امام حسن(ع) مطرح شود، خود امیر مدائن به نزد امام می رود و با او سخن می گوید .

نگاه کن !

امیر مدائن با خوشحالی به سوی ما می آید، مثل اینکه امام با پیشنهاد او موافقت کرده است .

امام همراه با تعداد کمی از یاران خود به سوی قصر کسری می رود .۸۸

بیا من و تو هم همراه آنها برویم .

آری، امام با این که از زندگی کردن در قصر راضی نیست ؛ امّا به دلیل بی وفایی سپاهیانش، مجبور است مدّتی در این قصر بماند .

آری، اینجا قصر تنهایی امام است، امروز در مدائن فقط بیست نفر به امام وفادار مانده اند .

اکنون، امام این پیام را برای مردم می فرستد : «ای مردم ! به خدا قسم ، معاویه به وعده هایی که به شما در مقابل کشتن من داده است وفا نخواهد نمود» .۸۹

آری، معاویه تلاش می کند تا امام حسن(ع) به وسیله یاران خودش کشته شود .

کاش دیگر روی شما را نبینم!

خبرهایی از گوشه و کنار می رسد، آری، اکنون اهل کوفه به صورت علنی به بدگویی از امام حسن(ع) مشغول هستند، کار به جایی رسیده است که مردم هر جا که می نشینند سخن از کافر شدن امام حسن(ع) به میان می آورند .

آیا با این مردم، دیگر می توان به جنگ معاویه رفت .

کافی است که امام حسن(ع) در جمع این مردم حضور پیدا کند،

آن وقت همین ها او را به شهادت خواهند رساند .

امام حسن(ع) در مدائن نیز گرفتار کسانی شده است که برای ریختن خون او لحظه شماری می کنند و حتی ریختن خون امام را حلال می دانند .۹۰

امام مدّت زیادی فکر می کند و به این نتیجه می رسد که امروز تنها راهی که می توان از آن طریق اسلام را از خطر نابودی نجات داد صلح کردن با معاویه است .۹۱

آری، پیش از هر بهاری باید زمستانی را تجربه کرد ؛ تا سکوت حاکم نشود فریاد چه مفهومی دارد ؟

امام، بزرگان سپاه را به نزد خود فرا می خواند و به آنان می گوید : «با شما چه بگویم و چه کنم؟ آیا از بی وفایی شما سخن گویم و یا ستم هایی که نموده اید را شرح دهم . یادتان هست که چگونه پدر مرا تنها گذاشتید و آن روزی که به یاری شما محتاج بود گروه گروه به دشمن او پیوستید ؟ چقدر پدر مرا غصّه دادید تا آنجا که آرزو کرد دیگر شما را نبیند و خداوند او را به جوار رحمت خود برد . آیا یادتان هست آن روزی که به نزد من آمدید و اصرار داشتید که من رهبری شما را قبول کنم ؟ آن روز ، شما به من وعده یاری دادید و من سخن شما را قبول کردم و به شما اعتماد کردم و از خانه خود بیرون آمدم . خدا خودش می داند که قصد داشتم دین اسلام را نجات بدهم ، امّا شما با من چه کردید !

امیدوارم که دیگر روی شما را نبینم» .۹۲

همه سرها پایین افتاده است، چه ننگی برای آنها بدتر از این که

فرزند پیامبر آنها آرزو می کند که دیگر آنها را نبیند .

بعضـی از کسانی که اکنون نزد امام حسن(ع) نشسـته انـد همان کسانی هسـتند که به معاویه نامه نوشـته انـد و آمادگی خود را برای قتل امام حسن(ع) اعلام کرده اند .

حماسه ای بزرگ امّا ناشناخته

امام در قصر کسری نشسته است و می خواهد برای زنده ماندن اسلام، تصمیم مهمّی بگیرد .

او می خواهد جنگ با معاویه را متوقّف کند و با او صلح کند .

خیلی ها از من سؤال کرده انـد که چرا امام حسن(ع) راه سـرخ شـهادت را انتخاب نکرد، مگر امام حسـین(ع) در کربلا فقط با هفتـاد و دو نفر در مقابل دشـمن تا پای جان، مقاومت نکرد پس چرا امام حسن(ع)، با معاویه صـلح کرد . یزیـد نامه ای به امیر کوفه نوشته و در آن نامه، دستور قتل امام حسین(ع) را داده بود .

آری در کربلا، دشمنان با شمشیر به جنگ آمدند ؛ امّا در مدائن، معاویه با نیرنگ و سیاست به میدان آمده است .

همسفر خوبم !

امروز معاویه می خواهد تا امام حسن(ع) به دست یاران خودش کشته شود و برای همین است که وعده عروس شام، سکّه های طلا و وعده حکومت را به مردم داده است .

او می خواهد تا خود اهل کوفه، امام حسن و امام حسـین(ع) را به قتل برسانند و بعد از آن، او به مرحله دوم نقشه خود بپردازد او می خواهد پیراهن خونین امام حسن(ع) را بهانه ای برای قتل خودِ شیعیان قرار دهد .

معاویه می خواهد به بهانه این که شیعیان، امام حسن و امام حسین(ع) را به قتل رسانده اند تمام شیعیان را نابود کند .

آیا شما می توانید مرحله سوم نقشه معاویه را حدس بزنید ؟

معاویه که می خواهد بعد

از نابودی شیعیان، اسلام را نابود کند ؛ تنها مانع بر سر راه معاویه، مکتب شیعه است، وقتی همه شیعیان نابود شده باشند بقیه مردم هم که او را به عنوان خلیفه رسول خدا قبول دارند .

آری غیر از شیعیان، دیگر همه مردم، اطاعت از امیر را بر خود واجب می دانند، اعتقاد آنها بر این است که اگر امیر، اهل فسق و فجور هم باشد نباید برای براندازی حکومتش اقدامی کرد .۹۳

معاویه می داند اگر امروز بتواند شیعیان را نابود کند دیگر هیچ کس با برنامه های او مخالفت نخواهد کرد و او به راحتی خواهد توانست اسلام و نام پیامبر را از بین ببرد .

تا اینجا، نقشه به خوبی پیش رفته است، امام حسن(ع) در قصر مدائن، تنهای تنها مانده و یارانش آماده کشتن او هستند .

معاویه خیال می کند به همین زودی ها خبر کشته شدن امام حسن(ع) به گوشش می رسد .

اما او خبر ندارد که در قصر مدائن حماسه ای در حال شکل گیری است ؛

حماسه صلح امام حسن(ع) !

حماسه ای که اسلام را از خطر نابودی نجات می دهد .

حماسه ای که خیر و برکتش برای اسلام بهتر از تمام دنیاست .۹۴

اما چگونه بگوییم که این حماسه بزرگ همچون خود امام حسن(ع)، ناشناخته است .

چند نفر را می شناسی که از این حماسه سخن بگویند ؟

بیا من و تو به قدر توانمان در معرفی هر چه بهتر و بیشتر این حماسه، قدمی برداریم، من با قلمم، و تو . . .

امروز امام حسن(ع) از حکومت و خلافت بر عراق و ایران و حجاز می گذرد تا اسلام زنده بماند .

او فرزند امیر المؤمنین است، همان امیرالمؤمنین که بعد از وفات پیامبر، مقابل

چشمش همسرش را زدند و در خانه اش را آتش زدند ؛ امّا برای حفظ اسلام صبر کرد .

نگاه کن !

امام حسن(ع) دارد به معاویه در مورد صلح، نامه می نویسد .

می خواهی این نامه را برایت بخوانم : «من می خواستم تا حقّ را زنده کنم و باطل را از میان بردارم و احکام قرآن و دستورات پیامبر را در جامعه جاری گردانم ، امّا مردم با من هم عقیده و همراه نبودند ، برای همین آماده ام تا اگر شرایط مرا قبول کنی با تو صلح کنم» .۹۵

امام نامه را مهر می کند و چند تن از یاران خود را به حضور می طلبد، یکی از آنها عبد اللّه بن حارث است .۹۶

نمی دانم آیا او را می شناسی ؟

او پسرِ خواهرِ معاویه است و از یاران نزدیک امام حسن(ع) می باشد .

او می توانست به شام برود و در دستگاه حکومتی دایی خود (معاویه) به نان و نوایی برسد ؛ امّا این کار را نکرد .

او تشخیص داده که حق با امام حسن(ع) است و برای همین همراه امام حسن(ع) می باشد .۹۷

اکنون امام حسن(ع) او را می طلبد .

و از او می خواهد تا همراه سه نفر دیگر این نامه را برای معاویه ببرند و در مورد شرایط صلح با او سخن بگویند .

آنها به سوی اردوگاه معاویه حرکت می کنند و وارد خیمه معاویه می شوند .

معاویه وقتی عبد اللّه بن حارث، پسر خواهر خود را می بیند خیلی خوشحال می شود .

عبد اللّه بن حارث نامه امام را تحویل دایی خود (معاویه) می دهد .

معاویه نامه را می خواند .

نگاه کن !

معاویه بسیار خوشحال می شود، کسی تا به حال او را این قدر خوشحال ندیده است .

عبد اللّه

بن حارث با معاویه در مورد شرایط امام حسن(ع) سخن می گوید .

آیا شما از اولین شرط امام حسن(ع) خبر دارید ؟

شرط اول این است که همه شیعیان در امن و امان باشند .

معاویه تا این سخن را می شنود می گوید : «من قسم خورده ام که اگر به قَیس دسترسی پیدا کنم زبان و دست او را قطع کنم» .

آری، قَیس، همان فرمانده ای است که فریب پول های معاویه را نخورد، همان کسی که فقط با چهار هزار نفر، توانست مدّتها سپاه معاویه را زمین گیر کند .

همان قَیس که وقتی معاویه او را یهودی خطاب کرد، او هم معاویه را بت پرست خطاب کرد .

معاویه همواره در جنگ صفّین می گفت که مالک اَشتَر و قَیس دو بازوی قویّ علی هستند، مالک اشتر را که با سمّ شهید کرد و اکنون می خواهد قَیس را هم شهید کند .۹۸

معاویه می خواهد زبان و دست های این سردار شجاع را قطع کند .

گوش کن، این معاویه است که سخن می گوید : «من قول می دهم که همه یاران امام حسن(ع) در امن و امان باشند مگر قَیس، من باید او را مجازات کنم» .

عبد اللّه بن حارث از جا بلند می شود و می خواهد خیمه را ترک کند، برای این که امام حسن(ع) تاکید زیادی کرده است که ما به شرطی صلح می کنیم که معاویه شرایط ما را قبول کند .

معاویه پشیمان می شود و فریاد می زند : «صبر کن، باشد قبول می کنم، من به قَیس امان می دهم» .

آری، معاویه برای به دست آوردن این لحظه، میلیون ها سکّه طلا خرج نموده و زحمت زیادی کشیده است، خوب نیست که به خاطر یک کینه ای که از

قَیس دارد همه چیز را به هم بزند .

عبد اللّه بن حارث به معاویه می گوید : «امام حسن(ع) شرایط دیگری هم دارد که همه این ها باید مکتوب بشود» .

معاویه دستور می دهد تا ورق سفیدی را بیاورند .

نگاه کن !

ورق سفید در دست معاویه است، او رو به پسر خواهر خود (عبد اللّه بن حارث)می کند و می گوید :

بگو تا بنویسم .

ای معاویه، شرایط صلح را باید ما بنویسیم .

خوب، این کاغذ را بگیر و بنویس !

نه،باید امام حسن(ع) این شرایط را بنویسد .

معاویه تعجّب می کند، به راستی باید چه کند ؟

عبد اللّه بن حارث از معاویه می خواهد تا پایین این کاغذ سفید را مهر و امضا کند و تحویل او بدهد تا به نزد امام حسن(ع) ببرد و او شرایط خود را بنویسد .

معاویه لحظه ای با خود فکر می کند، و سرانجام این پیشنهاد را قبول می کند .

آری، او اکنون به فکر حکومت و ریاست طلبی است، او با خود فکر می کند وقتی که صلح نامه نوشته شود او فرمانروای همه دنیای اسلام خواهد بود، این همان چیزی بود که او مدّتهاست آرزویش را داشته است .

او کاغذی را بر می دارد و آن را مهر و امضا می کند و تحویل عبد اللّه بن حارث می دهد .۹۹

او از معاویه می خواهد چند نفر از بزرگان اهل شام به عنوان شاهد صلح نامه حاضر باشند .

معاویه از عبد اللّه بن عامر (یکی از فرماندهان خود) و چند نفر از بزرگان سپاه خود می خواهد تا به مدائن بروند .۱۰۰

متن صلح نامه

امروز بیست و پنجم ماه ربیع الأوّل است .۱۰۱

عبد اللّه بن حارث در حضور آن حضرت نشسته است، او

کاغذی را که به مهر و امضای معاویه رسیده است تحویل امام می دهد .

آری، به راستی که عبد اللّه بن حارث، مأموریّت خود را به خوبی انجام داده است .

امام مدّت زیادی در مورد شرایط صلح فکر نموده و شرایط مهمّی را برای این صلح در نظر گرفته است .

اکنون، دستور می دهد تا متن صلح نامه را بنویسند .۱۰۲

حتما می خواهی از شرایطی که امام حسن(ع) در این کاغذ مهم می نویسد با خبر شوی .

من در اینجا شش شرطی را که امام حسن(ع) در این صلح نامه نوشتند برای شما نقل می کنم :

بسم الله الرحمن الرحیم

قرارداد صلح حسن بن علی با معاویه

حسن بن علی با معاویه صلح می کند به شرط اینکه :

۱ – معاویه در حکومت خود به کتاب خدا و سنّت رسول خدا عمل نماید .

۲ – معاویه کسی را به عنوان ولیّ عهد خود انتخاب نکند و بعد از او ، امر حکومت با حسن بن علی است و در صورتی که حسن بن علی نباشد این مقام به حسین بن علی می رسد .

۳ – معاویه حق ندارد که علی بن ابی طالب را در نماز و یا در غیر نماز لعن کند .

۴ – معاویه باید سالانه ، یک میلیون درهم از بیت المال کوفه را به حسن بن علی بدهد .

۵ – حسن بن علی، می تواند معاویه را "امیر مؤمنان" خطاب نکند .

۶ – مسلمانان در هر جای دنیای اسلام باید در آسایش و آرامش باشند و شیعیان باید از هر گونه تهدیدی در امان باشند .۱۰۳

همسفر خوبم !

اگر بار دیگر در متن صلح نامه، دقّت کنی می بینی که امام به چه

نکات مهمّی اشاره کرده است .

در مورد شرط پنجم لازم است توضیحی بدهم : امام حسن(ع) با نوشتن این شرط در واقع به تاریخ پیام مهمّی می دهد و آن پیام این است که او معاویه را شایسته خلافت نمی داند و برای همین هرگز او را امیر مؤمنان خطاب نمی کند .

آری امام حسن(ع) در این شرایط با معاویه بیعت می کند ؛ امّا این بیعت نوعی سکوت و کناره گیری مصلحت آمیز است .

آیا می دانی امام، بیت المال کوفه را برای چه می خواهد ؟

در جنگ صفّین، بیست و پنج هزار نفر از یاران حضرت علی(ع) شهید شدند، امام می خواهد تا برای همسر و فرزندان این شهیدان، مقرّری معیّن کند تا آنها بتوانند به زندگی خود ادامه بدهند .

اکنون امام پایین صلح نامه را امضا و مهر می نماید و این گونه است که امام، حماسه صلح را رقم می زند .

امروز، امام حکومت عراق را به معاویه واگذار کرد (حکومتی که بیش از پنج ماه و نیم طول نکشید) .

البتّه بعضی از شیعیان نمی توانند باور کنند که امام حسن(ع) با معاویه صلح کرده و برای همین بسیار ناراحت شده اند .۱۰۴

امّا ما باید تسلیم دستور امام خود باشیم، وقتی او دستور جنگ می دهد جنگ کنیم، وقتی دستور صلح می دهد صلح کنیم .

بذر صلحی را که امام، امروز می کارد نیاز به زمان دارد تا جوانه بزند و درخت تنومندی شود و بار دهد .

اگر یاران وفا داری داشتم

اقامت امام در مدائن، چهل روز طول کشیده است و امروز او تصمیم می گیرد تا به سوی کوفه حرکت کند .

او نامه ای برای قَیس و یارانش که در مَسْکِن (شمال بغداد) اردو زده اند می فرستد و از

آنها می خواهد تا به سوی کوفه باز گردند .۱۰۵

امام به سوی کوفه حرکت می کند و به مسجد کوفه می رود، مردم کوفه از او می خواهند تا برای آنان سخن بگوید .

مسجد پر از جمعیّت است، امام به منبر می رود و چنین می گوید : «ای مردم ! ما امیر شما و مهمان شما بودیم ! ما خاندان پیامبر شما هستیم که خداوند ما را از هر گونه پلیدی پاک نموده است» .۱۰۶

گوش کن ! امام فقط این دو جمله را تکرار می کند .

صدای گریه مردم بلند می شود، کسی تا به حال، مسجد کوفه را این چنین ندیده است .

مردم منتظرند تا امام، سخن دیگری بگوید ؛ اما آن حضرت فقط همان دو جمله را تکرار می کند .

آری امام این گونه دارد حرف دل خود را با مردم کوفه می گوید .

آری، شما با من بیعت کردید ولی آن لحظه که به یاری شما نیاز داشتم مرا تنها گذاشتید .

ما از مدینه به شهر شما آمدیم ولی شما چگونه از ما پذیرایی کردید ؟ !

از آن طرف، وقتی معاویه امضای امام حسن(ع) را پای صلح نامه می بیند بسیار خوشحال می شود و در سپاه شام، جشن و شادی بر پا می شود .

معاویه با عدّه ای از سپاهیان خود به سوی کوفه حرکت می کند تا در آنجا مردم کوفه با او بیعت کنند .

آری، او سالهاست که آرزوی تصرّف کوفه را داشته است و اکنون به این شهر می رود . . .

معاویه در نزدیکی های شهر کوفه است، او دستور می دهد تا سپاه شام در نُخَیْله (اردوگاه نظامی کوفه) اردو بزنند .

نُخَیْله همان اردوگاه بزرگ کوفه است که همیشه حضرت علی(ع)

وقتی می خواست به جنگ برود در آنجا اردو می زد .

طبق برنامه قبلی، با رسیدن معاویه به نُخَیْله، امام حسن(ع) به آنجا می رود و با او بیعت می کند .۱۰۷

آری، تاریخ تکرار می شود، یک زمان در مدینه، حضرت علی(ع) بعد از وفات پیامبر مجبور شد با ابوبکر بیعت کند و امروز هم امام حسن(ع) با معاویه بیعت می کند .

بعد از بیعت امام حسن(ع)، به مردم کوفه هم خبر داده می شود تا در روز جمعه برای خواندن نماز به نخیله (اردوگاه نظامی کوفه) بروند .۱۰۸

روز جمعه فرا می رسد و سپاهیان شام و مردم کوفه، همه، برای خواندن نماز جمعه می آیند و امام حسن(ع) نیز در این جمع، حاضر است .

نماز به امامت معاویه برگزار می شود، بعد از نماز، معاویه به امام حسن(ع) می گوید : «ای حسن بن علی! برخیز و به مردم اعلام کن که از حکومت کناره گیری کرده ای و رهبری مسلمانان را به من واگذار نموده ای» .

امام از جای بر می خیزد رو به مردم می کند و می فرماید : «ای مردم ! معاویه گمان می کند چون من او را شایسته خلافت می دانستم با او صلح کرده ام ، امّا بدانید این خیال باطلی است . به خدا سوگند ! اگر شما مرا یاری می کردید و تنهایم نمی گذاشتید هرگز با او صلح نمی نمودم چرا که رهبری امّت اسلامی ، به فرموده پیامبر ، از آنِ من است ، امّا من برای صلاحِ مسلمانان ، از حقّ خود ، گذشتم» .۱۰۹

معاویه به خیال خودش می خواست تا پیروزی خود را به رخ امام حسن(ع) بکشد ؛ امّا سخنان امام، حقایق را روشن ساخت .

آری، امام حسن(ع) به مردم فهماند که

درست است امروز معاویه به حکومت رسیده است ولی او خلیفه و رهبر مسلمانان نیست .

شمشیرها و نیزه ها را به مسجد بیاورید

بعد از چند روز، معاویه به داخل شهر کوفه می آید تا در مسجد کوفه مراسم بیعت برگزار شود .

قرار بر این شده است که همه مردم به مسجد بیایند و با او بیعت کنند .

معاویه همراه با اطرافیان خود به سوی کوفه حرکت می کند .

نگاه کن !

آن مرد کیست که جلوتر از معاویه راه می رود و پرچم او را به دوش گرفته است .

او حبیب بن حمّار است، من او را می شناسم او یکی از یاران حضرت علی(ع) بوده است چرا اکنون پرچم دار معاویه شده است ؟ مثل اینکه معاویه او را با پول خریده است .

همسفر خوبم !

خیلی دلم می خواهد برای تو خاطره ای را نقل کنم .

یک روز حضرت علی(ع) در مسجد کوفه، بالای منبر بود و مردم به سخنان او گوش می دادند .

ناگهان، آن حضرت به یکی از درهای مسجد (باب الفیل) اشاره کرد و فرمود : «روزی فرا می رسد که معاویه از این در، وارد این مسجد می شود در حالی که حبیب بن حمّار پرچم او را به دوش گرفته است» .

حبیب بن حمّار از پایین منبر گفت : «یا علی ! من از شیعیان و یاوران شما هستم، آخر چگونه ممکن است که پرچم دار معاویه بشوم» . ۱۱۰

آری، حبیب بن حمّار آن روز تعجّب می کرد ؛ امّا امروز که معاویه به او پول زیادی داده است پرچم معاویه را بر دوش می کشد . ۱۱۱

معاویه از همان دری که حضرت علی(ع) پیش بینی کرده است، وارد مسجد کوفه می شود .

نگاه کن، امام حسن(ع) به

مسجد آمده است، معاویه از امام حسن(ع) می خواهد تا برخیزد و از مردم بخواهد تا با او بیعت کنند .

امام حسن(ع) از جای بر می خیزد و چنین می گوید : «ای مردم ! اگر شما در سرتاسر زمین بگردید غیر از من و برادرم کسی را پیدا نمی کنید که جدّ او پیامبر باشد . آگاه باشید که خلافت و رهبری مسلمانان حقّ من بود و معاویه برای رسیدن به آن به جنگ من آمد و من صلاح امّت را در صلح با او یافتم ، اکنون بدانید که من با او بیعت کرده ام» .۱۱۲

آیا عَمْرو عاص را می شناسی ؟

همان کسی که برای معاویه نقشه های زیرکانه می ریخت، همان کسی که در جنگ صفّین دستور داد تا قرآن را بر سر نیزه ها بکنند .

اکنون او بر می خیزد و چنین می گوید : «ای مردم عراق ! ما و شما همه، مسلمان هستیم ؛ امّا میان ما اختلاف افتاد و شما در حقّ ما ظلم زیادی نمودید و امروز وقت آن رسیده است که گذشته را جبران کنید و با معاویه بیعت کنید» .۱۱۳

مردم با معاویه بیعت می کنند، ابتدا بزرگان قبیله ها و بعد ریش سفیدان پیش قدم می شوند .

آنجا را نگاه کن !

قَیس کنار امام حسن(ع) ایستاده است، همان فرمانده شجاعی که با چهار هزار نفر پیمان بسته بودند که تا پای جان در راه امام خود شمشیر بزنند .

اشک در چشمان او حلقه زده است، او باور نمی کرد که چنین روزی را ببیند .

آری، اگر مردم کوفه بی وفایی نمی کردند، اگر فریب وعده های معاویه را نمی خوردند، هیچ وقت کار به اینجا نمی رسید .

او با خود فکر می کند که آیا من

هم باید با معاویه بیعت کنم ؟

قَیس در حالی که اشک در چشمش حلقه زده است رو به امام حسن(ع) می کند و می گوید :

ای پسر رسول خدا، آیا اجازه می دهی که با معاویه بیعت کنم .

آری .

ولی من یک قسم مهم خورده ام .۱۱۴

چه قسمی ؟

آن روز که معاویه برای من سکّه های طلا فرستاد، می خواست من از شما جدا شوم من قسم خوردم که با معاویه روبرو نشوم مگر اینکه بین من و او شمشیر و نیزه باشد .

امام حسن(ع) با خود فکر می کند اگر همه یاران من مانند قَیس این گونه باوفا بودند کار به اینجا کشیده نمی شد .

به معاویه خبر می دهند که قَیس چنین قسمی خورده است، او خنده ای می کند و می گوید : «مگر قَیس قسم نخورده است که مرا ملاقات نکند مگر اینکه بین من و او شمشیر و نیزه ها باشد، اکنون، چند شمشیر و نیزه در مقابل من قرار دهید تا قسم قَیس درست باشد» .

اطرافیان معاویه نیزه و شمشیرهایی را مقابل معاویه می گذارند و قَیس به نزد معاویه می رود و با او بیعت می کند .۱۱۵

در اوج مردانگی

اکنون همه مردم با معاویه بیعت کرده اند، او سرمست پیروزی ظاهری خود می باشد برای همین به بالای منبر می رود و با غرور خاصّی این چنین می گوید : «ای مردم کوفه ! به خدا قسم من با شما به جنگ نپرداختم تا شما نماز بخوانید و روزه بگیرید . جنگ من با شما برای این بود که می خواستم امیر شما گردم ، اکنون خداوند مرا به آرزویم رساند . در صلح نامه ای که من با حسن بن علی امضا کردم

، شرایطی ذکر شده است و من هم آنها را امضا و مهر کرده ام امّا بدانید که من همه آن شرایط را زیر پا می نهم و به هیچ یک از آنها عمل نخواهم نمود» .۱۱۶

ناگهان، مردم کوفه عصبانی می شوند، از هر گوشه مسجد سر و صدا بلند می شود، آشوبی بر پا می شود .

ترس بر دل معاویه می نشیند، به راستی معاویه چه اشتباه بزرگی کرد که چنین حرفی را زد، او اکنون پشیمان است و نمی داند چه کند .۱۱۷

مُسیّب یکی از یاران امام حسن(ع) است، او از جای خود بر می خیزد و به نزد امام حسن(ع) می آید و می گوید :

جانم به فدایت، چرا شما با معاویه بیعت کردید و ما را امر به بیعت با او نمودید ؟ در حالی که شما نیروهای زیادی داشتید و می توانستید با او جنگ کنید .

الآن می خواهی چه بگویی ؟

من می گویم که بیعت خود را با معاویه بشکنید و همین الآن دستور جنگ بدهید برای این که معاویه، به شرایطی که در صلح نامه آمده است عمل نخواهد نمود .

ای مُسیّب، آیا درست است که ما به پیمان خود وفا نکنیم ؟ ما با معاویه بیعت کرده ایم و هیچگاه پیمان خود را نمی شکنیم، اگر ما می خواستیم از راه نیرنگ و فریب وارد شویم، هرگز دشمنان بر ما پیروز نمی شدند .۱۱۸

آری، کافی بود ؛ امام از این فرصت استفاده کند و به مردم اجازه قیام را بدهد و آن وقت، همین مردم، در همین مجلس، کار معاویه را تمام می کردند .

درست است که معاویه فاسق است ؛ امّا در مرام امام حسن(ع)، نامردی وجود ندارد .

اگر امام

دستور حمله به معاویه را می داد تاریخ به گونه ای دیگر رقم می خورد ؛ امّا همه اینها به قیمت یک نامردی بود .

در این معامله مهم، امام حسن(ع) مردانگی را انتخاب کرد و همین، رمز بقای نام اوست .

برای همین است که هر کس با مکتب شیعه آشنا می شود شیفته اش می شود .

امام حسن(ع) را نگاه کن !

چه استوار بر قلّه مردانگی ایستاده و به همه تاریخ، درس مروّت و جوانمردی می دهد .

کاش پیش از این مرده بودی!

هنوز مسجد پر از هیاهو و آشوب است، ترس، تمام وجود معاویه را فرا گرفته است .

آیا حُجْربن عَدی را می شناسی ؟

او یکی از بهترین یاران حضرت علی(ع) می باشد .۱۱۹

او از جای خود بلند می شود و به سوی امام حسن(ع) می آید .

از ظاهر او معلوم است که بسیار ناراحت است، او با امام سخن می گوید .

من نمی دانم سخن او را برای شما نقل کنم یا نه ؟

اما بگذار تا آنچه را می شنوم برای تو بگویم، آری تو باید با غربت و مظلومیّت امام حسن(ع) بیش از این آشنا شوی .

او به امام حسن(ع) می گوید : «کاش، پیش از این مرده بودی و ما هم، همه، مرده بودیم و چنین روزی را نمی دیدیم، ببین که چگونه ما شکست خورده ایم و اهل شام پیروز شدند» .۱۲۰

این سخن بر امام بسیار گران می آید، آخر حُجْر یکی از بهترین شیعیان می باشد، سخن او آن هم در حضور معاویه، دل امام را به درد می آورد .

نگاه کن، امام از جای خود بر می خیزد و از مسجد بیرون می رود .۱۲۱

آری، سخن معاویه این قدر امام را ناراحت نکرد که سخن این دوست !

با خارج شدن امام از مسجد، مردم هم،

کم کم به خانه های خود می روند .

اکنون، حُجْر درِ خانه خود نشسته است و در فکر است که چرا آن سخن را به امام حسن(ع) گفته است، او با خود می گوید : «آخر مگر او امام من نیست، مگر من نباید تسلیم او باشم، چرا من چنین سخنی را در حضور معاویه به امام خود گفتم، چرا او را دشمن شاد نمودم ؟» .

او نمی داند چه کند، خیلی دلش می خواهد که به دیدار امام حسن(ع) برود امّا خجالت می کشد .

ناگهان در خانه به صدا در می آید، امام حسن(ع) کسی را فرستاده تا از حُجْر دعوت کند که به خانه او بیاید .

حُجْر خیلی خوشحال می شود و با عجله به سوی خانه امام حسن(ع) می رود .

او وارد خانه امام می شود تا نگاهش به آن حضرت می خورد شروع به گریه کردن می کند .

امام نگاهی به او می کند و می گوید : «ای حُجْر، من با معاویه صلح کردم تا شیعیان باقی بمانند، اگر من این کار را نمی کردم معاویه، همه شیعیان را می کشت» .۱۲۲

در این میان که امام حسن(ع) با حُجْر سخن می گوید یکی از یاران ایشان به نام سفیان وارد می شود .

نمی دانم آیا تا به حال نام او را شنیده ای ؟

او یکی از بهترین یاران امام حسن(ع) می باشد، او گل سرسبد همه شیعیان زمان خود است .۱۲۳

سفیان تا نگاهش به امام می خورد چنین می گوید : «السّلامُ عَلَیکَ یا مُذِلَّ المؤمنینَ : سلام بر تو ای کسی که مؤمنان را ذلیل و خوار نمودی» .

همسفر خوبم !

آن روز که امام حسن(ع) قصد جنگ داشت مردم گروه گروه به معاویه می پیوستند و او را تنها می گذاشتند، امروز هم که

او صلح کرده است بهترین یارانش با او این گونه سخن می گویند .

حتما می خواهی بدانی که امام حسن(ع) در جواب سفیان چه می گوید .

امام جواب سلام او را می دهد و از او می خواهد تا بنشیند و به سخنان او گوش بدهد .

امام برای او سوره قدر را می خواند .

(انّا انزلناه فی لیله القدر، و ما ادریک ما لیله القدر)

ای سفیان، بدان که شب قدر بهتر از هزار ماه حکومت بنی امیّه است .۱۲۴

امام می خواهد به او بفهماند که نگاه به حکومت ظاهری معاویه نکن، درست است که او اکنون بر تمام کشورهای اسلامی حکومت دارد ؛ امّا حکومت واقعی از آنِ امام است .

آری شب قدر که فرا می رسد فرشتگان بر من نازل می شوند و پرونده سرنوشت همه مخلوقات را به نزد من می آورند، حکومت حقیقی در شب قدر است .

هر کس مرا می شناسد که می شناسد

معاویه برای شهرهای مختلف، حاکم معیّن می کند و اکنون تصمیم دارد تا به شام برگردد .

او قبل از سفر خود دستور می دهد تا همه مردم کوفه به مسجد بیایند .

مسجد کوفه پر از جمعیّت است، اکنون او می خواهد برای مردم سخنرانی کند برای همین بالای منبر می رود و می گوید : «ای مردم ! همانا حسن بن علی خود را شایسته رهبری مسلمانان نمی دانست و برای همین امر رهبری و خلافت را به من واگذار کرد زیرا مرا شایسته این مقام می دانست» .۱۲۵

آری، معاویه می داند که صلح امام حسن(ع) یک نوع کناره گیری محسوب می شود و او می خواهد هر طور شده یک تأیید از آن حضرت برای حکومت خود بگیرد .

امّا او نمی داند که امام حسن(ع)، هیچ گاه نخواهد گذاشت او به این هدف

خود برسد .

تا سخن معاویه به اینجا می رسد امام حسن(ع) از جای خود بلند می شود و چنین می گوید : «ای مردم ! شما می دانید که من فرزند رسول خدا هستم ، من از پیامبر هستم و پیامبر از من است . آیا آیه تطهیر را فراموش کرده اید؟ آن روزی که پیامبر ، من ، پدر و مادر و برادرم را در زیر عبای خود جمع کرد و رو به آسمان کرد و فرمود : "خدایا ! اینان ، خاندان من هستند از تو می خواهم هر گونه پلیدی را از ایشان دور گردانی" و این گونه بود که خدا این آیه را را نازل کرد : «و خداوند می خواهد شما خاندان را از هر پلیدی پاک کند» .

سخن امام حسن(ع) ادامه پیدا می کرد: «امروز ، چه شده است که معاویه خیال می کند من او را شایسته خلافت دانسته و خود را سزاوار این مقام نمی دانم؟ ای مردم ، معاویه ، دروغ می گوید ، خاندان پیامبر به حکم قرآن ، شایستگی خلافت و رهبری مسلمانان را دارند . امّا بعد از وفات پیامبر ، مسلمانان همواره به خاندان پیامبرشان ظلم و ستم نموده اند . امّت اسلام با چشم خود دیدند که پیامبر در روز غدیر خم ، پدر مرا به عنوان جانشین خود معین نمود امّا از پدر من روی گردانیدند و با دیگری بیعت نمودند» .۱۲۶

معاویه از این که امام حسن(ع) این گونه دارد حقایق را برای مردم بیان می کند به وحشت می افتد .

آری، امروز در پای منبر، بزرگان شام نشسته اند، اهل شام تاکنون چنین سخنانی را نشنیده اند، دیگر صلاح نیست که اهل شام حقایق را بشنوند

.

اهل شام خیال می کنند که حضرت علی(ع) نماز هم نمی خوانده ؛ امّا امروز می شنوند که حضرت علی(ع) و امام حسن(ع) به حکم قرآن معصوم هستند و خدا آنها را از هر گناه و معصیتی پاک نموده است .

معاویه آشفته است، چه کند ؟ باید هر طوری هست سخن امام حسن(ع) را قطع کند، چه بگوید، او چه فضیلتی برای خود یا پدرش دارد که بگوید ؟

او چاره ای نمی بیند جز اینکه زبان به فحش و ناسزا باز کند، زبانم لال، او بالای منبر به حضرت علی(ع) جسارت می کند، هر چه دلش می خواهد و می تواند ناسزا می گوید .۱۲۷

در این میان امام حسین(ع) از جا بر می خیزد تا جواب معاویه را بدهد، امام حسن(ع) به او اشاره می کند که بنشیند .۱۲۸

معاویه آنقدر با صدای بلند ناسزا می گوید که دیگر خسته می شود، اکنون نوبت آن است که امام حسن(ع) جواب بدهد : «ای کسی که حضرت علی(ع) را به بدی یاد کردی ، بدان که من حسن هستم و تو معاویه ، پدر من علیّ است و پدر تو ابو سفیان ! مادر من فاطمه دختر پیامبر است و مادر تو هند جگر خوار ! جدّ من محمّد است و جدّ تو حَرْب !

خدایا ! تو آن کسی را لعنت کن که حسب و نسبش از دیگری پست تر است ».۱۲۹

ناگهان صدای «آمین» در فضای مسجد می پیچد .

سکوت بار دیگر مجلس را فرا می گیرد، معاویه سر خود را پایین انداخته است .

سپاهیان شام که اکنون، اینجا نشسته اند بسیار مشتاق هستند که امام حسن(ع) به سخن خود ادامه بدهد .

بار دیگر صدای امام در فضای مسجد می پیچد : «هر کس که

مرا می شناسد که می شناسد و هر کس که مرا نمی شناسد ، بداند : من حسن ، پسر رسول خدا هستم . من پسر آن کسی هستم که به پیامبری مبعوث شد و فرشتگان آسمان بر او درود می فرستند . من فرزند آن کسی هستم که دعایش مستجاب بود و شبِ معراج به آسمان ها سفر کرد .

من فرزند مکّه و منایم . من فرزند رکن و مقامم . من فرزند مَشعر و عرفاتم . من کسی هستم که حقّم را غصب کردند .

من سیّد جوانان اهل بهشتم» .۱۳۰

خواننده خوبم ! این مجلس، اولین ثمره صلح امام حسن(ع) است، ببین که چگونه بزرگان شام به فکر فرو رفته اند .

آری، تبلیغات معاویه، کاری با آنها کرده بود که آنها امام حسن(ع) را به عنوان شخص کافر و گنهکار می شناختند ؛ امّا امروز واقعیت برای آنها آشکار شد، همه اینها به برکت حماسه صلح است .

به سوی مدینه می رویم

معاویه یکی از نیروهای خود را به عنوان امیر کوفه معیّن می کند و خودش به سوی شام حرکت می کند .۱۳۱

اکنون، امام حسن(ع) تصمیم می گیرد تا به مدینه بر گردد، همه مردم با خبر می شوند و برای خداحافظی با امام می آیند .

قافله خاندان بنی هاشم آماده حرکت است، امام حسین(ع)، عبّاس، زینب، و . . . آماده سفر شده اند .

آری، شما قدر خاندان پیامبر خود را ندانستید و ما برای همیشه از این شهر می رویم .

امام دستور حرکت را می دهد و کاروان به سوی مدینه حرکت می کند .

صدای زنگ شترها با صدای گریه زنان و مردان کوفه در هم می آمیزد .۱۳۲

همه با خود فکر می کنند که آیا ما بار دیگر امام حسن(ع) و

امام حسین(ع) را در شهر خود خواهیم دید ؟

زنان با خود این سؤال را دارند که آیا می شود یک بار دیگر زینب به شهر ما بیاید ؟

کاروان از دروازه شهر کوفه بیرون می رود و راه حجاز را در پیش می گیرد .

آری، قهرمان حماسه صلح به سوی حرم جدّش می رود .

او می رود ؛ امّا چه پیروزمندانه می رود، چرا که او با حماسه صلح خود، اسلام را زنده کرده است .

او همه برنامه هایی را که معاویه برای نابودی اسلام کشیده بود، نقش بر آب کرده است .

هر مسلمانی در هر کجای دنیا و در هر زمانی، مدیون این حماسه بزرگ است .

همسفر خوبم !

سفر ما به پایان رسید ؛ امّا از تو می خواهم از جای خود بر خیزی، و به شرق و غربِ دنیای اسلام بروی، و چون موقع اذان فرا برسد و از گلدسته های مساجد صدای اللّه اکبر را بشنوی به همه بگویی که :

این صدای حماسه امام حسن(ع) است که از گلدسته ها به گوش می رسد .

منابع

۱ . الاحتجاج علی أهل اللجاج ، أبو منصور أحمد بن علی بن أبی طالب الطبرسی (ت ۶۲۰ ه)، تحقیق: إبراهیم البهادری ومحمّد هادی به، طهران : دار الأُسوه ، الطبعه الأولی ، ۱۴۱۳ ه .

۲ . الأخبار الطوال ، أبو حنیفه أحمد بن داوود الدینوریّ (ت ۲۸۲ ه) ، تحقیق: عبد المنعم عامر ، قمّ : منشورات الرضی ، الطبعه الأولی، ۱۴۰۹ ه .

۳ . اختیار معرفه الرجال (رجال الکشّی) ، أبو جعفر محمّد بن الحسن المعروف بالشیخ الطوسی (ت ۴۶۰ ه) ، تحقیق : السیّد مهدی الرجائی ، قمّ : مؤسّسه آل البیت

، الطبعه الأولى ، ۱۴۰۴ ه .

۴ . الاستيعاب فى معرفه الأصحاب ، يوسف بن عبد اللّه القُرطُبى المالكى (ت ۳۶۳ ه) ، تحقيق : على محمّد معوّض وعادل أحمد عبد الموجود ، بيروت : دار الكتب العلميّه ، الطبعه الأؤلى ، ۱۴۱۵ ه .

۵ . أُسد الغابه فى معرفه الصحابه ، أبو الحسن عزّ الدين علىّ بن أبى الكرم محمّد بن محمّد بن عبد الكريم الشيبانى المعروف بابن الأثير الجزرى (ت ۶۳۰ ه) ، تحقيق : على محمّد معوّض وعادل أحمد ، بيروت : دار الكتب العلميه ، الطبعه الأولى ، ۱۴۱۵ ه .

۶ . الإصابه فى تمييز الصحابه ، أبو الفضل أحمد بن علىّ بن حجر العسقلانى (ت ۸۵۲ ه) ، تحقيق: عادل أحمد عبد الموجود ، وعلىّ محمّد معوّض ، بيروت : دار الكتب العلميّه ، الطبعه الأولى ، ۱۴۱۵ ه .

۷ . أعيان الشيعه ، محسن بن عبد الكريم الأمين الحسينىّ العاملىّ الشقرائىّ (ت ۱۳۷۱ ه) ، إعداد: السيّد حسن الأمين ، بيروت : دار التعارف ، الطبعه الخامسه، ۱۴۰۳ ه .

۸ . اكليل المنهج ، محمّد جعفر بن محمد طاهر الخراسانى (۱۰۸۰ ه) .

۹ . الأمالى للطوسى ، أبو جعفر محمّد بن الحسن المعروف بالشيخ الطوسى (ت ۴۶۰ ه) ، تحقيق : مؤسّسه البعثه ، قمّ : دار الثقافه ، الطبعه الأولى ، ۱۴۱۴ ه .

۱۰ . الإمامه والسياسه (تاريخ الخلفاء) ، أبو محمّد عبد اللّه بن مسلم بن قتيبه الدينورىّ (ت ۲۷۶ ه) ، تحقيق : على شيرى ، مكتبه الشريف الرضىّ قمّ ، الطبعه الأولى ، ۱۴۱۳ ه .

۱۱ .

أنساب الأشراف ، أحمد بن يحيى بن جابر البلاذريّ (ت ٢٧٩ ه) ، إعداد: محمّد باقر المحموديّ ، بيروت : دار المعارف ، الطبعه الثالثه.

١٢ . بحار الأنوار الجامعه لدرر أخبار الأئمّه الأطهار ، محمّد باقر بن محمّد تقى المجلسى (ت ١١١٠ ه) ، تحقيق : دار إحياء التراث ، بيروت : دار إحياء التراث ، الطبعه الأولى ، ١٤١٢ ه .

١٣ . البدايه والنهايه ، أبو الفداء إسماعيل بن عمر بن كثير الدمشقى (ت ٧٧٤ ه) ، تحقيق : مكتبه المعارف ، بيروت : مكتبه المعارف .

١٤ . تاريخ ابن خلدون ، عبد الرحمن بن محمّد الحضرمى (ابن خلدون) (ت ٨٠٨ ه) ، بيروت : دار الفكر ، الطبعه الثانيه ، ١٤٠٨ ه .

١٥ . تاريخ الإسلام ووفيات المشاهير والأعلام ، محمّد بن أحمد الذهبى (ت ٧٤٨ ه) ، تحقيق : عمر عبد السلام تدمرى ، بيروت : دار الكتاب العربى ، الطبعه الأولى ، ١٤٠٩ ه .

١٦ . تاريخ الطبريّ (تاريخ الأُمم والملوك) ، أبو جعفر محمّد بن جرير الطبريّ الإمامى (ق ٥ ه) ، تحقيق : محمّد أبو الفضل إبراهيم ، بيروت : دار المعارف .

١٧ . تاريخ المدينه المنوّره ، أبو زيد عمر بن شبّه النميرى البصرى (ت ٢٦٢ ه) ، تحقيق : فهيم محمّد شلتوت ، بيروت : دار التراث ، الطبعه الأولى ، ١٤١٠ ه .

١٨ . تاريخ بغداد أو مدينه السلام ، أبو بكر أحمد بن على الخطيب البغدادى (ت ٤٦٣ ه) ، المدينه المنوّره / بغداد : المكتبه السلفيّه .

١٩ . تاريخ خليفه بن خيّاط ، خليفه بن خيّاط

العصفری (ت ۲۴۰ ه‍) ، تحقيق : سهيل زكّار ، بيروت : دار الفكر ، ۱۴۱۴ ه‍ .

۲۰ . تاريخ دمشق ، على بن الحسن بن هبه اللّه (ابن عساكر الدمشقی) (ت ۵۷۱ ه‍) ، تحقيق : على شيری ، بيروت : دار الفكر ، الطبعه الأولی ، ۱۴۱۵ ه‍ .

۲۱ . التحرير الطاووسی ، حسن بن زين الدين الشهيد الثانی (صاحب المعالم) (ت ۱۰۱۱ ه‍) ، قمّ : دار الذخائر ، ۱۳۶۸ ش.

۲۲ . تحف العقول عن آل الرسول ، أبو محمّد الحسن بن علیّ الحرانی المعروف بابن شعبه (ت ۳۸۱ ه‍)، تحقيق: على أكبر الغفّاری، قمّ : مؤسّسه النشر الإسلامی ، الطبعه الثانيه، ۱۴۰۴ ه‍ .

۲۳ . تفسير العيّاشی، أبو النضر محمّد بن مسعود السلمی السمرقندی المعروف بالعيّاشی (ت ۳۲۰ ه‍)، تحقيق : السيّد هاشم الرسولی المحلّاتی ، طهران : المكتبه العلميّه ، الطبعه الأولی ، ۱۳۸۰ ه‍ .

۲۴ . تفسير فرات الكوفی ، أبو القاسم فرات بن إبراهيم بن فرات الكوفی (ت ۴ ه‍) ، إعداد : محمّد كاظم المحمودی ، طهران : وزاره الثقافه والإرشاد الإسلامی ، الطبعه الأولی ، ۱۴۱۰ ه‍ .

۲۵ . تفسير نور الثقلين ، عبد علیّ بن جمعه العروسیّ الحويزیّ (ت ۱۱۱۲ ه‍) ، تحقيق: السيّد هاشم الرسولیّ المحلّاتیّ ، قمّ : مؤسّسه إسماعيليان ، الطبعه الرابعه، ۱۴۱۲ ه‍ .

۲۶ . تهذيب التهذيب ، أبو الفضل أحمد بن علیّ بن حجر العسقلانیّ (ت ۸۵۲ ه‍) ، تحقيق: مصطفی عبد القادر عطا ، بيروت : دار الكتب العلميّه ، الطبعه الأولی، ۱۴۱۵ ه‍ .

۲۷ . تهذيب الكمال فی أسماء الرجال ،

يونس بن عبد الرحمن المزّیّ (ت ۷۴۲ ه) ، تحقیق: الدکتور بشّار عوّاد معروف ، بیروت : مؤسّسه الرساله ، الطبعه الأولی، ۱۴۰۹ ه .

۲۸ . جامع أحادیث الشیعه، السیّد البروجردی (ت ۱۳۸۳ ه)، قمّ : المطبعه العلمیه.

۲۹ . جامع الرواه ، محمّد بن علی الغروی الأردبیلی (ت ۱۱۰۱ ه) ، بیروت : دار الأضواء ، ۱۴۰۳ ه .

۳۰ . الجرح والتعدیل ، عبد الرحمن بن أبی حاتم الرازی (ت ۳۲۷ ه) ، بیروت : دار إحیاء التراث العربی ، ۱۳۷۱ ه ، الطبعه الأولی.

۳۱ . الخرائج والجرائح ، أبو الحسین سعید بن عبد اللّه الراوندی المعروف بقطب الدین الراوندی (ت ۵۷۳ ه) ، تحقیق : مؤسّسه الإمام المهدی عج ، قمّ : مؤسّسه الإمام المهدی عج ، الطبعه الأولی ، ۱۴۰۹ ه .

۳۲ . رجال ابن داوود ، الحسن بن علی الحلّی (ت ۷۳۷ ه) ، تحقیق : محمّد صادق آل بحر العلوم ، قمّ : منشورات الشریف الرضی ، ۱۳۹۲ ه .

۳۳ . رجال الطوسیّ ، أبو جعفر محمّد بن الحسن المعروف بالشیخ الطوسیّ (ت ۴۶۰ ه) ، تحقیق : جواد القیّومیّ ، قمّ : مؤسّسه النشر الإسلامیّ ، الطبعه الأولی، ۱۴۱۵ ه .

۳۴ . رجال العلاّمه الحلّی (خلاصه الأقوال) ، حسین بن یوسف الحلّی (العلاّمه) (۷۲۶ ه) ، قمّ : منشورات الشریف الرضی .

۳۵ . روضه الطالبیین للنووی ، الإمام أبو زکریا یحیی بن شرف النووی الدمشقی (ت ۶۷۶ ه) ، تحقیق : أحمد عبد الموجود ، بیروت : دار الکتب العلمیه .

۳۶ . سیر أعلام النبلاء ، أبو عبد اللّه محمّد بن

أحمد الذهبیّ (ت ۷۴۸ ه) ، تحقیق : شُعیب الأرنؤوط ، بیروت : مؤسّسه الرساله ، الطبعه العاشره، ۱۴۱۴ ه .

۳۷ . شرح الأخبار فی فضائل الأئمّه الأطهار ، أبو حنیفه القاضی النعمان بن محمّد المصریّ (ت ۳۶۳ ه) ، تحقیق : السیّد محمّد الحسینی الجلالی ، قمّ : مؤسّسه النشر الإسلامی ، الطبعه الأولی ، ۱۴۱۲ ه .

۳۸ . شرح مسلم للنووی ، الإمام أبو زکریا یحیی بن شرف النووی الدمشقی (ت ۶۷۶ ه) ، بیروت : دار الکتاب العربی .

۳۹ . شرح نهج البلاغه ، عزّ الدین عبد الحمید بن محمّد بن أبی الحدید المعتزلی المعروف بابن أبی الحدید (ت ۶۵۶ ه) ، تحقیق : محمّد أبو الفضل إبراهیم ، بیروت : دار إحیاء التراث ، الطبعه الثانیه ، ۱۳۸۷ ه .

۴۰ . شواهد التنزیل لقواعد التفضیل ، أبو القاسم عبیداللّه بن عبد اللّه النیسابوریّ المعروف بالحاکم الحسکانیّ (ق ۵ ه) ، تحقیق: محمّد باقر المحمودیّ ، طهران : مؤسّسه الطبع والنشر التابعه لوزاره الثقافه والإرشاد الإسلامیّ ، الطبعه الأولی، ۱۴۱۱ ه .

۴۱ . طرائف المقال فی معرفه طبقات الرجال ، علی أصغر بن شفیع الموسوی الجابلقی (ت ۱۳۱۳ ه) ، تحقیق : السیّد مهدی الرجائی ، قمّ : مکتبه آیه اللّه المرعشی النجفی .

۴۲ . علل الشرائع ، أبو جعفر محمّد بن علیّ بن الحسین بن بابویه القمّیّ المعروف بالشیخ الصدوق (ت ۳۸۱ ه) ، بیروت : دار إحیاء التراث ، الطبعه الأولی، ۱۴۰۸ ه .

۴۳ . عمده القاری فی شرح صحیح البخاری ، محمود بن أحمد العینی الحنفی (ت ۸۵۵ ه) .

۴۴ .

الغارات ، أبو إسحاق إبراهيم بن محمّد بن سعيد المعروف بابن هلال الثقفى (ت ٢٨٣ ه)، تحقيق : السيّد جلال الدين المحدّث الأرموى ، طهران : أنجمن آثار ملّى ، الطبعه الأولى ، ١٣٩٥ ه .

٤٥ . غـايه المرام وحجّه الخصـام فى تعيين الإمـام ، هـاشم بن إسـماعيل البحرانى (ت ١١٠٧ ه) ، تحقيـق : السـيّد على عـاشور ، بيروت : مؤسّسه التاريخ العربى ، ١٤٢٢ ه .

٤٦ . الغدير فى الكتاب والسنّه والأدب ، عبد الحسين أحمد الأمينىّ (ت ١٣٩٠ ه) ، بيروت : دار الكتـاب العربىّ ، الطبعه الثالثه، ١٣٨٧ه .

٤٧ . فتح البارى شـرح صحيح البخارى ، أحمد بن على العسقلانى (ابن حجر) (ت ٨٥٢ ه) ، تحقيق : عبـد العزيز بن عبد اللّه بن باز ، بيروت : دار الفكر ، الطبعه الأولى ، ١٣٧٩ ه .

٤٨ . الفتوح، أبو محمّد أحمد بن أعثم الكوفىّ (ت ٣١٤ ه)، تحقيق : على شيرى، بيروت : دار الأضواء ، الطبعه الأولى، ١٤١١ ه .

٤٩ . الفصـول المهمّه فى معرفه أحوال الأئمّه ، علىّ بن محمّـد بن أحمـد المـالكى المكّى المعروف بـابن صـبّاغ (ت ٨٥٥ ه) ، بيروت : مؤسّسه الأعلمى .

٥٠ . فضائل أمير المؤمنين ، أحمد بن محمّد المعروف بابن عقده (ت ٣٣٢ ه) .

٥١ . الكـافى ، أبو جعفر ثقه الإسـلام محمّـد بن يعقوب بن إسـحاق الكلينى الرازى (ت ٣٢٩ ه) ، تحقيق : على أكـبر الغفّـارى ، طهران : دارالكتب الإسلاميه ، الطبعه الثانيه ، ١٣٨٩ ه .

٥٢ . الكامل فى التاريخ ، على بن محمّد الشيبانى الموصلى (ابن الأثير) (ت ٦٣٠

ه) ، تحقيق : على شيرى ، بيروت : دار إحياء التراث العربى ، ١۴٠٨ ه ، الطبعه الأولى.

۵٣ . كتاب سليم بن قَيس ، سليم بن قيس الهلالى العامرى (ت حوالى ٩٠ ه) ، تحقيق : محمّد باقر الأنصارى ، قمّ : نشر الهادى ، الطبعه الأولى ، ١۴١۵ ه .

۵۴ . كشف الغمّه فى معرفه الأئمّه ، علىّ بن عيسى الإربلىّ (ت ۶٨٧ ه) ، تصحيح : السيّد هاشم الرسولىّ المحلّاتىّ ، بيروت : دارالكتاب الإسلامىّ ، الطبعه الأولى ، ١۴٠١ ه .

۵۵ . مدينه المعاجز ، السيّد هاشم البحرانى، (ت ١١٠٧ ه)، تحقيق: عزّه اللّه المولائى الهمدانى، قمّ: مؤسّسه المعارف الإسلاميه، الطبعه الأولى، ١۴١٣ ه .

۵۶ . مستدرك الوسائل ومستنبط المسائل ، الميرزا حسين النورى (ت ١٣٢٠ ه) ، تحقيق : مؤسّسه آل البيت، قمّ : مؤسّسه آل البيت ، الطبعه الأولى ، ١۴٠٨ ه .

۵٧ . مسند أحمد ، أحمد بن محمّد بن حنبل الشيبانى (ت ٢۴١ ه) ، تحقيق : عبد اللّه محمّد الدرويش ، بيروت : دار الفكر ، الطبعه الثانيه ، ١۴١۴ ه .

۵٨ . مشاهير علماء الأمصار ، محمّد بن حِبّان البُستى (ت ٣۵۴ ه) ، تحقيق : رزوق على إبراهيم ، بيروت : دار الوفاء ، الطبعه الأولى ، ١۴١١ ه .

۵٩ . مطالب السؤول فى مناقب آل الرسول ، كمال الدين محمّد بن طلحه الشافعى (ت ۶۵۴ ه) ، نسخه مخطوطه ، قمّ : مكتبه آيه اللّه المرعشى .

۶٠ . معجم البلدان ، أبو عبد اللّه شهاب الدين ياقوت بن عبد اللّه الحمویّ الرومیّ (ت ۶٢۶ ه

) ، بیروت : دار إحیاء التراث العربیّ ، الطبعه الأولی، ۱۳۹۹ ه .

۶۱ . معجم رجال الحدیث ، أبو القاسم بن علیّ أکبر الخوئی (ت ۱۴۱۳ ه) ، قمّ : منشورات مدینه العلم ، الطبعه الثالثه ، ۱۴۰۳ ه .

۶۲ . معرفه الثقات ، أبو الحسن أحمد بن عبد اللّه بن صالح العجلی الکوفی (ت ۲۶۱ ه) ، تحقیق : عبد العظیم البستوی ، المدینه المنوّره : مکتبه الدار ، الطبعه الأولی ، ۱۴۰۵ ه .

۶۳ . مقاتل الطالبیّین ، أبو الفرج علیّ بن الحسین بن محمّد الأصبهانیّ (ت ۳۵۶ ه) ، تحقیق : السیّد أحمد صقر ، قمّ : منشورات الشریف الرضیّ ، الطبعه الأولی، ۱۴۰۵ ه .

۶۴ . مناقب آل أبی طالب = مناقب ابن شهرآشوب ، أبو جعفر رشید الدین محمّد بن علیّ بن شهر آشوب المازندرانی (ت ۵۸۸ ه) ، قمّ : المطبعه العلمیه .

۶۵ . نزهه الناظر وتنبیه الخواطر ، أبو عبد اللّه الحسین بن محمّد الحلوانی (ت ۵ ه) ، تحقیق : مؤسّسه الإمام المهدی عج ، قمّ : مؤسّسه الإمام المهدی عج ، الطبعه الأولی ، ۱۴۰۸ ه .

۶۶ . نظم درر السمطین ، محمّد بن یوسف الزرندی (ت ۷۵۰ ه) ، إصفهان : مکتبه الإمام أمیر المؤمنین ، ۱۳۷۷ ه .

۶۷ . نقد الرجال ، مصطفی بن الحسین التفرشی (القرن الحادی عشر) ، قمّ : مؤسسه آل البیت لإحیاء التراث ، الطبعه الأولی ، ۱۴۱۸ ه .

۶۸ . نهج البلاغه ، ما اختاره أبو الحسن الشریف الرضی محمّد بن الحسین بن موسی الموسوی من کلام الإمام أمیرالمؤمنین (ت ۴۰۶

ه) ، تحقيق : السيّد كاظم المحمّدى ومحمّد الدشتى ، قمّ : انتشارات الإمام على ، الطبعه الثانيه ، ۱۳۶۹ ه .

۶۹ . الهدايه الكبرى ، أبو عبد اللّه الحسين بن حمدان الخصيبى (ت ۳۳۴ ه) ، بيروت : مؤسّسه البلاغ للطباعه والنشر ، الطبعه الرابعه ، ۱۴۱۱ ه .

۷۰ . ينابيع المودّه لذوى القربى ، سليمان بن إبراهيم القندوزى الحنفى (ت ۱۲۹۴ ه) ، تحقيق : على جمال أشرف الحسينى ، طهران : دار الأُسوه ، الطبعه الأولى ، ۱۴۱۶ ه .

نویسنده، کتب، ناشر

ارتباط با نویسنده

اشاره

دوستان خوبم! دوست دارم نظر شما را درباره این کتاب بدانم، نظر شما، سرمایه من است.

پیامک خود را به سامانه پیام کوتاه من به شماره ۳۰۰۰۴۵۶۹ بفرستید.

شما را دوست دارم و فقط به عشق شما می نویسم.

سامانه پیام کوتاه ۳۰۰۰۴۵۶۹

سایت www.hasbi.ir

ایمیل khodamian@yahoo.com

درباره نویسنده

دکتر مهدی خُدّامیان آرانی به سال ۱۳۵۳ در شهرستان آران و بیدگل اصفهان دیده به جهان گشود. وی در سال ۱۳۶۸ وارد حوزه علمیّه کاشان شد و در سال ۱۳۷۲ در دانشگاه علامه طباطبائی تهران در رشته ادبیات عرب مشغول به تحصیل گردید.

ایشان در سال ۱۳۷۶ به شهر قمّ هجرت نمود و دروس حوزه را تا مقطع خارج فقه و اصول ادامه داد و مدرک سطح چهار حوزه علمیّه قم (دکترای فقه و اصول) را أخذ نمود.

موفقیّت وی در کسب مقام اوّل مسابقه جهانی کتاب رضوی بیروت در تاریخ ۸۸/۸/۸ مایه خوشحالی هموطنانش گردید و اوّلین بار بود که یک ایرانی توانست در این مسابقات، مقام اوّل را کسب نماید.

بازسازی مجموعه هشت کتاب از کتب رجالیّ شیعه از دیگر فعالیّت های پژوهشی این استاد است که فهارس الشیعه نام دارد، این کتاب ارزشمند در اوّلین دوره جایزه شهاب، چهاردهمین دوره کتاب فصل و یازدهمین همایش حامیان نسخ خطّی به رتبه

برتر دست یافته است و در سال ۱۳۹۰ به عنوان اثر برگزیده سیزدهمین همایش کتاب سال حوزه انتخاب شد.

دکتر خدّامیان هرگز جوانان این مرز و بوم را فراموش نکرد و در کنار فعالیّت های علمی، برای آنها نیز قلم زد. او تاکنون بیش از ۵۰ کتاب فارسی نوشته است که بیشتر آنها جوایز مهمّی در جشنواره های مختلف کسب نموده است. قلم روان، بیان جذاب و همراه بودن با مستندات تاریخی - حدیثی

از مهمترین ویژگی این آثار می باشد.

آثار فارسی ایشان با عنوان «مجموعه اندیشه سبز» به بیان زیبایی های مکتب شیعه می پردازد و تلاش می کند تا جوانان را با آموزه های دینی بیشتر آشنا نماید. این مجموعه با همّت انشارات وثوق به زیور طبع آراسته شده است.

کتب نویسنده

کتب فارسی

اشاره

ناشر همه کتاب های فارسی، نشر وثوق می باشد.

این فهرست کتاب های چاپ شده تا سال ۱۳۹۲ می باشد.

رمان مذهبی

۱ – مهاجر بهشت: حوادث روزهای پایانی زندگی پیامبر

۲ – قصه معراج : حوادث و شگفتی های معراج پیامبر

۳ – بانوی چشمه: زندگی حضرت خدیجه(س)

۴ – فریاد مهتاب: زندگی حضرت زهرا(س)

۵ – روشنی مهتاب: پاسخ به شبهات وهابیت – دفاع از حقیقت و ولایت

۶ – سرزمین یاس: ماجرای بخشش فدک به فاطمه(س)

۷ – روی دست آسمان: عید غدیر

۸ – سکوت آفتاب: شهادت حضرت امیر المؤنین

۹ – آرزوی سوم: ماجرای جنگ خندق

۱۰ – فانوس اول: ماجرای شهادت مالک بن نویره

۱۱ – الماس هستی: دهه امامت، غدیر خم.

۱۲ – در قصر تنهایی: ماجرای صلح امام حسن(ع)

۱۳–۱۹: هفت شـهر عشق: نگاهی نو به حماسه عاشورا (این کتاب در چاپ اول در هفت کتاب چاپ شد، در چاپ دوم به بعد در یک جلد چاپ شد).

۲۰ – در اوج غربت: ماجرای شهادت مسلم بن عقیل

کتاب «سلام بر خورشید» در موضوع امام حسین(ع) می باشد (شرح زیارت عاشورا).

۲۱ – صبح ساحل: حوادث زندگی امام صادق(ع)

۲۲ – لذت دیدار ماه: ثواب زیارت امام رضا(ع)

۲۳ – داستان ظهور: زیبایی های ظهور امام زمان(ع)

۲۴ – حقیقت دوازدهم: اثبات ولادت امام زمان(ع)

۲۵ – آخرین عروس: داستان میلاد امام زمان(ع)

کتاب «راهی به دریا» شرح زیارت آل یاسین می باشد و کتاب «گمگشته دل» در فضیلت انتظار ظهور نوشته شده است. این دو کتاب نیز در موضوع امام زمان(ع) می باشد.

آموزه های دینی

۲۶ – خدای خوبی ها: خداشناسی، توحید ناب

۲۷ – با من تماس بگیرید: راه و روش دعا کردن

۲۸ – با من مهربان باش: مناجات با خدا

۲۹ – خدای قلب من: مناجات با خدا

۳۰ – تا خدا راهی نیست: سخنان خدا با پیامبران

۳۱ – در آغوش خدا: زیبایی های مرگ مومن

۳۲ – یک سبد

آسمان: نگاهی به چهل آیه قرآن

۳۳ – راهی به دریا: شرح زیارت آل یاسین معرفت امام زمان(ع)

۳۴ – سلام بر خورشید: شرح زیارت عاشورا

۳۵ – نردبان آبی: شرح زیارت جامعه، امام شناسی

۳۶ – گمگشته دل: فضیلت انتظار ظهور

۳۷ – آسمانی ترین عشق: فضلیت محبت به اهل بیت(ع)

۳۸ – همسر دوست داشتنی: زندگی زناشویی بهتر

۳۹ – بهشت فراموش شده: احترام به پدر و مادر

۴۰ – سمت سپیده: ارزش علم دانش

۴۱ – چرا باید فکر کنیم: ارزش فکر و اندیشه

۴۲ – لطفا لبخند بزنید: ارزش لبخند و شادمانی

۴۳ – راز خشنودی خدا: آثار کمک کردن به مردم

۴۴ – به باغ خدا برویم: فضیلت حضور در مسجد

۴۵ – راز شکرگزاری: شکر نعمت های خدا

۴۶ – فقط به خاطر تو: آثار اخلاص در عمل

۴۷ – معجزه دست دادن : آثار دست دادن، ارتباط اجتماعی

کتب عربی

۴۹ – تحقیق « فهرست سعد » .

۵۰ –تحقیق « فهرست الحمیری » .

۵۱ – تحقیق « فهرست حمید ».

۵۲ – تحقیق « فهرست ابن بطّه ».

۵۳ – تحقیق « فهرست ابن الولید » .

۵۴ – تحقیق « فهرست ابن قولویه » .

۵۵ – تحقیق « فهرست الصدوق » .

۵۶ – تحقیق « فهرست ابن عبدون » .

۵۷ – تحقیق « آداب أمیر المؤمنین» .

۵۸ – الصحیح فی فضل الزیاره الرضویه .

۵۹ – الصحیح فی البکاء الحسینی .

۶۰ – الصحیح فی فضل الزیاره الحسینیه .

۶۱ – الصحیح فی کشف بیت فاطمه(س).

۶۲ – صرخه النور.

۶۳ – إلی الرفیق الأعلی.

نشر وثوق

(ناشر همه کتاب های فارسی، نشر وثوق می باشد).

انتشارات وثوق از سال ۱۳۷۶ فعالیت خود را درحوزه نشر کتاب آغاز کرد و امروز بسیار خرسند است که قدمی هر چند کوچک در جهت ترویج تعالیم اسلام و پاسخ گویی به نیازهای فکری وفرهنگی نسل جوان کشورعزیزمان ایران برداشته واین توفیق الهی قرین راهش بوده که محققان واندیشوران علم و ادب را همچنان از این دریای معرفت وبصیرت جرعه نوش کند.

چاپ و نشر بیش از ۳۵۰ عنوان اثر در موضوعات مذهبی ، اخلاقی ، اجتماعی ، فلسفه وکلام به صورت عمومی و تخصصی حاصل کوشش های این انتشارات است.

از جمله کارهای بسیار مهم و ارزشمند انتشارات وثوق قرارداد مجموعه کتابهایی تحت عنوان اندیشه سبز می باشد که این قرارداد از ابتدای سال ۱۳۸۶ شروع شده است و تاکتون توانستم ۴۸ عنوان کتاب تحت عوان اندیشه سبز روانه بازار نماییم.

از ویژگی های مهم این مجموعه می توان به سادگی و روانی مطالب مذهبی با رویکرد داستان و رمان اشاره

کرد که با توجه به مستند بودن مطالب و استفاده از منابع دست اول کتب شیعه و سنی با قلمی بسیار شیوا جوانان عزیز را جذب کرده و کلام ناب معصومین علیهم السلام را ترویج نماییم.

۱ . وذلـک فی یوم الجمعه الحـادی والعشـرین من شـهر رمضـان سـنه أربعین من الهجره الإرشاد ج ۲ ص ۸ . ۲ . أسـأل اللّه أن یجعـل لی منهم فرجـاً عاجلاًـ فواللّه لولا طمعی عنـد لقاء عـدوّی فی الشـهاده، وتوطینی نفسـی علی المنیّه، لأحببت ألاّ ألقی مع هؤلاء یوماً واحـداً، ولا ألتقی بهم أبداً: نهج البلاغه ج ۳ ص ۶۰؛ الغارات ج ۱ ص ۲۹۹، بحار الأنوار ج ۳۳ ص ۵۶۵ شرح نهج البلاغه لابن أبی الحدید ج ۶ ص ۹۳، تاریخ الطبری ج ۴ ص ۸۳ . ۳ . وإنّما أراد بهذا ألاّ یعلم أحد من أعدائه موضع قبره: فرحه الغری ص ۶۱، بحار الأنوار ج ۴۷ ص ۲۱۴؛ ودُفن علیّ رضـی اللّه عنه وصـلّی علیه الحسن وکبر خمساً، فلا یعلم أحد أین دُفن: الأخبـار الطوال ص ۲۱۶. ۴ . فصـعد المنبر فحمـد اللّه وأثنی علیه وقـال:... قـد دُفن فی هـذه اللیله رجل لم یـدرکه الأوّلون بعلمٍ والآـخرون بحلم، ولقـد کـان النبیّ صـلی الله علیه و آله وسـلم إذا قـدّمه للحرب فجبرئیل عن یمینه ومیکائیل عن یساره...: کتابُ الفتوح ج ۴ ص ۲۸۲. ۵ . مَن عرفنی فقد عرفنی، ومَن لم یعرفنی فأنا الحسن بن محمّد النبیّ صـلی الله علیه و آله وسـلم... أنا ابن البشـیر، أنـا ابن النـذیر، أنـا ابن الـداعی إلی اللّه، أنـا ابن الـذی أُرسـل رحمهً للعالمین، وأنا مِن أهل بیت الـذین أذهب اللّه عنهم الرجس وطهّرهم تطهیراً... وأنا من أهل البیت الذین افترض اللّه

مودّتهم وولايتهم...: الأمالی للطوسی ص ۲۷۰، کشف الغمّه ج ۲ ص ۱۵۶، بحار الأنوار ج ۴۳ ص ۳۶۱، تفسیر نور الثقلین ج ۲ ص ۴۲۶، فضائل أمیر المؤمنین لابن عقده ص ۱۳۲، غایه المرام ج ۲ ص ۳۲۰. ۶ . أمرنی رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم أن أرسل إلی علیّ وفاطمه والحسن والحسین...: الأمالی للطوسی ص ۲۶۳، بحار الأنوار ج ۳۵ ص ۲۰۹. ۷ . اعتنق علیّاً بیمینه والحسن بشماله والحسین علی بطنه... اللّهمّ إنّ هؤلاء أهلی وعترتی، فأذهب عنهم الرجس...: تاریخ دمشق ج ۱۴ ص ۱۴۳، الأمالی للطوسی ص ۲۶۳، بحار الأنوار ج ۳۵ ص ۲۰۹، وراجع: الکافی ج ۱ ص ۲۸۷، بحار الأنوار ج ۴۵ ص ۱۹۹، جامع أحادیث الشیعه ج ۱ ص ۱۸۷، تفسیر العیّاشی ج ۱ ص ۲۵۰، تفسیر فرات ص ۱۱۱، کشف الغمّه ج ۱ ص ۴۶، شواهد التنزیل للحسکانی ج ۲ ص ۱۱۰، مسند أحمد ج ۶ ص ۲۹۸، نظم درر السمطین ص ۲۳۹، تفسیر الآلوسی ج ۲۲ ص ۱۵، تاریخ دمشق ج ۱۴ ص ۱۳۹، ینابیع المودّه ج ۲ ص ۴۳۱. ۸ . فقام عبد اللّه بن عبّاس بین یدیه فقال: معاشر الناس، هذا ابن نبیّکم ووصیّ إمامکم فبایعوه: کشف الغمّه ج ۲ ص ۱۵۶، بحار الأنوار ج ۴۳ ص ۳۶۲، أعیان الشیعه ج ۱ ص ۵۶۶. ۹ . فقالوا: ما أحبّه إلینا وأوجب حقّه علینا وأحقّه بالخلافه. وبادروا إلی بیعته راغبین...: مقاتل الطالبیّین ص ۳۳، الإرشاد للمفید ج ۲ ص ۸ . ۱۰ . أنت خلیفه أبیک ووصیّه، ونحن السامعون المطیعون لک، فمرنا بأمرک...: الخرائج والجرائح ج ۲ ص ۵۷۴، بحار الأنوار ج ۴۴ ص ۴۳. ۱۱ . وبایعه

أكثر من أربعين ألفاً كـانوا قـد بـايعوا أباه على الموت، وكانوا أطوع للحسن وأحبّ له...: أَسـد الغابه ج ٢ ص ١٣؛ البتّه "حافظ عجلى" در كتاب خود، عـدد بيعت كننـدگان با امام حسن ٧٧ را هفتـاد هزار نفر را ذكر كرده است: بايع الحسن بعـد وفاه علىّ سبعون ألفاً: معرفه الثقات ج ١ ص ٢٩۶. ١٢ . فرتّب العمّال وأمر الأُمراء وأنفذ عبد اللّه بن العبّاس إلى البصره، ونظر فى الأُمور: الإرشاد ج ٢ ص ٩، كشف الغمّه ج ٢ ص ١۶١؛ فأقام الحسن بالكوفه شـهرين كاملين لا ينفذ إلى معاويه أحداً ولا ذكر المسـير إلى الشام: الفتوح ج ۴ ص ٢٨٣. ١٣ . وبقى نحو سبعه أشهر خليفه بالعراق وما وراءه من خراسان والحجاز واليمن وغير ذلك...: أُسد الغابه ج ٢ ص ١٣. ١۴ . فإنّك تعلم أنّى أحقّ بهذا الأمر منك عند اللّه وعند كلّ أوّاب حفيظ ومن له قلب منيب . واتّق اللّه ودع البغى واحقن دماء المسـلمين ، فواللّه مـا لـك خير فى أن تلقى اللّه من دمـائهم بـأكثر ممّا أنت لاقيه به، وادخل فى السـلم والطاعه ولا تنازع الأمر أهله ومن هو أحقّ به منك ، ليطفئ اللّه النائره بذلك ويجمع الكلمه ويصلح ذات البين ، وإن أنت أبيت إلّا التمادى فى غيّك سرت إليك بالمسلمين فحاكمتك حتّى يحكم اللّه بيننا وهو خير الحاكمين: مقاتل الطالبيّين ص ٣۶، بحار الأنوار ج ۴۴ ص ۴٠، شـرح نهج البلاغه ج ١۶ ص ٣۴. ١۵ . وقـد علمت أنّ أبـاك سـار إلينا فحاربنا، ثمّ صار من أمره إلى أن اختار رجلًا واخترنا رجلًا؛ ليحكما بما يصلح عليه أمر الأُمّه وتعود به الألفه والجماعه

، وأخـذنا على الحكمين بـذلك عهـد اللّه وميثـاقه ، وأخـذا منّيا مثل ذلك على الرضا بما حكما ، ثمّ أنّهما اتّفقا على خلع أبيك فخلعاه ، فكيف تدعونى إلى أمرٍ إنّما تطلبه بحقّ أبيك وقد خرج أبوك منه ؟ فانظر لنفسک أبا محمّد ولدينک والسلام: الفتوح ج ۴ ص ۲۸۶. ۱۶ . ودسّ معاويه رجلاً من بنى حمير إلى الكوفه ورجلاً من بنى القين إلى البصـره؛ يكتبان إليه بالأخبار ويفسـدا على الحسـن عليه السـلام الأُـمور...: مقاتـل الطـالبيّين ص ۳۳، الإرشـاد ج ۲ ص ۹. ۱۷ . عرف ذلـک الحسن، فـأمر باسـتخراج الحميرى من عنـد حجّـام بـالكوفه، فأُخرج فأمر بضـرب عنقه، وكتب إلى البصـره فاستُخرج القينى من بنى سـليم وضُـربت عنقه: الإرشاد ج ۲ ص ۹، وراجع كشف الغمّه ج ۲ ص ۱۶۱، شـرح نهج البلاغه لابن أبى الحديد ج ۱۶ ص ۳۱. ۱۸ . أمّا بعد، فإنّک دسـست الرجـال للاحتيال والاغتيال، وأرصـدت العيون كأنّک تحبّ اللقاء، وما أوشک ذلک فتوقّعه إن شاء اللّه...: الإرشاد ج ۲ ص ۹، بحار الأنوار ج ۴۴ ص ۴۵، كشف الغمّه ج ۲ ص ۱۶۱. ۱۹ . وكتب الحسن إلى معاويه مع جُنْدب بن عبد اللّه الأزدى...: مقاتل الطالبيّين ص ۳۴، فأجـابه معاويه على يـدى جُنْـدب الأنصارى موصل كتاب الحسن: مناقب آل أبى طالب ج ۳ ص ۱۹۴. ۲۰ . فلو علمت أنّک أضبط منّى للرعيه وأحوط على هذه الأُمّه وأحسن سياسه وأقوى على جمع الأموال وأكيد للعدوّ ، لأجبتک إلى مـا دعوتنى إليه ، ورأيتـک لـذلک أهلاًـ ، ولكن قـد علمت أنّى أطول منک ولايهً ، وأقـدم منک لهـذه الأُمّه تجربهً ، وأكبر منک سنّاً فأنت أحقّ أن تجيبنى إلى

هـذه المنزله التى سـألتنى ، فادخـل فى طاعتى ولك الأمر من بعـدى، ولك ما فى بيت مال العراق بالغاً ما بلغ ، تحمله إلى حيث أحببت ، ولـك خراج أىّ كور العراق شـئت ، معونه لـك على نفقتـك ، يجبيها أمينك ، ويحملها إليك فى كلّ سـنه...: مقاتل الطالبيّين ص ۳۷، بحـار الأنوار ج ۴۴ ص ۴۰، شـرح نهج البلاغه ج ۱۶ ص ۳۶. ۲۱ . ثمّ كتب إلى عمّاله على النواحى بنسـخهٍ واحـده : من عبد اللّه معاويه أمير المؤنين إلى فلان بن فلان ومن قِبله من المسـلمين . سـلام عليكم ، فإنّى أحمد إليكم اللّه الذى لا إله إلاّ هو . أمّا بعـد ، فالحمـد للّه الـذى كفاكم مؤنه عـدوّكم وقتل خليفتكم ، إنّ اللّه بلطفه وحسن صـنعه أتاح لعلىّ بن أبى طـالب رجلاً من عبـاده فاغتـاله فقتله ، فترك أصـحابه متفرّقين مختلفين ، وقـد جاءتنـا كتب أشـرافهم وقـادتهم يلتمسون الأمـان لأنفسـهم وعشائرهم ، فأقبلوا إلىّ حين يأتيكم كتابى هـذا بجهدكم وجندكم وحسن عدّتكم ، فقد أصـبتم بحمد اللّه الثأر وبلغتم الأمل ، وأهلك اللّه أهل البغى والعـدوان ، والسـلام عليكم ورحمه اللّه وبركاته: شـرح نهج البلاغه ج ۱۶ ص ۳۷. ۲۲ . ثمّ تكلّم عتبه بن أبى سفيان ، فكان أوّل ما ابتدأ به أن قال : يا حسن، إنّ أباك كان شرّ قريش لقريش، أقطعه لأرحامها ، وأسفكه لدمائها ، وإنّـك لمن قتله عثمـان ، وإنّ فى الحقّ أن نقتلـك به ، وإنّ عليـك القود فى كتـاب اللّه عزّوجلّ، وإنّا قاتلوك به ، فأمّا أبوك فقد تفرّد اللّه بقتله فكفاناه ، وأمّا رجاؤ للخلافه فلستَ منها، لا فى قدحه زندك...: الاحتجاج

ج ۱ ص ۴۰۳، بحار الأنوار ج ۴۴ ص ۷۱. ۲۳ . فأقسمت عليک بحقّی لما أغمدت سيفک وكففت يدک...: تاريخ المدينه ج ۴ ص ۱۲۰۸. ۲۴ . يا أمير المؤمنين، علامَ تمنع الناس من قتالهم؟ فقال: أقسمت عليک يابن أخی لما كففت يديک...: تاريخ المدينه ج ۴ ص ۱۲۰۸. ۲۵ . فمنعهم من ذلک الحسن وابن الزبير ومحمّد بن طلحه... وخرج الحسن بن علی...: تاريخ دمشق ج ۳۹ ص ۴۳۵. ۲۶ . قال علیّ رضی الله عنه للحسن: اِئت الرجل، قال: قد فعلت، فأقسم علیَّ إلاّ رجعت...: تاريخ المدينه ج ۴ ص ۱۲۱۳. ۲۷ . كان طلحه قد استولی علی أمر الناس فی الحصار، وأمرهم بمنع من يدخل عليه والخروج من عنده، وأن يُدخل الماء عليه...: الغدير ج ۹ ص ۲۰۵ . ۲۸ . فبعث إليه علیّ ثلاث قرب مملوءه من الماء، مع نفرٍ من بنی هاشم...: الفتوح ج ۲ ص ۴۱۷، الإمامه والسياسه ج ۱ ص ۴۱؛ فحاصروه، فأدخل معه جرار الماء والطعام إلی داره ومعه فتيان قريش فيهم الحسن بن علیّ...: تاريخ المدينه ج ۴ ص ۱۲۰۶؛ فكان أوّلهم إنجاداً لهم علیّ وأُمّ حبيبه، جاء علیّ فی الغلس فقال: يا أيّها الناس، إنّ الذی تصنعون...: تاريخ دمشق ج ۳۹ ص ۴۳۴، تاريخ الطبری ج ۳ ص ۴۱۷. ۲۹ . وكتب أكثر أهل الكوفه إلی معاويه : فإنّا معک ، وإن شئت أخذنا الحسن وبعثناه إليک...: الخرائج والجرائح ج ۲ ص ۵۷۹، بحار الأنوار ج ۴۴ ص ۴۵. ۳۰ . دسّ معاويه إلی عمرو بن حريث ، والأشعث بن قيس ، وإلی حجر بن الحجر ، وشبث بن ربعی ، دسيساً أفرد كلّ

واحـد منهم بعين من عيونه ، أنّك إن قتلت الحسن بن على فلك مئتا ألف درهم ، وجنـد من أجناد الشام ، وبنت من بناتى: علل الشرائع ج ۱ ص ۲۲۰، بحار الأنوار ج ۴۴ ص ۳۳، أعيان الشيعه ج ۱ ص ۵۶۹. ۳۱ . وبلغ الحسن خبره ومسيره نحوه، وأنّه قد بلغ جسـر منبـج ، فتحرّك عنـد ذلـك ، وبعث حجر بن عـدى فأمر العمّال والناس بالتهيّؤللمسـير: مقاتل الطالبيّين ص ۳۹، شرح نهج البلاغه ج ۱۶ ص ۳۸، أعيان الشيعه ج ۱ ص ۵۶۸. ۳۲ . ثمّ وجّه إليه قائـداً فى أربعه آلاف ، وكان من كنده، وأمره أن يعسـكر بالأنبار ولا يحدث شـيئاً حتّى يأتيه أمره ، فلمّا توجّه إلى الأنبار ونزل بها...: الخرائج والجرائح ج ۲ ص ۵۷۴، مدينه المعاجز ج ۳ ص ۴۰۳. ۳۳ . علم معاويه بذلك ، بعث إليه رسـلاً وكتب إليه معهم: إنّك إن أقبلت إلىّ أوّلِك بعض كور الشام والجزيره، غير منفس عليـك ، وأرسـل إليه بخمسـمئه ألف درهم...: الهـدايه الكبرى ص ۱۹۰، الخرائـج والجرائح ج ۲ ص ۵۷۴. ۳۴ . فقبض الكِنْـدى عـدوّ اللّه المال ، وقلب على الحسن ، وصار إلى معاويه فى مئتى رجل من خاصّـته وأهل بيته...: الخرائـج والجرائح ج ۲ ص ۵۷۴، بحـار الأنوار ج ۴۴ ص ۴۳. ۳۵ . فبعث إليه رجلاًـ من مراد فى أربعه آلاـف ، وتقـدّم إليه بمشـهدٍ من الناس ، وتوكّد عليه... فحلف له بالأيمان التى لا تقوم لها الجبال أنّه لا يفعل...: الهـدايه الكبرى ص ۱۹۰، الخرائج والجرائح ج ۲ ص ۵۷۴. ۳۶ . فلمّا توجّه إلى الأنبار ، أرسل معاويه إليه رسلاً وكتب إليه بمثل

مـا كتب إلى صاحبه ، وبعث إليه بخمسه آلاف درهم، ومنّاه أىّ ولايه أحبّ من كور الشام والجزيره، فقلب على الحسن ، وأخذ طريقه إلى معاويه ، ولم يحفظ ما أخـذ عليه من العهود...: الخرائـج والجرائح ج ٢ ص ٥٧٤، بحار الأنوار ج ۴۴ ص ۴۳. ٣٧ . ثمّ كتب معاويه إلى الحسن عليه السلام: يا ابن عمّ ، لا تقطع الرحم الذى بينى وبينك، فإنّ الناس قد غدروا بك وبأبيك من قبلك: الهدايه الكبرى ص ١٩٠، الخرائج والجرائح ج ٢ ص ۵۷۴. ٣٨ . فخرج الحسن عليه السلام وصعد المنبر ، فحمد اللّه وأثنى عليه ، ثمّ قال: أّما بعد ، فإنّ اللّه كتب الجهاد على خلقه وسمّاه كرهاً ، ثمّ قال لأهل الجهاد من المؤمنين : «وَاصْبِرُواْ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ» ، فلستم أيّها النـاس نـائلين مـا تحبّون إلاّـ بالصبر على ما تكرهون . بلغنى أنّ معاويه بلغه أنّا كنّا أزمعنا على المسير إليه فتحرّك لـذلك ، اخرجوا رحمكم اللّه إلى معسـكركم بالنخيله حتّى ننظر وتنظروا ونرى وتروا...: مقاتل الطالبيّين ص ٣٩، بحار الأنوار ج ۴۴ ص ۵٠. ٣٩ . وإنّه فى كلامه ليتخوّف خـذلان الناس له، قال: فسـكتوا، فما تكلّم منهم أحـد ، ولا أجابه بحرف...: شـرح نهج البلاغه ج ١۶ ص ٣٨، أعيان الشيعه ج ١ ص ۵۶٨. ۴٠ . فلمّا رأى ذلك عـدى بن حاتم قام فقال: أنا ابن حاتم ، سبحان اللّه! ما أقبـح هـذا المقـام ! ألاـ تجيبون إمامكم وابن بنت نبيّكم؟ أين خطباء مضـر؟ أين المسـلمون؟... ثمّ اسـتقبل الحسن بوجهه فقال : أصاب اللّه بك المراشد وجنّبك المكاره ، ووفّقك لما يُحمد ورده وصدره، قد سمعنا مقالتك وانتهينا إلى

أمرك، وسمعنا لك وأطعناك فيما قلت وما رأيت ، وهذا وجهى إلى معسكرى، فمن أحبّ أن يوافينى فليواف ! ثمّ مضى لوجهه، فخرج من المسجد ودابّته بالباب، فركبها ومضى إلى النخيله...: مقاتل الطالبيّين ص ۳۹، بحار الأنوار ج ۴۴ ص ۵۰. ۴۱ . وقام قيس بن سعد بن عباده الأنصارى ، ومعقل بن قيس الرياحى ، وزياد بن صعصعه التيمى ، فأنّبوا الناس ولاموهم وحرّضوهم ، وكلّموا الحسن عليه السلام بمثل كلام عدى بن حاتم فى الإجابه والقبول...: بحار الأنوار ج ۴۴ ص ۵۱، شرح نهج البلاغه ج ۱۶ ص ۳۹. ۴۲ . وخرج الحسن إلى العسكر، واستخلف على الكوفه المغيره بن نوفل بن الحارث بن عبد المطّلب...: نفس المصدرين السابقين. ۴۳ . فاجتمعت العساكر إلى معاويه ، وروى أنّهم بلغوا ستّين ألفاً ، فسار بها قاصداً إلى العراق: مقاتل الطالبيّين ص ۳۹. ۴۴ . لو سلّمت له الأمر فأيم اللّه لا ترون فرجاً أبداً مع بنى أُميّه ، واللّه ليسومونكم سوء العذاب، حتّى تتمنّوا أن عليكم جيشاً جيشاً، ولو وجدت أعواناً ما سلّمت له الأمر ؛ لأنّه محرّم على بنى أُميّه...: الخرائج والجرائح ج ۲ ص ۵۷۹، بحار الأنوار ج ۴۴ ص ۴۵. ۴۵ . فسار حتّى أتى حمّام عمر ، ثمّ أخذ على دير كعب ، فنزل ساباط دون القنطره، وبات هناك...: مقاتل الطالبيّين ص ۴۰، الإرشاد ج ۲ ص ۱۱، مناقب آل أبى طالب ج ۳ ص ۱۹۵، بحار الأنوار ج ۴۴ ص ۴۶. ۴۶ . سار الحسن عليه السلام فى عسكر عظيم حتّى نزل دير عبد الرحمن، فأقام به ثلاثاً حتّى اجتمع الناس...: بحار الأنوار ج ۴۴ ص ۵۱، شرح نهج البلاغه ج

۱۶ ص ۳۹. ۴۷ . ثمّ دعا عُبید اللّه بن العبّاس فقال له : یا ابن عمِّ، إنّی باعث معک اثنی عشر ألفاً من فرسان العرب وقرّاء المصر ، الرجل منهم یزید الکتیبه ، فسر بهم ، وألن لهم جانبک، وابسط لهم وجهک ، وافرش لهم جناحک ، وأدنهم من مجلسک ، فإنّهم بقیّه ثقات أمیر المؤمنین علیه السلام، وسر بهم علی شطّ الفرات حتّی تقطع بهم الفرات، حتّی تسیر بمسکن ، ثمّ امضِ حتّی تستقبل بهم معاویه ، فإن أنت لقیته فاحتبسه حتّی آتیک، فإنّی علی أثرک وشیکاً ، ولیکن خبرک عندی کلّ یوم، وشاور هذین یعنی قیس بن سعد وسعید بن قیس ، وإذا لقیت معاویه فلا تقاتله حتّی یقاتلک، فإن فعل فقاتله ، فإن أصبت فقَیس بن سعد علی الناس...: بحار الأنوار ج ۴۴ ص ۵۱، شرح نهج البلاغه ج ۱۶ ص ۳۹. ۴۸ . کان مثل البعیر جسماً، وکان خفیف اللحیه...: اختیار معرفه الرجال ج ۱ ص ۳۲۶؛ رأیت قیس بن سعد وکان قد خدم النبیّ صلی الله علیه و آله وسلم عشر سنین...: التاریخ الکبیر ج ۷ ص ۱۴۱؛ عن أنس قال: کان منزله قیس بن سعد بن عباده من النبیّ کمنزله الشرط من الأمیر: الجرح والتعدیل ج ۷ ص ۹۹، مشاهیر علماء الأمصار لابن حبّان ص ۱۰۱. ۴۹ . قیس بن سعد بن عباده، وهو ممّن لم یبایع أبا بکر...: رجال الطوسی ص ۷۹، برای اطلاع بیشتر از ترجمه قیس بن سعد مراجعه کنید به: اختیار معرفه الرجال ج ۱ ص ۱۷۸، خلاصه الأقوال ص ۲۳۱، رجال ابن داوود ص ۱۵۵، نقد الرجال ج ۴ ص ۵۸، جامع الرواه ج ۴ ص ۵۸،

طرائف المقال ج ۲ ص ۱۴۵، التحرير الطاووسى ص ۴۷۲، إكليل المنهج ص ۵۶۰، معجم رجال الحديث ج ۱۵ ص ۹۶. ۵۰ . على ميمنه عليّ، قيس بن سعد بن عباده: تاريخ خليفه بن خيّاط ص ۱۴۹. ۵۱ . كان رجلاً طوّالاً يركب الفرس المشرف ورجلاه يخطّان فى الأرض...: شرح نهج البلاغه ج ۱۶ ص ۴۸، بحار الأنوار ج ۴۴ ص ۵۴؛ كانت لعلى يدان يعنى قيس بن سعد والاشتر ...: أنساب الأشراف ص ۳۹۹. ۵۲ . وسار عن الكوفه إلى لقاء معاويه، وكان قد نزل مسكن...: الكامل لابن الأثير ج ۳ ص ۴۰۴؛ إنّهم نازلوا معاويه بقريه يقال لها الحبونيه ، بإزاء مسكن...: الإرشاد ج ۲ ص ۱۳؛ ومسكن بالفتح ثمّ السكون وكسر الكاف: موضع على نهر دجيل قريباً من أوانى عند دير الجاثليق: معجم البلدان ج ۵ ص ۱۲۷. ۵۳ . فلمّا كان الليل أرسل معاويه إلى عُبيد اللّه بن عبّاس أنّ الحسن قد راسلنى فى الصلح، وهو مسلّم الأمر إليّ ، فإن دخلت فى طاعتى الآن كنت متبوعاً، وإلاّ دخلت وأنت تابع ، ولك إن أجبتنى الآن أن أعطيك ألف ألف درهم، أعجّل لك فى هذا الوقت نصفها ، وإذا دخلت الكوفه النصف الآخر: مقاتل الطالبيّين ص ۴۲، شرح نهج البلاغه ج ۱۶ ص ۴۲ . ۵۴ . فانسلّ عُبيد اللّه ليلاً فدخل عسكر معاويه ، فوفى له بما وعده ، وأصبح الناس ينتظرونه أن يخرج فيصلّى بهم، فلم يخرج، حتّى أصبحوا فطلبوه فلم يجدوه ، فصلّى بهم قيس بن سعد بن عبّاده ، ثمّ خطبهم فثبّتهم ، وذكر عُبيد اللّه فنال منه، ثمّ أمرهم بالصبر والنهوض إلى العدوّ ، فأجابوه

بالطاعه ، وقالوا له : انهض بنا إلى عدوّنا على اسم اللّه ، فنهض بهم...: نفس المصدرين السابقين. ۵۵ . خرج إليهم بسر بن أرطاه، فصاحوا إلى أهل العراق : ويحكم، هذا أميركم عندنا قد بايع ، وإمامكم الحسن قد صالح ، فعلام تقتلون أنفسكم؟...: نفس المصدرين السابقين. ۵۶ . جعل أهل العراق يتوجّهون إلى معاويه قبيله بعد قبيله، حتّى خفّ عسكره[عسكر قيس]، فلمّا رأى ذلک...: الفتوح ج ۴ ص ۲۸۹. ۵۷ . تعداد ياران قيس چهار هزار نفر ذكر شده است، اين مطلب از نقل زير استفاده مى شود: قد روى أنّ الحسن لمّا صالح معاويه اعتزل قيس بن سعد فى أربعه آلاف، وأبى أن يبايع...: مقاتل الطالبيّين ص ۴۷، شرح نهج البلاغه ج ۱۶ ص ۴۸. ۵۸ . وكتب معاويه إلى قيس بن سعد يدعوه ويمنّيه ، فكتب إليه قيس : لا ـ واللّه لا تلقانى أبداً إلاّ بينى وبينک الرمح...: مقاتل الطالبيّين ص ۴۲، الغدير ج ۲ ص ۸۴، شرح نهج البلاغه ج ۱۶ ص ۴۲. ۵۹ . فكتب إليه معاويه لمّا يئس منه: أمّا بعد، فإنّک يهودى ابن يهودى، تشقى نفسک وتقتلها فيما ليس لک ، فإن ظهر أحبّ الفريقين إليک نبذک وعزلک: الغدير ج ۲ ص ۹۹ . ۶۰ . فكتب إليه قيس بن سعد: أمّا بعد، فإنّما أنت وثن ابن وثن ، دخلتَ فى الإسلام كرهاً ، وأقمت فيه فرقاً ، وخرجت منه طوعاً، ولم يجعل اللّه لک فيه نصيباً ، لم يقدم إسلامک ، ولم يحدث نفاقک ، ولم تزل حرباً للّه ولرسوله ، وحزباً من أحزاب المشركين، وعدوّ اللّه ونبيّه...: مقاتل الطالبين ص ۴۳ . ۶۱ . فقُتل من

أصحاب معاويه جماعه وجُرح منهم بشر كثير، وكذلك من أصحاب قيس بن بشر...: الفتوح ج ۴ ص ۲۸۹. ۶۲ . وإنّى واللّه لا أقاتله أبداً حتّى لا أجد من قتاله بداً..: تاريخ الطبرى ج ۴ ص ۱۲۵. ۶۳ . دسّ معاويه إلى عمرو بن حريث ، والأشعث بن قيس ، وإلى حجر بن الحجر ، وشبث بن ربعى ، دسيساً أفرد كلّ واحد منهم بعينٍ من عيونه : إنّك إن قتلت الحسن بن علىّ فلك مئتا ألف درهم ، وجند من أجناد الشام ، وبنت من بناتى: علل الشرائع ج ۱ ص ۲۲۰، بحار الأنوار ج ۴۴ ص ۳۳، أعيان الشيعه ج ۱ ص ۵۶۹. ۶۴ . فبلغ الحسن عليه السلام ذلك، فاستلأم ولبس درعاً وكفّرها ، وكان يحترز ولا يتقدّم للصلاه بهم إلّا كذلك ، فرماه أحدهم فى الصلاه بسهم...: علل الشرائع ج ۱ ص ۲۲۱، بحار الأنوار ج ۴۴ ص ۳۳. ۶۵ . فكتب إليه معاويه فى الهدنه والصلح...: الإرشاد ج ۲ ص ۱۳، بحار الأنوار ج ۴۴ ص ۴۸. ۶۶ . وأنفذ إليه بكتب أصحابه الذين ضمنوا له فيها الفتك به وتسليمه إليه...: نفس المصدرين السابقين. ۶۷ . كتب جماعه من رؤاء القبائل إلى معاويه بالسمع والطاعه له فى السرّ، واستحثّوه على السير نحوهم ، وضمنوا له تسليم الحسن عليه السلام إليه عند دنوّهم من عسكره، أو الفتك به...: كشف الغمّه ج ۲ ص ۱۶۳، بحار الأنوار ج ۴۴ ص ۴۷. ۶۸ . وكتب أكثر أهل الكوفه إلى معاويه : فإنّا معك ، وإن شئت أخذنا الحسن وبعثناه إليك...: الخرائج والجرائح ج ۲ ص ۵۷۹، بحار الأنوار ج ۴۴ ص ۴۵. ۶۹ . فلمّا

رأى ذلـك، كتب إلى الحسن بن علىّ يخـبره بمـا هو فيه...: الفتوح ج ۴ ص ۲۸۹. ۷۰ . فـاجتمعت العساكر إلى معاويه ، وروى أنّهم بلغوا ستّين ألفـاً ، فسار بها قاصـداً إلى العراق: مقاتل الطالبيّين ص ۳۹. ۷۱ . شاع فى العسـكر أنّ قيس بن سعد قُتل، واهتاج الناس وماج بعضهم فى بعض...: تاريخ ابن خلدون ج ۲ ص ۱۸۶. ۷۲ . فلمّا أصبح أراد عليه السلام أن يمتحن أصحابه ويستبرئ أحوالهم له فى الطاعه، ليتميّز بذلك أوليا من أعدائه ، ويكون على بصـيره من لقاء معاويه وأهل الشام، فأمر أن ينادى فى الناس بالصـلاه جامعه، فاجتمعوا، فصـعد المنبر فخطبهم فقال:... ألا وإنّ معاويه دعانا إلى أمرٍ ليس فيه عزّ ولا نصفه ، فإن أردتم الموت رددنـا عليه ، وإن أردتم الحياه قبلناه: تاريـخ دمشق ج ۱۳ ص ۲۶۸، أُسـد الغابه ج ۲ ص ۱۳، الكامـل لابن الأثير ج ۳ ص ۴۰۶، تاريخ ابن خلدون ج ۲ ص ۱۸۷. ۷۳ . فنـاداه الناس من كلّ جانب: يابن رسول اللّه، البقيه البقيه: جامع أحاديث الشـيعه ج ۱ ص ۵۳، نزهه النـاظر ص ۷۷، تاريـخ دمشق ج ۱۳ ص ۲۶۸، تاريـخ ابن خلدون ج ۲ ص ۱۸۷، وفى سـير أعلام النبلاء ج ۳ ص ۲۶۹ ذكر «التقيّه التقيّه» بـدل «البقيّه البقيّه». ۷۴ . يا أهل العراق، ما أصـنع بجماعتكم معى وهذا كتاب قيس بن سـعد يخبرنى بأنّ أهل الشـرف منكم قـد صـار إلى معـاويه، أما واللّه ما هـذا بمنكرٍ منكم؛ لأنّكم أنتم الـذين أكرهتم أبى يوم صـفين على الحكمين...: الفتوح ج ۴ ص ۲۸۹. ۷۵ . فقالوا : كفر واللّه الرجل، ثمّ شدّوا على فسطاطه وانتهبوه ،

حتّى أخذوا مصلّاه من تحته...: مقاتل الطالبيّين ص ۴۱. ۷۶ . وجاؤوا إلى سرادق الحسن ونهبوا ما حوله، حتّى نزعوا بساطه الذى كان عليه واستلبوه رداءه: تاريخ ابن خلدون ج ۲ ص ۱۸۶؛ ثمّ شدّوا على فسطاطه وانتهبوه ، حتّى أخذوا مصلّاه من تحته...: مقاتل الطالبيّين ص ۴۴، بحار الأنوار ج ۴۴ ص ۴۷. ۷۷ . ثمّ شدّ عليه عبد الرحمن بن عبد اللّه بن جعال الأزدى، فنزع مطرفه عن عاتقه، فبقى جالساً متقلّداً بالسيف بغير رداء ، ثمّ دعا بفرسه وركبه، وأحدق به طوائف من خاصّته وشيعته ومنعوا منه من أراده...: بحار الأنوار ج ۴۴ ص ۴۷. ۷۸ . در اين خبر، از يارانى كه جواب دعوت امام حسن‌ع را براى جنگ با معاويه دادند به «عشرون رجلًا» تعبير شده است: فكأنّما أُلجموا بلجام الصمت عن إجابه الدعوه، إلّا عشرون رجلًا...: بحار الأنوار ج ۴۴ ص ۶۷. ۷۹ . ما ينقضى تعجّبنا منك ! بايعت معاويه ومعك أربعون ألف مقاتل من الكوفه سوى أهل البصره والحجاز...: ۰مناقب آل أبى طالب ج ۳ ص ۱۹۷. ۸۰ . وسار مغموم لِما نزل به من كلامه...: الفتوح ج ۴ ص ۲۸۷. ۸۱ . فلمّا مرّ فى مُظلِم ساباطَ ، بدر إليه رجل من بنى أسد يقال له الجرّاح بن سنان، وأخذ بلجام بغلته وبيده مِغوَلٌ وقال : اللّه أكبر، أشركت يا حسن كما أشرك أبوك من قبل ، ثمّ طعنه فى فخذه فشقّه حتّى بلغ العظم ثمّ اعتنقه الحسن عليه السلام وخرّا جميعاً إلى الأرض، فوثب إليه رجل من شيعه الحسن يقال له عبد اللّه بن خطل الطائى، فانتزع المِغوَل من يده ، وخضخض به جوفه ، فأكبّ

عليه آخر يقال له: ظبيان بن عماره فقطع أنفه فهلک من ذلک، وأَخذ آخر کان معه فقُتل، وحُمل الحسن علیه السلام علی سریر إلی المدائن...: مقاتل الطالبيّين ص ۴۱، الإرشاد ج ۲ ص ۱۲، کشف الغمّه ج ۲ ص ۱۶۳. ۸۲. وقد طُعن فی فخذه طعنةً أشرف منها علی الهلاک: الفتوح ج ۴ ص ۲۸۸. ۸۳. وطعنه بعضهم فی فخذه، وقامت ربیعه وهمدان دونه، واحتملوه علی سریرٍ إلی المدائن...: تاریخ ابن خلدون ج ۲ ص ۱۸۶. ۸۴. حُمل الحسن علیه السلام علی سریرٍ إلی المدائن، وبها سعد بن مسعود الثقفی والیاً علیها من قِبله، وقد کان علیّ علیه السلام ولّاه المدائن، فأقرّه الحسن علیه السلامعلیها، فأقام عنده یعالج نفسه: شرح نهج البلاغه ج ۱۶ ص ۴۲، واشتغل بمعالجه جرحه: کشف الغمّه ج ۲ ص ۱۶۳، الإرشاد ج ۲ ص ۱۲؛ ثمّ إن سعد بن مسعود أتاه علیه السلام بطبیبٍ، وقام علیه حتّی برأ، وحوّله إلی بیض المدائن...: بحار الأنوار ج ۴۴ ص ۲۷. ۸۵. وقال: علیکم لعنه اللّه من أهل قریهٍ، فقد علمت أنّه لا ـ خیر فیکم، قتلتم أبی بالأـمس، والیوم تفعلون بی هذا؟ !: تاریخ دمشق ج ۱۳ ص ۲۶۴. ۸۶. لمّـا طُعن الحسن بن علی علیه السلام بالمدائن، أتیته وهو متوجّع فقلت: ما تری یا بن رسول اللّه، فإنّ الناس متحیّرون؟ فقال : أری واللّه أنّ معاویه خیر لی من هؤلاء ، یزعمون أنّهم لی شیعه ، ابتغوا قتلی وانتهبوا ثقلی ، وأخذوا مالی ، واللّه لئن آخذ من معاویه عهداً أحقن به دمی وأومن به فی أهلی ، خیر من أن یقتلونی فتضیع أهل بیتی وأهلی ، واللّه لو قاتلت معاویه لأخذوا بعنقی

حتّى يدفعونى إليه سلماً... قلت: تترك يا بن رسول اللّه شيعتك كالغنم ليس لها راع ؟ ! قال : وما أصنع يا أخا جهينه؟ إنّى واللّه أعلم بأمرٍ قد أدّى به إلىَّ ثقاتُه ، أنّ أمير المؤمنين عليه السلام قال لى ذات يوم وقد رآنى فرحاً : يا حسن، أتفرح؟ كيف بك إذا رأيت أباك قتيلاً؟...: الاحتجاج ج ٢ ص ١٠، بحار الأنوار ج ۴۴ ص ٢٠. ٨٧ . قال له المختار وهو يومئذٍ غلام شاب: هل لك فى الغنى والشرف؟ قال : وما ذاك؟ قال: توثق الحسن وتستأمر به إلى معاويه..: مجمع الزوائد ج ٩ ص ١۴۵، المعجم الكبير ج ١ ص ١٠۴، تاريخ الطبرى ج ۴ ص ١٢٢، الكامل لابن الأثير ج ٣ ص ۴٠۴؛ فأشار المختار على عمّه أن يوثقه ويسير به إلى معاويه على أن يطعمه خراج جوحى سنه، فأبى عليه ، وقال للمختار : قبّح اللّه رأيك ، أنا عامل أبيه ، وقد اِئتمننى وشرّفنى وهبنى بلاء أبيه، أأنسى رسول اللّه صلى الله عليه و آله وسلم ولا أحفظه فى ابن بنته وحبيبته ؟...: بحار الأنوار ج ۴۴ ص ٢٨. ٨٨ . فنزل مدائن، وأقبل معاويه، إذ نادى مناد فى عسكر الحسن: قُتل قيس... ونزل قصر كسرى: سير أعلام النبلاء ج ٣ ص ٢۶٩؛ وحوّله إلى بيض المدائن، فمن الذى يرجو السلامه بالمقام بين أظهر هؤاء القوم ، فضلاً على النصره والمعونه ؟...: بحار الأنوار ج ۴۴ ص ٢٧؛ جمع الحسن رؤوس أهل العراق فى هذا القصر قصر المدائن: الإصابه ج ٢ ص ۶۵. ٨٩ . ويلكم ! واللّه إنّ معاويه لا يفى لأحدٍ منكم بما ضمنه فى قتلى...: علل الشرائع ج ١ ص ٢٢١، بحار

الأنوار ج ۴۴ ص ۳۳. ۹۰ . فـازدادت بصـیره الحسن علیه السـلام بخـذلان القوم له ، وفساد نیّات المحکّمه فیه بما أظهروه له من السبّ والتکفیر واسـتحلال دمه ونهب أمـواله ، ولم یبـق معه من یـأمن غوائله إلاّـ خـاصّه من شـیعته وشـیعه أبیه أمیر المؤمنین علیه السـلام، وهم جمـاعه لاـ تقوم لأجناد الشام...: الإرشاد ج ۲ ص ۱۳، بحـار الأنوار ج ۴۴ ص ۴۸. ۹۱ . فکـاتب الحسن لمّا طُعن معاویه، وأرسل یشـرط شـرطه: تاریخ دمشق ج ۱۳ ص ۲۷۲. ۹۲ . جمع الحسن بن علیّ علی رؤوس أصـحابه فی قصـر المـدائن فقـال: یـا أهـل العراق، لو لم تـذهل نفسـی عنکم إلاّ لثلاث خصال لـذهلت: بقتلکم أبی وطعنکم بغلتی وانتهابکم ثقلی أو قال : ردائی عن عاتقی، وإنّکم بایعتمونی...: تاریـخ بغداد ج ۱ ص ۱۴۹. ۹۳ . لاـ ینعزل بالفسق والظلم وتعطیل الحقوق، ولا یُخلع ولا یجوز الخروج علیه بذلک: شـرح مسلم للنووی ج ۱۲ ص ۲۲۹، عمده القاری ج ۲۴ ص ۱۷۸، روضه الطالبیّین للنووی ج ۵ ص ۴۱۰. ۹۴ . عن محمّـد بن مسـلم ، عن أبی جعفر علیه السـلام، قال : واللّه، الـذی صـنعه الحسن ابن علیّ علیهماالسـلام کان خیراً لهذه الأُمّه ممّا طلعت علیه الشمس...: الکافی ج ۸ ص ۳۳۰، بحار الأنوار ج ۴۴ ص ۲۵، تفسیر العیّاشی ج ۱ ص ۲۵۸، تفسیر نور الثقلین ج ۱ ص ۵۱۸. ۹۵ . فکتب الحسن علیه السـلام إلی معـاویه: أمّـا بعـد ، فإنّ خطبی انتهی إلی الیأس من حقٍّ أحییه وباطلٍ أُمیته، وخطبک خطب من انتهی إلی مراده ، وإنّنی أعتزل هذا الأمر وأخلّیه لک، وإن کان تخلیتی إیّاه شرّاً لک فی معادک

، ولى شروط أشرطها...: علل الشرائع ج ۱ ص ۲۲۱، بحار الأنوار ج ۴۴ ص ۳۴. ۹۶ . وأنفذ عليه السلام إلى معاويه عبد اللّه بن الحارث بن نوفل بن الحارث بن عبد المطّلب ، فتوثّق منه لتأكيد الحجّه أن يعمل فيهم بكتاب اللّه وسنّه نبيّه...: مناقب آل أبى طالب ج ۳ ص ۱۹۵. ۹۷ . عبد اللّه بن الحارث بن نوفل، وأُمّه هند بنت أبى سفيان صخر بن حرب بن أُميّه: تاريخ بغداد ج ۱ ص ۲۲۵. ۹۸ . كانت لعلىّ يدان يعنى قيس بن سعد والأشتر ...: أنساب الأشراف ص ۳۹۹ . ۹۹ . فدعا معاويه بصحيفه بيضاء ، فوضع عليها طينه وختمها بخاتمه ، ثمّ قال : خذ هذه الصحيفه فانطلق بها إلى الحسن ، وقل له فليكتب فيها ما شاء وأحبّ، ويُشهد أصحابه على ذلك ، وهذا خاتمى بإقرارى...: الفتوح ج ۴ ص ۲۹۰. ۱۰۰ . أقبل إلى الحسن ومعه نفر من أصحابه من أشراف قريش ، منهم عبد اللّه بن عامر بن كُريز وعبد الرحمن بن سمره ومن أشبههما من أهل الشام...: المصدر السابق. ۱۰۱ . وتسلّم معاويه الأمر لخمس بقين من ربيع الأوّل من هذه السنه...: الكامل لابن الأثير ج ۳ ص ۴۰۶. ۱۰۲ . فدخلوا فسلّموا على الحسن ، ثمّ قالوا : أبا محمّد ! إنّ معاويه قد أجابك إلى جميع ما أحببت ، فاكتب الذى تحبّ...: المصدرالسابق. ۱۰۳ . اشترطتُ على معاويه لنفسى الخلافه بعده... كاتب الحسن بن علىّ معاويه : اشترط لنفسه...: فتح البارى ج ۱۳ ص ۵۵؛ منها : إنّ له ولايه الأمر بعده، فإن حدث به حدث فللحسين: عمده الطالب ص ۶۷؛ فكره

الحسن القتال، وبايع معاويه على أن يجعل العهد للحسن من بعده: فتح البارى ج ۱۳ ص ۵۶، الاستيعاب ج ۱ ص ۳۸۶، تاريخ دمشق ج ۱۳ ص ۲۶۱، تهذيب الكمال ج ۶ ص ۲۴۳، سير أعلام النبلاء ج ۳ ص ۱۴۵، الإصابه ج ۲ ص ۶۴، تهذيب التهذيب ج ۲ ص ۲۵۹، تاريخ الإسلام للذهبى ج ۴ ص ۵، البدايه والنهايه ج ۸ ص ۴۵؛ بايع الحسن بن علىّ معاويه على أن لا يسمّيه أمير المؤمنين : علل الشرائع ج ۱ ص ۲۱۲، مستدرك الوسائل ج ۱۳ ص ۱۸۰، بحار الأنوار ج ۴۴ ص ۲.

صوره معاهده الصلح التى وقّعها الفريقان، وقد أخذناها من مصادرها حرفياً: * المادّه الأُولى: تسليم الأمر إلى معاويه ، على أن يعمل بكتاب اللّه وسنّه رسوله. * المادّه الثانيه: أن يكون الأمر للحسن من بعده، وليس لمعاويه أن يعهد به إلى أحد. * المادّه الثالثه: أن يترك سبّ أمير المؤمنين والقنوت عليه بالصلاه، وأن لا يذكر عليّاً إلاّ بخير. * المادّه الرابعه: يسلّم ما فى بيت مال الكوفه خمسه آلاف، ألف للحسن وله خراج "درأبجرد". * المادّه الخامسه: أن لا يأخذ أحداً من أهل العراق بإحنه ، وأن يؤمن الأسود والأحمر، ويحتمل ما يكون من هفواتهم، وعلى أنّ الناس آمنون حيث كانوا من أرض اللّه، فى شامهم وعراقهم وتهامهم وحجازهم: راجع هامش البدايه والنهايه ج ۸ ص ۱۸، هامش الإمامه والسياسه لابن قتيبه ج ۱ ص ۱۸۴، وللتحقيق أكثر انظر : بحار الأنوار ج ۴۴ ص ۶۵، مطالب السؤول لابن طلحه الشافعى ص ۳۷۵، كشف الغمّه ج ۲ ص ۱۹۳، الفصول المهمّه لابن الصبّاغ ج ۲ ص ۷۲۸. ۱۰۴ .

فلمّـا جاء صـلح الحسن بن عليّ، كأنّما كسـرت ظهورنا من الغيظ...: تاريـخ دمشق ج ١٣ ص ٢٧٩؛ لمّا بايع الحسن عليه السـلام معـاويه أقبلت الشـيعه تتلاـقى بإظهـار الأسف والحسـره على ترك القتال...: بحار الأنوار ج ۴۴ ص ٢٩. ١٠۵ . حتّى دخل قصـر المـدائن فأقام به نحواً من أربعين ليله...: تاريـخ بغـداد ج ١ ص ١۴٩. ١٠۶ . خطب النـاس قبـل دخول معاويه الكوفه، فقال: أيّها الناس، إنّما نحن أُمرائكم وضـيفانكم، ونحن أهل بيت نبيّكم الـذين أذهب اللّه عنهم الرجس وطهّرهم تطهيراً. وكرّر ذلك حتّى ما بقى إلاّ من بكى، حتّى سـمع نشـيجه...: أُسد الغابه ج ٢ ص ١۴، الكامل ج ٣ ص ۴٠۶. ١٠٧ . فلمّا قـدم معاويه النُخَيْله، فبايعه الحسن: الغارات ج ٢ ص ۶۴۴. ١٠٨ . صـلّى بنـا معاويه بالنُخَيْله الجمعه...: مقاتل الطالبيّين ص ۴۵، شرح الأخبار ج ٢ ص ۵٣٣. ١٠٩ . قـام الحسن بن عليّ بن أبى طـالب عليهماالسـلام على المنبر حين اجتمع مع معاويه ، فحمـد اللّه وأثنى عليه ، ثمّ قال : أيّها النـاس، إنّ معـاويه زعم أنّى رأيته للخلاـفه أهلاًـ ولم أرَ نفسـى لها أهلاً ، وكـذب معاويه، أنا أولى الناس بالناس فى كتاب اللّه ، وعلى لسـان نبىّ اللّه ، فـأُقسم باللّه لو أنّ الناس بايعونى وأطاعونى ونصـرونى، لأعطتهم السـماء قطرها... ولو وجـدت أنا أعواناً ما بايعتك يا معاويه...: كتاب سليم بن قيس ص ۴۵٨، الأمالى للطوسى ص ۵۵٩، الاحتجاج ج ٢ ص ٨، بحار الأنوار ج ۴۴ ص ٢٢. ١١٠ . بينما عليّ بن أبى طالب عليه السلام على منبر الكوفه، إذ دخل رجل فقال : يا أمير المؤمنين، مات خالد بن عرفطه، فقال : لا واللّه

ما مات، ولا يموت حتّى يدخل من باب المسجد وأشار إلى باب الفيل ومعه رايه ضلاله يحملها حبيب بن حمّار ، قال : فوثب إليه رجل فقال : يا أمير المؤمنين أنا حبيب بن حمّار ، وأنا لك شيعه ، فقال : فإنّه كما أقول. قال : فواللّه لقد قدم خالد بن عرفطه على مقدّمه معاويه يحمل رايته حبيب بن حمّار...: بحار الأنوار ج ۴۴ ص ۵۳. ۱۱۱ . ودخل معاويه الكوفه بعد فراغه من خطبته بالنخيله ، بين يديه خالد بن عرفطه ، ومعه حبيب بن حمّار يحمل رايته ، فلمّا صار بالكوفه دخل المسجد من باب الفيل، واجتمع الناس إليه: المصدر السابق. ۱۱۲ . أيّها الناس... وإنّكم لو طلبتم ما بين جابلق وجابرص رجلاً جدّه رسول اللّه صلى الله عليه و آله وسلم ما وجدتموه غيرى وغير أخى الحسين، وقد علمتم أن اللّه تعالى هداكم بجدّى محمّد، أنقذكم به من الضلاله...: الفتوح ج ۴ ص ۲۹۳، كشف الغمّه ج ۲ ص ۱۹۳. ۱۱۳ . وقام عمرو بن العاص فقال: يا أهل العراق، أنا كما نحن وأنتم جميعاً على كلمه هى السوى، ففرّق بيننا وبينكم الأهواء، ثمّ تحاكمنا إلى اللّه، فحكم أنّكم أنتم الظالمون لنا، فتداركوا ما سلف منكم بالسمع والطاعه: الفتوح ج ۴ ص ۲۹۳. ۱۱۴ . فلمّا تمّ الصلح بين الحسن ومعاويه، أرسل إلى قيس بن سعد يدعوه إلى البيعه... فلمّا أرادوا إدخاله إليه ، قال : حلفت أن لا ألقاه إلاّ وبينى وبينه الرمح أو السيف...: شرح نهج البلاغه ج ۱۶ ص ۴۸، بحار الأنوار ج ۴۴ ص ۵۴. ۱۱۵ . فأمر معاويه برمحٍ وبسيفٍ فوضعا بينه وبينه ليبرّ يمينه... فقال له معاويه :

أتبايع يا قيس ، قال : نعم ، ووضع يده على فخذه ولم يمدّها إلى معاويه ، فحنى معاويه على سريره وأكبّ على قيس حتّى مسح يده على يده ، وما رفع قيس إليه يده: نفس المصدرين السابقين. ۱۱۶ . إنّى واللّه ما قاتلتكم لتصلّوا ولا لتصوموا ولا لتحجّوا ولا لتزكّوا، إنكم لتفعلون ذلك ، ولكنّى قاتلتكم لأتأمّر عليكم، وقد أعطانى اللّه ذلك وأنتم له كارهون ، ألاـ وإنّى كنت منيت الحسن وأعطيته أشياء ، وجميعها تحت قدمى لا أفى بشىء منها له: تاريخ دمشق ج ۵۲ ص ۳۸۰، وراجع: الإرشاد ج ۲ ص ۱۴، مناقب آل أبى طالب ج ۳ ص ۱۹۶، كشف الغمّه ج ۲ ص ۱۶۴. ۱۱۷ . غضب الناس من كلام معاويه، وضجّوا وتكلّموا، ثمّ شتموا معاويه وهتكوا به فى وقتهم ذلك، وكادت الفتنه تقع، فخشى معاويه على نفسه فندم...: الفتوح ج ۴ ص ۲۹۴. ۱۱۸ . وقام المسيّب بن نَجَبه الفَزارى إلى الحسن بن علىّ فقال: لا واللّه جعلنى اللّه فداك، لا ينقضى تعجّبى منك ! كيف بايعت معاويه ؟... فقال له الحسن: صدقت يا مسيّب، قد كان ذلك، فماترى الآن؟ فقال: أرى أن ترجع إلى ما كنت عليه وتنقض هذه البيعه...: المصدر السابق. ۱۱۹ . حجر بن عدى الكِنْدى، وكان من الأبدال: رجال الطوسى ص ۶۰؛ حجر بن عدى من عظماء أصحابه: رجال ابن داوود ص ۷۰، وراجع إلى نقد الرجال ج ۱ ص ۴۰۴، جامع الرواه ج ۱ ص ۱۸۰، معجم رجال الحديث ج ۵ ص ۲۱۷. ۱۲۰ . فقال حجر بن عدى الكِنْدى : أما واللّه لقد وددت أنّك متّ فى ذلك ومتنا معك، ثمّ لم نرَ

هـذا اليوم، فإنّـا رجعنا راغمين بما كرهنا، ورجعوا مسـرورين بما أحبّوا...: المصـدر السابق. ١٢١ . فتغيّر وجـه الحسن، ثمّ قـام عن مجلس معـاويه وصار إلى منزله...: الفتوح ج ۴ ص ۲۹۵. ١٢٢ . ثمّ أرسل إلى حجر بن عـدى فـدعاه ثمّ قال له: يا حجر، إنّى قد سمعت كلامـک فى مجلس معـاويه، وليس كلّ إنسان يحبّ ما تحبّ، ولا رأيه كرأيک، وإنّى لم أفعل ذلک إلّا إبقاءً عليكم...: المصـدر السـابق؛ در خبر ديگرى امام حسن ۷۷ هزار، عـدد كشـته شـدگان در جنـگ با معاويه را هفتاد هزار نفر پيش بينى مى كند: ولكنّى خشـيت أن يأتى يوم القيامه سـبعون ألف أو ثمانون ألف أو أكثر أو أقلّ كلّهم تتّضح أوداجهم دماً...: تاريخ دمشق ج ۱۳ ص ۲۸۱. ١٢٣ . الإمام الكاظم عليه السـلام فى حـديثٍ طويل أخذنا منه موضع الحاجه:... ثمّ ينادى: أين حواريى الحسـن بن علىّ، فيقوم سـفيان بن أبى ليلى وحذيفه بن أسيد الغفارى...: اختيار معرفه الرجال ج ۱ ص ۴۳، وراجع لشرح حاله إلى رجال الطوسى ص ۹۴، خلاصه الأقوال ص ۱۶۰، رجـال ابن داوود ص ۱۰۴، نقد الرجال ج ۲ ص ۳۳۱ و ۳۳۷، جامع الرواه ج ۱ ص ۳۶۵، معجم رجال الحديث ج ۹ ص ۱۵۶. ١٢۴ . فبينا الحسن يكلّم حجر بن عدى، إذا برجلٍ من أصـحابه قد دخل عليه يقال له سفيـان بن الليـل البهمى [سـفيان بن أبى ليلى]، فقـال له: السـلام عليـک يا مـذلّ المؤمنين، لقـد جئت بأمرٍ عظيم، هلّا قاتلت حتّى تموت ونموت معک ؟ !...: المصـدر السابق؛ عرض للحسن بن على رجل فقال: يا مسوّد وجوه المسـلمين، فقال: لا تعـذلنى، فإنّ رسول اللّه صلى الله عليه و آله وسلم أُريهم يثبون على منبره

رجلًا رجلًا، فأنزل اللّه تعالى : «إِنَّآ أَعْطَيْنَکَ الْکَوْثَرَ»، [وهو] نهر فی الجنّه، «إِنَّآ أَنزَلْنَهُ فِی لَیْلَهِ الْقَـدْرِ...»...: تاریخ دمشق ج ۱۳ ص ۲۷۹؛ أتی مالـک بن ضـمره الحسن بن علیّ فقـال: السـلام علیک یا مسـخم وجوه المؤمنین، قال: یا مالک! لا تقل ذلک، إنّی لمّا رأیت النـاس ترکوا ذلـک إلاّ ـ أهله خشـیت أن تُجتثّوا عن وجه الأـرض، فـأردت أن یکون للـدین فی الأـرض ناعی، فقال: بأبی وأُمّی: تاریخ دمشق ج ۱۳ ص ۲۸۰، وراجع: أُسد الغابه ج ۲ ص ۱۴؛ واستفاد العلاّمه فی خلاصه الأقوال أنّه قال هذا الکلام عن محبّه: خلاـصه الأقوال ص ۱۶۰. ۱۲۵ . إنّ الحسن بن علیّ رآنی للخلاـفه أهلاً ـ ولـم یرَ لنفسه لهـا أهلًا، وکان الحسن أسـفل منه بمرقاه...: الأمالی للطوسـی ص ۵۵۹، بحـار الأنوار ج ۴۴ ص ۶۲، جامع أحادیث الشـیعه ج ۲ ص ۴۵۸. ۱۲۶ . قـام الحسن علیه السـلام فحمـد اللّه تعـالی بمـا هو أهله... ولمّا نزلت آیه التطهیر جمعنا رسول اللّه فی کساء أُمّ سـلمه رضـی اللّه عنها، خیبری، ثمّ قال: اللّهمّ هؤلاء أهل بیتی وعترتی، فأذهب عنهم الرجس وطهّرهم تطهیراً، فلم یکن أحـد فی الکساء غیری وأخی وأبی وأُمّی... إنّ معـاویه زعم لکم أنّی رأیته أهلًا للخلافه ولم أرَ نفسـی لها أهلًا، فکـذب معاویه، نحن أولی الناس...: نفس المصادر السابقه. ۱۲۷ . مّ سـار حتّی دخـل الکوفه، فأقام بها أیّاماً، فلمّا اسـتتمّت البیعه له من أهلها، صـعد المنبر ، فخطب الناس وذکر أمیر المؤمنین علیه السـلام ونال منه ، ونال من الحسن علیه السـلام ما نال...: الإرشاد ج ۲ ص ۱۵، کشف الغمّه ج ۲ ص ۱۹۶، بحار الأنوار ج ۴۴ ص ۴۹. ۱۲۸ . فقام الحسین

علیه السلام لیردّ علیه ، فأخذ بیده الحسن علیه السلام فأجلسه...: نفس المصادر السابقه. ۱۲۹ . قام فقال: أیّها الذاکر علیّاً، أنا الحسن وأبی علیّ ، وأنت معاویه وأبوک صخر ، وأُمّی فاطمه وأُمّک هند ، وجدّی رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم وجدّک حرب ، وجدّتی خدیجه وجدّتک قتیله ، فلعن اللّه أخملنا ذکراً وألأمنا حسباً ، وشرّنا قدماً ، وأقدمنا کفراً ونفاقاً ، فقالت طوائف من أهل المسجد : آمین آمین...: نفس المصادر السابقه. ۱۳۰ . مَن عرفنی فقد عرفنی ومَن لم یعرفنی فأنا الحسن ابن رسول اللّه، أنا ابن البشیر النذیر، أنا ابن المصطفی بالرساله، أنا ابن مَن صلّت علیه الملائکه، أنا ابن من شرفت به الأُمّه...: تحف العقول ص ۲۲۲، بحار الأنوار ج ۴۴ ص ۲۳۲، وراجع الخرائج والجرائح ج ۱ ص ۲۳۶. ۱۳۱ . واستخلف علی الکوفه المغیره بن نوفل بن الحارث...: مقاتل الطالبیّین ص ۴۰، بحار الأنوار ج ۴۴ ص ۵۱. ۱۳۲ . وخرج أهل الکوفه لوداعه باکین...: تاریخ ابن خلدون ج ۲ ص ۱۸۷، ولحق الحسن بالمدینه وأهل بیته وحشمهم، وجعل الناس یبکون عند مسیرهم من الکوفه: الکامل لابن الأثیر ج ۳ ص ۴۰۷. --

۱ --

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹